فقه آسان

در مذهب امام شافعی

**(جلد اول)**

**تألیف:**

**احمد عیسی عاشور**

**ترجمه:**

**دکتر محمود ابراهیمی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | فقه آسان در مذهب امام شافعی (جلد اول) | | | |
| **نویسنده:** | احمد عیسی عاشور | | | |
| **ترجمه:** | دکتر محمود ابراهیمی | | | |
| **موضوع:** | احکام عبادات (نماز، روزه، زکات و حج) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمه مترجم بر چاپ چهاردم 1](#_Toc418283974)

[مقدمه مترجم 3](#_Toc418283975)

[مقدّمه احمد عیسی عاشور مؤلف 5](#_Toc418283976)

[مقدمه مؤلف اصلی کتاب، تقی الدین أبوبکر حسینی دمشقی شافعی 9](#_Toc418283977)

[طهارت «پاکی و پاکیزگی» 13](#_Toc418283978)

[آب‌هائی که تطهیر و پاکسازی با آن‌ها جایز است 13](#_Toc418283979)

[اقسام آب‌ها 14](#_Toc418283980)

[حکم پس مانده و نیم خورده: (سور) 17](#_Toc418283981)

[پوست‌های مردار 18](#_Toc418283982)

[استخوان و موی حیوان مردار 19](#_Toc418283983)

[حکم آنچه از حیوان زنده بریده می‌شود 20](#_Toc418283984)

[استعمال ظروف طلا و نقره 21](#_Toc418283985)

[سواک (مسواک از چوب مخصوص اراک) 22](#_Toc418283986)

[وضو 25](#_Toc418283987)

[شرایط وضو: 25](#_Toc418283988)

[فرایض وضو: 25](#_Toc418283989)

[سنت‌های وضو: 28](#_Toc418283990)

[استنجاء (رهایی از نجاست و آلودگی) 31](#_Toc418283991)

[شرایط سنگی که بدان استنجاء صورت می‌گیرد 33](#_Toc418283992)

[آداب قضای حاجت 34](#_Toc418283993)

[نواقض وضو: 38](#_Toc418283994)

[یک قاعده فقهی 42](#_Toc418283995)

[غسل 45](#_Toc418283996)

[موجبات غسل 45](#_Toc418283997)

[فرایض غسل 47](#_Toc418283998)

[سنت‌های غسل 48](#_Toc418283999)

[کشف عورت در غسل 50](#_Toc418284000)

[غسل‌های سنت و مستحب: 51](#_Toc418284001)

[مسح بر خفین 54](#_Toc418284002)

[شرط مسح بر خفین 54](#_Toc418284003)

[مدتی که مسح بر خفین جایز است 56](#_Toc418284004)

[آغاز مدت مسح بعد از پوشیدن خفین 56](#_Toc418284005)

[چگونگی و کیفیت مسح بر خفین 57](#_Toc418284006)

[آنچه مسح بر خفین را باطل می‌کند 57](#_Toc418284007)

[تیمم 59](#_Toc418284008)

[شرایط صحّت تیمم 60](#_Toc418284009)

[فرایض تیمم 63](#_Toc418284010)

[سنت‌های تیمم 64](#_Toc418284011)

[آنچه که تیمم را باطل می‌کند 65](#_Toc418284012)

[مسح بر جبیره (تخته شکسته بندی، باند و پانسمان) 65](#_Toc418284013)

[تیمم برای هر نماز فریضه‌ای واجب است 67](#_Toc418284014)

[نجاست و ناپاکی و آلودگی 69](#_Toc418284015)

[حکم آنچه که از پیش و پس بیرون آید 69](#_Toc418284016)

[شستن نجاست و ناپاکی 71](#_Toc418284017)

[حکم جانور و حیوانی که در مایع می‌افتد و می‌میرد 72](#_Toc418284018)

[حکم حیوان زنده 74](#_Toc418284019)

[حکم حیوان مردار 74](#_Toc418284020)

[تطهیر و پاک کردن سگ و خوک 76](#_Toc418284021)

[شراب چون به سرکه مبدل گردد پاک می‌شود 77](#_Toc418284022)

[بعضی از نجاسات و ناپاکی‌ها مورد عفو واقع شده اند 78](#_Toc418284023)

[حیض و نفاس و استحاضه (قاعدگی و زایمان و دائم الحیض بودن) 81](#_Toc418284024)

[رنگ خون حیض 81](#_Toc418284025)

[ایام حیض و مدت آن 82](#_Toc418284026)

[نفاس (دوران خون زایمان) 83](#_Toc418284027)

[مدت خون نفاس 83](#_Toc418284028)

[حداقل مدت طهر و پاکی بین دو حیض 83](#_Toc418284029)

[استحاضه 84](#_Toc418284030)

[احوال مستحاضه: 84](#_Toc418284031)

[حداقل سن حیض برای زن 85](#_Toc418284032)

[حداقل مدت بارداری و حاملگی و حداکثر آن 85](#_Toc418284033)

[آنچه که با حیض و نفاس بر زنان حرام می‌شود 86](#_Toc418284034)

[آنچه که بر جنب حرام است 89](#_Toc418284035)

[آنچه که بر محدث و بی‌وضو حرام است 90](#_Toc418284036)

[صلاة (نماز) 93](#_Toc418284037)

[اوقات نماز 94](#_Toc418284038)

[شرایط وجوب نماز 97](#_Toc418284039)

[شرایط صحت نماز 99](#_Toc418284040)

[در دو حالت ترک قبله در نماز جایز است 101](#_Toc418284041)

[ارکان نماز 103](#_Toc418284042)

[فضیلت سوره فاتحه بر غیر آن 108](#_Toc418284043)

[سنت‌های نماز پیش از دخول در آن 114](#_Toc418284044)

[سبب و علت شرعی اذان واقامه 115](#_Toc418284045)

[ترجیع شهادتین: 116](#_Toc418284046)

[تثویب در اذان صبح: 116](#_Toc418284047)

[سنت‌های نماز بعد از دخول در آن 118](#_Toc418284048)

[هیأت نماز 120](#_Toc418284049)

[نمازهای سنت به دنبال نمازهای فرض 132](#_Toc418284050)

[نمازهای سنت مؤکده غیر از رواتب 133](#_Toc418284051)

[نماز سنت تراویح 135](#_Toc418284052)

[آنچه که بعد از نمازهای فرض و سلام دادن گفته می‌شود (ذکر و اوراد بعد از سلام) 137](#_Toc418284053)

[زن در چند چیز با مرد (در نماز) تفاوت دارد 141](#_Toc418284054)

[عورت مردان و زنان 142](#_Toc418284055)

[چیزهایی که نماز را باطل می‌کند 143](#_Toc418284056)

[سجده سهو و اسباب آن 147](#_Toc418284057)

[سجده سهو چه وقت صورت می‌گیرد و ضابطه آن چیست؟ 148](#_Toc418284058)

[سجده سهو برای امام و منفرد هر دو می‌باشد 149](#_Toc418284059)

[ابعاض نماز 149](#_Toc418284060)

[اوقاتی که نماز خواندن در آن‌ها مکروه است 150](#_Toc418284061)

[نماز جماعت 152](#_Toc418284062)

[کوتاه کردن نمازهای چهار رکعتی: نماز شکسته 158](#_Toc418284063)

[چه موقع مسافر نماز را شکسته می‌خواند؟ 161](#_Toc418284064)

[جمع بین نماز (دو نماز را در یک وقت خواندن) 162](#_Toc418284065)

[برای جمع تقدیم سه شرط لازم است 162](#_Toc418284066)

[قضای نماز فوت شده 164](#_Toc418284067)

[نماز جمعه 165](#_Toc418284068)

[حکم نماز جمعه 166](#_Toc418284069)

[شرایط وجوب نماز جمعه 167](#_Toc418284070)

[شرایط صحت نماز جمعه 167](#_Toc418284071)

[فرایض نماز جمعه 169](#_Toc418284072)

[هیأت نماز جمعه (سنت‌های آن) 170](#_Toc418284073)

[مراعات سکوت و گوش فرا دادن به خطبه نماز جمعه و اختلاف در آن 171](#_Toc418284074)

[جایز بودن نماز خواندن در حین ایراد خطبه 172](#_Toc418284075)

[ساعت و زمان اجابت دعا و پذیرش آن در روز جمعه 174](#_Toc418284076)

[صلوات و درود بر پیامبر در روز و شب جمعه 174](#_Toc418284077)

[حرام بودن داد و ستد در وقت اذان و ندای نماز جمعه 174](#_Toc418284078)

[نماز عید رمضان و قربان 175](#_Toc418284079)

[وقت شرعی نماز عیدین 176](#_Toc418284080)

[تعداد رکعات نماز عیدین 176](#_Toc418284081)

[خطبه نماز عیدین بعد از نماز است 177](#_Toc418284082)

[نماز عید در صحرا 177](#_Toc418284083)

[تکبیر گفتن در عید: 178](#_Toc418284084)

[صیغه تکبیر عید: 179](#_Toc418284085)

[نماز خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی (کسوف و خسوف) 179](#_Toc418284086)

[خطبه نماز کسوف و خسوف 180](#_Toc418284087)

[نماز طلب باران 181](#_Toc418284088)

[صلاة الخوف (نماز ترس) 186](#_Toc418284089)

[استعمال حریر و طلا 189](#_Toc418284090)

[آنچه که برای میت لازم است شرعا انجام گیرد 191](#_Toc418284091)

[دومین مرده که غسل و نماز ندارد: 193](#_Toc418284092)

[آنچه که در غسل میت سنت است 193](#_Toc418284093)

[آنچه که در کفن کردن مرده سنت است 194](#_Toc418284094)

[نماز میت 195](#_Toc418284095)

[ارکان نماز میت: 196](#_Toc418284096)

[آنچه در تدفین میت سنت است 199](#_Toc418284097)

[دو مرده و دو جنازه در یک گور دفن نمی‌شوند مگر در وقت ضرورت 200](#_Toc418284098)

[گریه بر میت 201](#_Toc418284099)

[نوحه سردادن بر میت (گریستن با فریاد بلند و نوحه خوانی) 202](#_Toc418284100)

[تعزیه و تسلیت 204](#_Toc418284101)

[آنچه که مستحب و پسندیده است در تسلیت گفته شود 206](#_Toc418284102)

مقدمه مترجم بر چاپ چهاردم

«مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْراً يُفَقِّهْهُ فِی الدِّيْنِ»**.**

خوشبختانه همانگونه که انتظار داشتیم کتاب «فقه آسان»، مورد استقبال شایان برادران و خواهران مسلمان واقع گردید، بگونه‌ای که چاپ‌های اول و دوم و سوم آن، بزودی نایاب گردید. پس از بررسی مجدد متوجه شدیم که دارای اغلاط چاپی فراوانی است و در مواضع متعدد عبارات و جملات و کلمات تکراری یا مترادفات غیرضروری در آن وجود داشت، لذا با دقت متن کتاب بازخوانی شد و اغلاط چاپی آن تصحيح گردید و از نو با دقت و وسواس ویراستاری بعمل آمد، مطالب تکراری و مترادفات غیرضروری حذف و در پاره ای موارد کاستی و یا افزونی بعمل آمد. و اینک با توفیق الهی چاپ چهارم آن را به برادران و خواهران مسلمان تقدیم می‌نمائیم، و از مؤسسه انتشاراتی «نشر احسان» که امکان بررسی و ویراستاری و چاپ چهارم آن را فراهم آورده است، تشکر می‌کنیم و توفیق روز افزون آن را در انجام کارهای خیر و خدمت به معارف دینی، از خداوند متعال خواستاریم. امید است مورد قبول حق واقع شود.

مقدمه مترجم

حمد و سپاس فراوان به درگاه پروردگار مهربان، و درود و سلام بی‌پایان نثاروان پاک خاتم پیامبران و آل و اصحاب و پیروان سعادتمند حضرتش باد. بهترین سعادت تقرب به خداوند حاضر وتوانا است، تقرب به حق تعالی فقط با داشتن قلب پاک، و عقیده صحيح و عمل به اوامر و اجتناب از نواهی او مقدور و ممکن است.

حدود اوامر و نواهی بوسیله شریعت و فقه اسلامی دانسته می‌شود. تنظیم شئون زندگی و روابط اجتماعی مطلوب، بدون داشتن عقیده درست و باور راستین و اخلاق کریمانه میسّر نیست. این امر هم بوسیله اعمال صحيح و پسندیده تحقق می‌یابد. درست‌ترین راه اعمال شایسته آگاهی از فقه و شریعت صحيح راستین محمدی بوده که احکام حیات بخش قرآن کریم و سنّت شریف نبوی در آن متبلور است. و عمل بدان ضامن سعادت دینی و دنیوی افراد جامعه بشری می‌باشد. لذا وظیفه خویش می‌دانستم که در حد امکان و توان برادران و خواهران مسلمانم را در این زمینه یاری نمایم، تا بتوانند با ساده‌ترین شیوه به استفاده از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی از مسائل دینی و طریقه عمل بدان آگاهی یابند. و با انجام آن سعادت هر دو دنیای خویش را تضمین نمایند. لذا کتاب (الفقه المیّسر) تالیف دکتر احمد عیسی عاشور را وافی بدین مقصود یافته، و آن را به زبان فارسی ساده و روان ترجمه نمودم.

اینک کتاب فوق تحت عنوان (فقه آسان در مذهب امام شافعی) از طرف نشر احسان به زیور طبع آراسته و در اختیار عموم علاقمندان قرار می‌گیرد.

امیدوارم توانسته باشم دین خویش را نسبت به برادران و خواهران مسلمان ادا نموده، و از خداوند متعال خواستارم که این عمل متواضعانه‌ام را برای رضای خویش پذیرفته و توفیق ادامه چنین کارهایی را بیشتر نصیبم فرماید. و آن‌ها را برایم صدقه جاریه قرار دهد. إِنّه نعم المولی ونعم النصير.

**محمود ابراهیمی، عضو هیات علمی دانشگاه کردستان.**

مقدّمه احمد عیسی عاشور مؤلف

حمد و ستایش خدائی را که ما را بدین امر هدایت و راهنمائی کرد که اگر الله ما را بدان هدایت نمی‌کرد بدان هدایت و راهنمائی نمی‌شدیم. به زبان می‌گویم و به دل باور دارم، که به جز الله هیچ موجودی استحقاق معبودیت ندارد و او تنها و بی‌نیاز است و پادشاهی همه جهان و ستایش مطلق تنها از آن اوست و او بر همه چیز توانا است، و باز هم به همان کیفیت گواهی می‌دهم که سرور ما محمد بنده و رسول و برگزیده و رازدار اوست که او را به عنوان رحمت برای جهانیان و چراغ راه برای ره پویان و راهنمای سرگشتگان مبعوث فرموده است. درود و رحمت خدا برآل و اصحابش باد که چراغ هدایت و منبع و سرچشمه رحمت و برگزیدگان راستین مؤمنانند.

اما بعد: به راستی اشتغال به کسب دانش یکی از نشانه‌های سعادت و دلایل شرافت و نجابت ذاتی است، بویژه دانشی که انسان را به خداوند برساند و انسان را به رضای خداوند نزدیک سازد و غضب و خشم و فرجام بد الهی را از او دور گرداند.

به حقیقت یکی از بزرگترین و شریفت‌ترین و با ارج‌ترین و سودمندترین و با برکت‌ترین دانش‌ها، دانش فقه و شناخت احکام دین خدا است، چون با این دانش است که حلال از حرام و ناپاک از پاک و درستکار و شایسته از نادرستکار و ناشایسته و عبادت درست از عبادت نادرست و معامله و رفتار سالم از معامله و رفتار ناسالم تشخیص و تمییز داده می‌شود، آن وقت است که تو می‌تونی آگاهانه خدای خویش را عبادت کنی و از روی بصیرت به پیشگاه او نزدیک شوی و از روی هدایت با مردم پیوند و برقرار نمایی و آن گونه با آنان رفتار کنی که دوست داری با تو رفتار کنند. هرگاه بدین مایه از علم و فهم و دانش رسیدی، به عمل خود و حسن عبادت اطمینان خاطر و آرامش قلب پیدا می‌کنی، و نفس خود را از رنج جهل و نادانی و وسوسه‌های شیطانی رها می‌سازی، و به راه پیامبران و پیروان راستین آنان وشهدای راه حقیقت و بندگان صالح خدا می‌روی.

بدان که همه پیشوایان (چهارگانه فقه) – رحمهم الله– بر راه خیر رفته و از رسول الله التماس خیر داشته و بین هیچکدام فرق قایل نیستیم. جز آنکه خداوند بعضی از بندگان خود را بر بعضی دیگر برتری بخشیده و فزونی عطا کرده است، همان گونه که بعضی از پیامبران را نیز بر بعضی دیگر برتری و فزونی بخشیده است. ما طالبان حقیقت مؤظفیم که نیکوترین را بگیریم و در جستجوی بهترین و سودمندترین باشیم تا سودش فراگیرتر و طالبانش بیشتر باشند.

و چون مذهب امام شافعی چنین است آن را مورد اعتماد و اتکای خویش قرار دادم، و به مبادی مذهب او تمسک نمودم و بدامن وی چنگ زدم. چون به حقیقت آن را متعادل‌ترین و آسان‌ترین مذاهب و نزدیک‌ترین آن‌ها به فهم یافتم و گواهی عادلان و صاحبان فضل و خرد بدان وارد است.

امام و پیشوای علامه، زنده کننده سنّت رسول الله، و یاری کننده دین حق ابوشامه شافعی مذهب (رحمه الله) در کتاب مختصر خویش «مختصر کتاب المؤمل» چنین می‌گوید: «پیشوایان مجتهد گذشته دانش اجتهاد را در همه آفاق جهان گسترانیدند و آنان در این زمینه گوی فضل و برتری را ربودند که برخی دانش کتاب خدا (تفسیر و علوم قرآنی) را استوار و محکم ساختند، و برخی کاردانش سنت (علوم حدیثی) رسول الله را به جریان انداختند، و برخی در زمینه علوم ادب عربی پا به میدان نهادند، و برخی در میدان استنباط احکام شرعی درخشیدند و در این دریای ژرف فرو رفتند و دُرَرِ احکام را بیرون آوردند، و کمتر کسی بود که در همه این دانش‌ها دست داشته و همه را با هم واجد باشد که جامع‌ترین و استوارترین آنان در جمع همه این دانش‌ها امام و پیشوای ما ابوعبدالله قریشی مطلبی شافعی (رضی الله عنه) است که نسب پاک و دانش درخشان و صفت و آثار حمیده را یک جا با هم داشت. مردی افتخار آمیز بود و منقبت‌ها و فضیلت‌هائی که بزرگان متعددی داشتند او تنها داشت، بزرگان و برگزیدگان هر فن این را برای وی گواهی داده‌اند. مزنی (شاگرد شافعی) گفته است که: از شافعی شنیدم می‌گفت: «من در سنّ هفت سالگی قرآن را و در سن ده سالگی «مؤطّای امام مالک» را حفظ کردم». یونس بن عبدالأعلی گفت: «شافعی وقتی که به تفسیر قرآن می‌پرداخت گوئی که خود شاهد نزول آن بوده است». و احمد بن محمد پسر دختر شافعی گفت: از پدرم و عمویم شنیدم که می‌گفتند: «هرگاه چیزی از تفسیر قرآن کریم و فتوائی را از سفیان بن عیینه سوال می‌کردند به شافعی می‌نگریست و می‌گفت: از این شخص سوال کنید».

مسلم پسر خالد که مفتی مکه و استاد شافعی بود گفت: «ای ابوعبدالله تو فتوی بده که به راستی وقت فتوای تو رسیده است». و حال آنکه شافعی پانزده سال داشت. ربیع گفت: «شافعی در سن پانزده سالگی فتوی می‌داد و به درجه فتوی رسیده بود، و تا وقتی که وفات یافت نماز شب می‌خواند و شب بیداری می‌کشید». و ابونعیم حافظ گفت: «از سلیمان بن احمد شنیدم که می‌گفت: از احمد پسر محمد پسر دختر شافعی شنیدم که می‌گفت: «حلقه مجلس فتوی در مسجد الحرام ابتدا از آنِ ابن عباس م و بعد از او از آن ِ عطاء پسر رباح و بعد از او از آن ِ سعید پسر سالم و بعد از او از آن ِ محمد پسر ادریس شافعی نوجوان بود».

ابن مهدی گفت: از مالک شنیدم که می‌گفت: «هیچ قریشی با فهم تر از شافعی پیش من نیامده است، هیچ قریشی فهمیده تر از او ندیده‌ام». ابو عبید بن سلام گفت: «هرگز عاقل تر و جالب تر و گیراتر و بلیغ تر از شافعی ندیده‌ام». هلال بن العلاء الرقی گفت: «اصحاب حدیث ریزه خوار خوان شافعی هستند که قفل مشکلات را به رویشان گشود».

اسحاق بن راهویه گفت: «درمکه به احمد بن حنبل برخوردم گفت: بیا مردی را به شما نشان دهم که چشمان تو مثل او را ندیده است، و او شافعی را به من نشان داد. گفت: درباره احادیث نبوی با هم مناظره کردیم، من کسی را از او عالم تر در این مورد ندیده بودم، سپس درباره علوم قرآنی با هم به مناظره نشستیم، کسی را از او آگاهتر به قرائت قرآن ندیده بودم، سپس درباره مسائل فقه با هم مناظره کردیم من کسی را از او در علم فقه عالم تر ندیده بودم، سپس درباره علوم لغوی و ادبی به مناظره پرداختیم، دیدم او را که منبع و سرچشمه لغت و ادب است و هرگز چشمانم مثل او را ندیده است، او گفت: چون از هم جدا شدیم، گروهی از کسانی که اهل فهم قرآن بودند به من خبر دادند که به حقیقت او (شافعی) در زمان خود داناترین مرد است به معانی قرآن، و به راستی بهره کافی از فهم معانی قرآن نصیب وی شده است».

امام احمد بن حنبل گفت: «فقها و علمای حدیث (محدثین) داروفروش بودند، سپس شافعی آمد که هم داروفروش بود و هم طبیب (هم دردشناس بود و هم دوا داشت) که تا بحال چشمان مردم مثل او را ندیده است. و گفت: خداوند در آغاز هر یکصد سال کسی را برای مردم می‌فرستد که سنت‌های پیامبرش را به آنان یاد دهد و دروغهائی که به پیامبر بسته‌اند از مردم دور کند، ما دقت کردیم و دریافتیم که در آغاز سده اول عمر بن عبدالعزیز وجود دارد، و در آغاز سده دوم شافعی است. و گفت: هرگاه مساله ای از من پرسیده شود که درباره آن خبر و حدیثی سراغ نداشته باشم درباره آن می‌گویم: شافعی چنین می‌گوید، چون به راستی او پیشوائی است عالم از قریش»..

به روایت از پیامبر آمده است که گفت: «دانشمندی از قریش پدید آید که دانش او زمین را پر می‌کند». و احمد گفت: «سخن شافعی در باب لغت و ادب حجّت است». ابوعثمان مازنی گفت: «شافعی نزد ما در علم نحو حجت است». و ابوثور ابراهیم بن خالد گفت: «شافعی کان و معدن فقه و نابغه لغوی و ناقد معانی بود». حسن بن محمد بن صباح زعفرانی گفت: «اصحاب حدیث بخواب رفته بودند تا این که شافعی آمد و آنان را بیدار کرد و بیدار شدند...».

مفاخر و بزرگواری‌های شافعی فراوان است که درباره آن کتاب‌های متعدد تالیف گردیده است».

اینکه در بین کتب متعددی که در فقه شافعی تالیف شده است من کتاب «کفاية الأخيار» اثر امام تقی الدین ابوبکر محمد حسینی حصنی دمشقی از علمای قرن نهم هجری را برگزیده و انتخاب کردم، و در آن به بررسی پرداختم که عبارات زیبا و نیکو و اسلوب و شیوه شیرین و استواری سرمایه آن مرا خوشحال کرد و به شگفتی انداخت، و جستجوی احکام فقهی که شیخ در آن با ا تکا و اعتماد بر قرآن کریم و سنّت نبوی شریف و اجماع امت اسلامی مورد بحث قرار داده است مرا بسوی خود کشید. لذا چندین بار آن را مطالعه کردم و برخی از عبارات آن را تهذیب کرده و زوائد آن را حذف نموده و برای این که سود و فایده آن را بیشتر کنم چیزهائی که ضروری بود و از آن چاره ای نبود بدان افزودم، و آن را «الفقه المّيسر» (فقه آسان شده- فقه آسان) نام نهادم، و امید پاداش آن را تنها از خداوند خواهانم و از خداوند خواستارم که بندگان خود را از آن بهره مند سازد و به وسیله آن فساد و تباهی را از آنان دور سازد و آن را از جمله اعمال شایسته من و موجب تجدید یاد من در خاطره‌ها سازد و با فضل خود آن را از من بپذیرد که او بهترین مولی و بهترین یاور است.

**احمد عیسی عاشور**

مقدمه مؤلف اصلی کتاب، تقی الدین أبوبکر حسینی دمشقی شافعی

مؤلف: گفت: حمد و ستایش خدائی را که همه موجودات و مخلوقات را از تاریکی نیستی با نور هستی گردان خویش آفرید و آن‌ها را دلیل بر یگانگی و وحدانیت خود قرار داد که صاحبان بصیرت تا روز قیامت بدان پی خواهند برد، خدائی که شریعتی را نهاد و آن را برای خود برگزید و کتاب خویش قرآن کریم را فرو فرستاد و بزرگترین بندگان خود را به تبلیغ و ابلاغ آن مأمور ساخت که او شاهراه آن را برایمان توضیح داد و گفت: اینست راه رهایی و هدایت، درود و رحمت خداوند بر او و آل و اتباع و پیروان او باد درود پاک و بی‌انتهاء.

اما بعد، به حقیقت جان‌های پاک همواره درتحصیل دانش‌های شرعی و دینی گداخته و تصفیه می‌شوند و از جمله این دانش‌های دینی، شناخت احکام فرعی و فقهی است که تنها به وسیله آن وسوسه‌های شیطانی برطرف می‌گردد، و معاملات و رفتارها و عبادات و پرستشهای مورد رضایت خداوند درست و صحيح انجام می‌شود، و برای شرف و بزرگی علم فقه بس است که سرور گذشتگان وآیندگان گفت:

«مَن يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيراً يُفَقِّههُ فِی الدّينِ». (رَواهُ الشَّيخان).

«خداوند خیر و نیکی هرکس را بخواهد او را فقیه در دین و دانای به احکام آن می‌گرداند».

شیخین (بخاری و مسلم) آن را روایت کرده‌اند. باز هم او گفته است:

«ما عُبِدَ اللهُ بِشَيْئٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهٍ فِی الدِّين». (رَواهُ التّرمذی).

«هیچ عبادتی از فقه در دین و دانستن علم فقه بزرگتر نیست».

ترمذی آن را روایت کرده است. او (صلی الله علیه و سلم) گفت:

«إِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الـْجَنَّـةِ فَارْتَعُوا». قَالُوا: وَمَا رِيَاضُ الـْجَنَّـةِ؟ قَالَ: «حِلَقُ الذِّكْرِ». (رواه أحمد فی مسنده والترمذی والبيهقی فی شعب الإيمان بسند صحيح).

«هرگاه از کنار بستان‌ها و باغ‌های بهشت گذر کردید از آن‌ها بهره گیرید» گفتند: ای رسول الله باغ‌ها و بستان‌های بهشت کدامند؟ گفت: حلقه‌های ذکر».

(احمد در مسند خود و ترمذی و بیهقی در «باب شعب الإیمان» با سند صحيح آن را آورده‌اند). عطاء گفت: مراد از حلقه‌های ذکر در آن حدیث مجالس ذکر حلال و حرام و سخن گفتن از کیفیت و چگونگی خرید و فروش و نماز خواندن و روزه گرفتن و به حج رفتن و ازدواج کردن و طلاق دادن و امثال آن (علم فقه) است.

سفیان بن عیینه گفت: بعد از نبوت و رسالت هیچ فضیلتی به پای فضیلت علم فقه و دانش دین نمی‌رسد، و چنین فضیلتی بعد از نبوت بر همه فضیلت‌ها برتری دارد. ابوهریره و ابوذر م گفتند: هر فصلی از علم را که یاد می‌گیریم نزد ما محبوب تر و پسندیده تر از یکهزار رکعت نماز سنّت است. آیات و اخبار و احادیث داّل بر این مطلب فراوانند. حالا که مرتبت و منزلت و درجه دانش فقه در شریعت اسلام بدین پایه و مایه است، پس اهمیت دادن به آن مهمترین وظیفه و در درجه اول اهمیت قرار دارد، و گرانبهاترین اوقات عمر انسان اوقاتی است که صرف یادگیری علم «فقه» می‌گردد. بلکه بهتر است که همه عمر را به آن پرداخت چون راه فقه راه بهشت است، و عمل به آن سپری است در برابر آتش دوزخ، و این برای کسی است که علم فقه را به منظور دانستن راه دین و راه نجات طلب کند و بیاموزد نه برای رفعت جویی و برتری طلبی بر امثال و اقران خود ونه برای بدست آوردن مال و مقام و جاه. پیامبر گفت:

«مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللَّـهِ عَزَّ وَجَلَّ لاَ يَتَعَلَّمُهُ إِلاَّ لِيُصِيبَ بِهِ عَرَضًا مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الـْجَنَّـةِ يَوْمَ الْقِـيَامَةِ». (رواه أبوداود بإسناد صحيح).

«هرکس دانشی را که به وسیله آن رضای خدا کسب می‌شود تنها برای کسب مال دنیا بیاموزد بوی بهشت در روز قیامت به مشام او نخواهد رسید».

(ابو داود آن را با اسناد صحيح روایت کرده است).

و او گفت: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُمَارِىَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ لِيُبَاهِىَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِيَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِى نَارِ جَهَنَّمَ». (رواه الترمذی).

«هرکس بدان منظور دانش فراگیرد که با سفیهان و نادانان منازعه و مکابره کند و یا خود را به این وسیله بر عالمان برتری دهد و فزونی بخشد، یا مردم را متوجه خویش گرداند او به دوزخ می‌رود».

(ترمذی آن را روایت کرده است).

بدان که طالبان علم و دانش برحسب مقاصد و اهدافشان مختلفند و با توجه به اختلاف مراتب و درجاتشان همت‌هایشان نیز مختلف است. این یکی در اعماق دریاها فرو می‌رود تا مرواریدهای بزرگ و درشت بدست آورد، و آن یکی به مقدار مختصری که می‌یابد قناعت می‌کند و این قناعت پیشگان نیز دو دست‌هاند: دسته ای که عیالوارند و رنج سختی درآنان غلبه کرده، و دسته ای دیگر که با صداقت و جدیّت به خداوند روی آورده‌اند. دسته اول نمی‌توانند با مردم ملازمت و همراهی کنند و سالک و راهرو شب و روز در پی آنست که درصددش می‌باشد و همواره جانش پریشان و مضطرب است. خواستم هریکی را راحت بگذارم که به حال خویش بماند و کوشش و تلاش هر یک را به حال خود رها کنم که بر مبنای نیاز خود به تلاش و کوشش ادامه دهد. از خداوند عزیز و قادر خواهانم مرا توفیق عنایت فرماید تا مطالب کتاب را به ساده‌ترین و آسانترین روش بیان نمایم. چون تنها او است امید امیدواران و جبران ساز ناتوانان و شکستگان، و این کتاب را «كفاية الأخيار في حل غاية الاختصار» نام نهادم، و از خدای بزرگ خواستارم که مرا و دوستانم را از مکر و غضب و عذاب

دوزخش مصون دارد و ما را بیامرزد چون به حقیقت تنها او است که بر هر چه بخواهد توانا است و بر اجابت و پذیرش دعا قادر می‌باشد.

طهارت «پاکی و پاکیزگی»

تعریف طهارت: طهارت در لغت به معنی نظافت و پاکیزگی است، می‌گوئی: طَهَّرتُ الثَّوبَ یعنی آن را نظافت و پاکیزه کردم، و در اصطلاح شرع و فقه به معنی رفع حدث[[1]](#footnote-1) و ازاله نجس و ناپاکی است.

مُطّهر و پاک کننده از نظر شرع اسلام چهار چیزند: آب، خاک، دباغت و سرکه شدن، که آب برای طهارت و پاکی از حدث و نداشتن وضو و رفع جنابت و آلودگی است، و خاک برای تیمم و آلودگی سگ و خوک است، و دباغت برای پاکی و زدودگی پوست مردار، و سرکه شدن برای پاکسازی می‌و شراب است.

آب‌هائی که تطهیر و پاکسازی با آن‌ها جایز است

آب‌هائی که برای طهارت و پاکیزگی به کار می‌روند و پاکسازی بدانها جایز است هفت نوع هستند:

1. آب آسمان، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ﴾ [الأنفال: 11].

«(خداوند) از آسمان آبی برای شما فرو می‌فرستد تا با آن شما را پاک سازد».

1. آب دریا: چون پیامبر وقتی که درباره آب دریا از وی سوال شد گفت:

«هُوَ الطَّهُورُ مَاؤُهُ، الـْحِلُّ مَيْتَتُهُ». (رواه الشيخان والترمذی وابن حبان).

«آب دریا پاک و پاک کننده، و مردار آن حلال است».

(شیخین و ترمذی و ابن حبان آن را روایت کرده‌اند).

1. آب چاه: چون در حدیث سهل آمده است: گفتند: ای رسول الله! آیا شما به آب چاه «بضاعه» وضو می‌گیری در حالیکه آبِ استعمال شده مردم و زنان قاعده و کسانی که جنابت دارند در آن است؟! پیامبر گفت:

«الـْمَاءُ طَهُورٌ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ». (أخرجه الترمذی وصحّحه وأحمد).

«آب پاکیزه و پاک کننده است چیزی آن را آلوده نمی‌کند».

(ترمذی و احمد آن را تخریج کرده، و احمد به صحّت آن رأی داده است).

1. و 5- آب رودخانه و چشمه و همچنین آب برف و تگرگ، چون به روایت از ابوهریره آمده است: هر وقت پیامبر در نماز تکبیرة الإحرام را می‌گفت پیش از قرائت فاتحه اندکی سکوت می‌کرد، گفتم: ای رسول الله در مدت سکوت بین تکبیر و قرائت فاتحه چه می‌گوئی؟ گفت:

«أَقُولُ: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِيْ وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَّ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِيْ مِنْ خَطَايَايَ كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْنِيْ مِنْ خَطَايَايَ بِالثَّلْجِ وَالْـمـَاِء وَالْبَرَدِ». (رواه الشيخان).

می‌گویم: «خداوندا به اندازه فاصله بین مشرق و مغرب مرا از گناهانم دور ساز، خداوندا آن چنان که لباس سفید از چرک و آلودگی شسته و پاکیزه می‌شود، مرا از گناهانم پاکیزه گردان. خداوندا مرا از گناهانم بشوی با آب برف و باران و تگرگ». (شخین آن را روایت کرده‌اند).

اقسام آب‌ها

آب‌ها به پنج قسم تقسیم می‌شوند:

1. آب مطلق: آبی است که ذاتا پاک است و پاک کننده نیز می‌باشد و برطرف کننده حدث[[2]](#footnote-2) و زداینده آلودگی و نجاست است، و استعمال آن مکروه و ناپسند نیست، و آن را به آن جهت مطلق نامیده‌اند چون هرگاه به طور مطلق و بدون قید آب گفته شود مراد آب خالص است.
2. آب آفتاب زده: پاک و پاک کننده چیزهای دیگر است و برطرف کننده حدث و زداینده نجاست و آلودگی است، لیکن استعمال و به کار بردن آن ناپسند است چون طبق روایت شافعی از عمر بن خطاب استعمال این نوع آب احتمال پدید آوردن یک نوع بیماری پوستی موسوم به «برص» دارد. (دار قطنی آن را با اسناد صحيح از وی روایت کرده). و به دو شرط استعمال آن را ناپسند دانسته است:

الف- این آب در ظروف ساخته شده از مس و آهن و سرب آفتاب زده شده باشد، چون هرگاه حرارت آفتاب در این نوع فلزات تاثیر بگذارد از آن‌ها بوی بدی پدید می‌آید و چربشی بر روی آب قرار می‌گیرد که احتمال تولید پیسی از آن می‌رود.

ب- این آفتاب زدگی در مناطق حارّه و گرمای شدید صورت می‌گیرد.

1. آب مستعمل: آبی که برای رفع حدث یا شستن نجاست به کار رفته و تغییر نکرده و وزن آن زیاد نشده باشد. چون پیامبر گفت:

«خَلَقَ اللهُ الماءَ طَهُوراً لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَيَّرَ طَعْمَهُ أَوْ رِيحَهُ». (رواه ابن ماجه).

«خداوند آب را پاک و پاک کننده آفرید هیچ چیزی آن را آلوده نمی‌کند مگر چیزی که مزه یا بوی آن را تغییر دهد».

و در روایت ابن ماجه آمده است: «أَو لَونَهُ» «مگر چیزی که رنگ آن را تغییر دهد و دگرگون کند».

این آب پاک است اما در اینکه پاک کننده نیز می‌باشد، اختلاف وجود دارد. مذهب شافعی بر آنست که این نوع آب پاک کننده نیست چون یاران پیامبر با این که بسیار به دین اعتنا کرده و اهمیت داده‌اند آن را جمع نمی‌کردند تا به وسیله آن وضو بگیرند، و اگر این کار روا بود حتما آن را انجام می‌دادند.

برخی از علما گفته‌اند: حقیقت اینست که تنها استعمال و به کار بردن، آب را از پاک کنندگی خارج نمی‌سازد مگر این که در اثر این استعمال بو، رنگ یا مزه آن تغییر یافته باشد. و دیده شده است که یاران پیامبر نزدیک بود با هم به نزاع و جنگ برخیزند بر سر آبی که از وضوی پیامبر می‌چکید، گاه آن را می‌گرفتند و به آن تبرک می‌جستند و این تبرک را با شستن برخی از اندام‌های وضو با آن آب انجام می‌دادند، و گاهی به غیر آن. بنابر این آب مستعمل و به کار رفته هم پاک و هم پاک کننده است برابر عمل به اصل که طهارت است، و برابر دلایل بر این که آب پاک و پاک کننده است.

1. آبی که چیزهای پاک با آن مخلوط شده و تغییر کرده باشد: این نوع آب خود پاک است، و اگر تغییر آن به گونه‌ای باشد که مانع اطلاق اسم آب بر آن گردد و از چیزی که با آن مخلوط شده نیز بی‌نیاز باشد پاک کننده نیست.

ولی اگر تغییر یا مخلوط شدن با چیزی باشد که آب از آن بی‌نیاز نیست مانند گِل و لای و خزه و واجبی و زرنیخ و امثال آن‌ها که در سرچشمه آب و یا محل مرور آن قرار گرفته و با آن مخلوط می‌شود، و همچنین آبی که به سبب راکد شدن تغییر کرده باشد در موقع عسر و حرج و به دلیل ماندن اسم آب بر آن پاک و پاک کننده است. مقصود از تغییر کردن، دگرگونی حسّی یا معنوی است، مانند تغییر به سبب چیزی که در صفات موافق آب باشد، مثل گُلابی که بوی آن تمام شده باشد و ما آن را آب بودار فرض می‌کنیم.

اگر آب با نمک تغییر یافته باشد چنانکه نمک معدنی باشد از آن سلب طهوریت و پاک کنندگی می‌کند، و اگر نمک معدنی نباشد چون اصل آن آب است از آن سلب پاک کنندگی نمی‌کند و همچنان پاک کننده است.

1. آبی که نجاست و آلودگی در آن حّل شده است، که به دو قسم تقسیم می‌گردد: آب اندک و آب فراوان.

آب اندک با تماس و برخورد با نجاست نجس و آلوده می‌گردد خواه تغییر کرده یا تغییر نکرده باشد به دلیل مفهوم سخن پیامبر:

«إذَا بَلَغَ الـْمَاءُ قُلَّتَيْنِ لَمْ يَحْمِلْ الْـخَبَثَ». (رواه أحمد وابن حبان فی صحيحه والدار قطنی والبيهقی والحاکم).

«هرگاه آب به مقدار قلّتین[[3]](#footnote-3) رسید نجس نمی‌شود و آلودگی را در خود نگه نمی‌دارد».

مفهوم این حدیث بر این دلالت دارد اگر آب کمتر از دو قلّه باشد با برخورد با نجاست و آلودگی، آلوده و نجس می‌شود. و اما آب فراوان که دو قلّه یا بیشتر است با تماس و برخورد با نجاست و آلودگی نجس نمی‌شود مگر این که در اثر تماس با نجاست تغییر کرده باشد چون پیامبر گفت: «خَلَقَ اللهُ الماءَ طَهُوراً ».

«خداوند آب را پاک و پاک کننده آفریده است».

مقصود از دو قلّه، دو قلّه مرسوم و معمول در «هجر» است، چون پیامبر گفت: «إِذا بَلَغَ الماءُ قُلَتَّينِ بِقِلالِ هَجَرٍ لَم يُنَجِّسهُ شَيْءٌ».

«هرگاه آب به مقدار دو قلّه «هجر» رسید هیچ چیزی آن را نجس و آلوده نمی‌کند».

امام شافعی مقدار دو قلّه هجر را به صورت تقریبی پنج مشک تخمین زده است.

جماعتی از جمله: رویانی و غزالی و بیضاوی این رأی را انتخاب کرده‌اند که آب اندک هم مانند آب فراوان مادام که تغییر نکرده باشد، با تماس با نجاست نجس نمی‌شود، و این قول و نظر از حیث دلیل قوی است چون حدیثِ «خداوند آب را پاک و پاک کننده آفریده» از نظر منطوق بر مطلق آب اندک و بسیار دلالت دارد، و این نوع دلالت بردلالت مفهوم برتری دارد.

در تغییر یافتن آب بین تغییر اندک و بسیار فرقی نیست، خواه تغییر مزه یا رنگ یا بوی باشد، و خواه نجاستی که با آب برخورده و تماس یافته با آن مخلوط شده یا مجاور آن باشد، و خواه آب از نجاست بی‌نیاز باشد یا نباشد چون تغییری که بوسیله نجاست حاصل شده باشد دشوار و سخت است، به خلاف تغییر با چیزهای پاک که بین این حالتها فرق است. و اگر در آب فراوان چیزی افتد که نجس و در صفات با آب موافق باشد، مانند ادراری که بوی آن رفته است همان گونه که قبلا نیز به آن اشاره شد پاک و پاک کننده است.

و اما مایعات غیر از آب هرگاه با نجس و آلوده تماس یافت نجس می‌شود خواه اندک یا بسیار باشد، و تغییر یافته یا نیافته باشد، و فرق بین آب و دیگر مایعات این است که حفظ مایعات دیگر از تماس با چیزهای نجس و آلوده سخت و دشوار نیست، به خلاف آب که حفظ آن سخت است.

حکم پس مانده و نیم خورده: (سور)

سور عبارت است از نیم خورده و پس مانده نوشیدن حیوان در ظروف که چند نوع است:

1. پس مانده نوشیدن آدمی که پاک است چون خداوندمی فرماید:

﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70].

«بتحقیق ما انسان و بنی آدم را گرامی داشتیم».

و از جمله گرامی بودنش آنست که زنده و مرده‌اش پاک است. و اما اینکه خداوند می‌گوید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ﴾ [التوبة: 28].

«بی‌گمان مشرکان نجسند».

مراد از نجاست آن‌ها نجاست وآلودگی اعتقاد و باورشان است، چون درون و دلشان آلوده و نجس می‌باشد، نه نجاست ظاهری و حسی چرا که مشرکان با مسلمانان آمیزش و اختلاط داشتند و فرستادگان و نمایندگانشان بر رسول الله وارد می‌شدند و به مسجد النبی درمی آمدند، اما پیامبر دستور نداده است جائی را که بدنشان با آن تماس پیدا کرده بود بشویند.

1. پس مانده نوشیدن حیوان که پاک است، چون حیوان در حال حیات و زندگی پاک است خواه گوشتش خوردنی و حلال باشد یا نباشد، مگر سگ و خوک، چون جابر روایت کرده است که از پیامبر سوال شد: آیا می‌توانیم با آب پس مانده و نیم خورده خران وضو گیریم؟ گفت: «آری و به پس مانده درندگان نیز». (شافعی و دارقطنی و بیهقی این روایت را تخریج کرده‌اند).

و به روایت از یحیی بن سعید آمده است: عمر بن خطاب با کاروانی که عمرو بن عاص نیز با آن‌ها بود بیرون رفتند تا این که بر حوضی فرود آمدند، عمرو بن عاص از صاحب حوض پرسید: حیوانات وحشی و درندگان نیز بر این حوض وارد می‌شدند؟ عمربن خطاب گفت: به ما جواب نده، زیرا حیوانات ودرندگان بر ما وارد می‌شوند و ما نیز در آن‌ها وارد می‌شویم. (مالک آن را روایت کرده است).

و چون از پیامبر درباره گربه که از ظروف می‌نوشد سوال شد، گفت:

«إِنَّهَا لَيْسَتْ بِنَجَسٍ، آن‌ها مِنَ الطَّوَّافِينَ عَلَيْكُمْ وَالطَّوَّافَاتِ». (رواه الخمسة وقال الترمذی: حسن صحيح، و صححّهُ البخاری و غيره).

«گربه نجس نیست زیرا گربه‌ها فراوان به منازل شما رفت و آمد می‌کنند».

واما پس مانده و نیم خورده سگ نجس و آلوده است و اجتناب و پرهیز از آن واجب می‌باشد، چون پیامبر گفته است:

«طُهُورُ إِنَاءِ أَحَدِكُمْ إِذَا وَلَغَ فِيهِ الْكَلْبُ أَنْ يَغْسِلَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ، أُولاهُنَّ بِالتُّرَابِ».

«وقتی که سگ به ظروف یکی از شما دهن زد یا لیسید باید آن‌ها را هفت بار با آب بشوید که بار اول باید با خاک باشد». احمد و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

و اما پس مانده و نیم خورده خوک نیز ناپاک است، چون حال خوک بدتر از سگ است. و ماوردی در رابطه با ناپاکی گوشت خوک به این فرموده خداوند متعال استدلال کرده است که می‌فرماید:

﴿أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ﴾ [الأنعام: 145].

«یا گوشت خوک که به حقیقت ناپاک است».

رجس در آیه به معنی نجس و ناپاک است.

پوست‌های مردار

پوست حیوانات مردار با دباغی کردن پاک می‌شود خواه مردار حلال گوشت باشد یا نباشد. چون در حدیث میمونه ك همسر پیامبر درباره گوسفند مردارش آمده است که به وی گفت:

«لَوْ أَخَذْتُمْ إِهَابَهَا؟ قَالُوا: آن‌ها مَيْتَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّـهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ وَالْقَرَظُ». (رواه أبوداود والنّسائی وإسناده حسن).

«چرا از پوست آن استفاده نکردید و آن را بر نداشتید؟ گفتند: آن گوسفند مردار شده است. فرمود: آب و برگ درخت سَلَم آن را پاک می‌کند.

(ابوداود و نسائی آن را روایت کرده‌اند، و اسناد آن حسن است).

و به روایت ابن عباس م پیامبر گفت: «إِذا دُبِغَ الإِهابُ فَقَد طَهُرَ». (رواه الشيخان).

«هر وقت پوست دباغی شده باشد بی‌گمان پاک شده است».

(شیخین آن را روایت کرده‌اند).

کلمه «اهاب» در حدیث به معنی پوست است. به وسیله زاج سفید و صمغ درخت اقاقیا و پوست انار و مازو و بلوط مازو و نمک و امثال آن دباغت صورت می‌گیرد، و با کندن و دور انداختن زایده‌های پوست و خوشبو کردن آن به گونه‌ای که اگر در آب انداخته شود فساد و تباهی و گندیدگی و بوی گند بدان برنگردد، دباغت تحقق می‌پذیرد. چنانچه با مواد نجس و ناپاک دباغت صورت گرفته باشد شستشوی آن بعد از دباغت واجب می‌باشد، و بنابر قول اصّح اگر با مواد پاک هم دباغت صورت گرفته باشد باز شستن پوست بعد از دباغت واجب است. و اما پوست سگ و خوک و چیزی که از آن‌ها یا از سگ یا خوک بر عکس بوجود می‌آید با دباغت پاک نمی‌شود، چون آن‌ها در حال حیات نیز ناپاکند و دباغت چیزی را پاک می‌سازد که با مردار شدن ناپاک شده باشد نه اینکه ذاتا ناپاک باشد، و هرگاه حیات و زندگی بدانها پاکی نداده باشد به طریق اولی دباغت نمی‌تواند پاکی را به آن‌ها بدهد.

استخوان و موی حیوان مردار

مردار حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده باشد، و حیوانی که حلال گوشت نیست اگر ذبح شود باز حکم مردار را دارد، و همچنین اگر در ذبح شرعی حیوان حلال گوشت شرایط ذبح شرعی موجود نباشد آن حیوان مردار است. حکم شرعی حیوان مردار آنست که تمام اندام‌های آن از قبیل گوشت و پوست و استخوان و موی آن ناپاک ونجس است. چون خداوند می‌فرماید: ﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ﴾ [المائدة: 3] «مردار بر شما حرام شده است».

و حرام کردن چیزی که حرام نیست و در خوردنش ضرری وجود ندارد بر ناپاکی آن دلالت می‌کند. و چون خداوند می‌فرماید:

﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ﴾ [الأنعام: 145].

«بگو در آنچه به من وحی شده هیچ خوراک حرامی را برای هیچکس نمی‌یابم مگر این که مردار یا خونی باشد که از بدن حیوانات ریخته یا گوشت خوک که این‌ها همه پلید و ناپاکند».

رجس در آیه به معنی نجس و ناپاک است و ضمیر «إنّه» به مذکور در آیه از جمله (ميتة) بر می‌گردد. بدون شک استخوان و موی از اجزاء مردار می‌باشند. پشم گوسفند و پشم شتر و پر نیز حکم موی دارد. برخی گفته‌اند: موی با مردار شدن حیوان ناپاک ونجس نمی‌شود چون حیات و زندگی آن را حلال نمی‌کند، به دلیل این که اگر از حیوان بریده شود نه احساس می‌کند و نه دردش می‌گیرد و چون پیامبر گفت:

«لاَ بَأْسَ بِمَسْكِ الْـمَيْتَةِ إِذَا دُبِغَ وَلاَ بَأْسَ بِصُوفِهَا وَشَعْرِهَا وَقُرُونِهَا إِذَا غُسِلَ بِالْـمَاءِ». (رواه الدارقطنی).

«نگهداری پوست مردار هر وقت دباغی شود و پشم و مویش و شاخهایش هرگاه شسته شود اشکالی ندارد». (دار قطنی آن را روایت کرده است).

حکم آنچه از حیوان زنده بریده می‌شود

جزء جدا شده از حیوان زنده حکم مردار آن حیوان زنده را دارد که اگر مردار آن حیوان پاک باشد آن جزء جدا شده نیز پاک است، و اگر ناپاک باشد، آن هم ناپاک است. چون در حدیث است:

«مَا قُطِعَ مِنْ حَيٍّ فَهُوَ مَيِّتٌ». (رواه الحاکم وصححه علی شرط الشيخين).

«آنچه از حیوان زنده بریده شود حکم مردار آن را دارد».

(حاکم آن را روایت کرده و به شرط شیخین صحيح دانسته است).

پس جزء جدا شده انسان و ماهی و ملخ پاک است، و جزء جدا شده از دیگر حیوانات زنده هر چه باشد ناپاک است.

و اما موی و پشم شتر و کرک و پر حیوانات حلال گوشت به اجماع پاک است. خداوندمی فرماید:

﴿وَمِنۡ أَصۡوَافِهَا وَأَوۡبَارِهَا وَأَشۡعَارِهَآ أَثَٰثٗا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ ٨٠﴾ [النحل: 80].

«و از پشم و کرک و موی آن‌ها اثاث و متاع و وسایل مختلف زندگی تا زمان معینی (برایتان قرار داد)».

و این محمول بر این است که این پشم و کرک و موی بعد از ذبح شرعی یا در حال زنده بودن آن‌ها گرفته شود همانطوریکه معمول این است که در حال زنده بودن از آن‌ها چیده می‌شود. اگر شک کنیم که این پشم و کرک و موی از حیوان پاک جدا شده یا ناپاک، حکم به پاکی آن می‌کنیم چون اصل بر پاکی آنهاست و در ناپاکی آن‌ها شک کرده‌ایم و اصل عدم آنست.

و اما موی آدمی پاک است خواه در حین حیات یا بعد از مرگ از او جدا شده باشد، چون خداوند می‌فرماید: ﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70].

«و به درستی بنی آدم را مکرم و گرامی ساختیم».

و کرامت و گرامی بودن آن مقتضی اینست که بناپاکی وی بعد از مرگ حکم نکنیم، و در این باره مسلمان و غیر مسلمان فرقی ندارد. و اما این که خداوند گفته است:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ﴾ [التوبة: 28].

«بی‌گمان مشرکان ناپاکند».

مراد ناپاکی عقیده آن‌ها است نه ناپاکی اندام و بدنشان.

استعمال ظروف طلا و نقره

برای زن و مرد حرام است که به منظور خوردن و آشامیدن از ظروف طلا و نقره استفاده کنند چون پیامبر گفته است:

«إِنَّ الَّذِي يَشْرَبُ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». (رواه مسلم)

«کسی که در ظروف طلا ونقره بنوشد به راستی آتش دوزخ در شکم او فریاد می‌کشد، و به جای جرعه‌های نوشیدنی در اندرون خود آتشی خواهد یافت که صدا می‌کند».

کلمه «نار» در متن حدیث با «رفع » و «نصب» هر دو خوانده می‌شود، و بر تقدیر اول یعنی آتش در درون و شکم آن شخص صدا می‌دهد، و بر تقدیر دوم که شیواتر است به وسیله جرعه‌هایی که پی در پی از گلویش پایین می‌رود، در حقیقت آتش جهنم وشعله‌های آن را به داخل شکم خود فرو می‌برد. خداوند ما را از آن برحذر دارد و از هر کرداری که ما را بدان نزدیک سازد نیز دور نماید. همان گونه که طلا و نقره برای استعمال خوردن و نوشیدن حرام است، برای دیگر استعمالات نیز چنین است. نووی در شرح مسلم گفته است:

«یاران می‌گویند: بر تحریم خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره و دیگر استعمالات آن‌ها اجماع منعقد شده است. وی همچنین می‌گوید: در این تحریم زن و مرد فرقی ندارند و برای هر دو حرام است و در این مساله خلافی نیست، و تنها در استعمال طلا و نقره برای زینت و آرایش بین مردان و زنان فرقی وجود دارد که زنان می‌توانند به قصد زینت و آرایش برای شوهر و سرور خود از آن‌ها استفاده کنند».

همچنین تزیین و آذین بندی دکان و مغازه‌ها و مجالس نیز با طلا ونقره جات حرام است، و ساختن این ظروف بدون استعمال نیز بنابر قول صحيح حرام است. چون چیزی که استعمالش حرام است ساختن و نگه داریش نیز حرام است، مانند آلات و ابزار لهو و لعب، و چون هرچیزی که اصلش حرام باشد نگاه بدان هم حرام است. و برای صنعتگر هم ساختن این ظروف حرام است، و در ساختن آن‌ها استحقاق اجرت و مزد ندارد چون این عمل معصیت است، پس اگر کسی این ظروف را شکست بر وی تاوانی نیست و برای کسی حلال نیست که تاوان را مطالبه کند و شکایت را در این باره نزد حکام ببرد.

ظروفی که به قصد زینت با نقره روپوش می‌شوند و روکش نقره دارند استعمال و نگه داری آن‌ها حرام است، خواه این روپوش یا ترصیع بزرگ یا کوچک باشد. و اما اگر روپوش نقره‌ای و نقره کاری اندک و به قدر نیاز و حاجت باشد چون مقدار آن اندک است حرام نیست. و به جهت حاجت و نیاز مکروه و ناپسند نیست، چون بخاری از عاصم احول روایت کرده که گفت: من پیاله پیامبر را نزد انس بن مالک دیدم که شکافی برداشته بود که آن را با رشته ای نقره ای درست کرده و محکم نموده بود. انس گفت: به حقیقت بارها در این پیاله به پیامبر آب داده‌ام. پس ظروف روپوش شده با طلا یا میخکوب طلائی مطلقا حلال نیست.

سواک (مسواک از چوب مخصوص اراک)

سواک یعنی استعمال چوب درخت اراک یا امثال آن به منظور نظافت دندان و اطراف آن و همچنین به منظور برطرف کردن تغییر بوی دهان و دندان و این قبیل چیزها. این نوع مسواک کردن به طور مطلق سنّت است. چون پیامبر گفت:

«السِّوَاكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِّ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ». (رواه ابن خزيمة وابن حبان والبيهقي والنسائی بإسناد صحيح).

«مسواک کردن پاکی دهان و رضای پروردگار را سبب می‌شود».

(ابن خزیمه و ابن حبان و بیهقی و نسائی با اسناد صحيح آن را روایت کرده‌اند).

و در هر حال و احوالی استعمال مسواک مستحب و پسندیده است، ولی در مواضع و موارد زیر این استحباب و پسندیده بودن بیشتر است:

1. به وقت تغییر بوی دهان بر اثر بوی ناپسند و ناخوش سیر و پیاز و دیگر چیزهای بودار.
2. به وقت برخاستن از خواب چون در صحيحین (صحيح بخاری و مسلم) آمده است که پیامبر هرگاه از خواب بیدار می‌شد با مسواک اراک دهان خود را مالش می‌داد و مسواک می‌کرد. و در روایت دیگری نیز نظیر همین مطلب آمده است.
3. به وقت برخاستن برای نماز خواندن و ادای نماز. چون پیامبر گفت:

«لَولَا أَن أَشُقَّ عَلی أُمَّتِی لَأَمرْتُهُمْ بَالسِّواکِ عِندَ کُلِّ صَلاةٍ». (رواه الشيخان).

«اگر خوف مشقت و در رنج انداختن امّتم در میان نبود به آنان امر می‌کردم که همیشه به هنگام نماز خواندن مسواک استعمال کنند». (شیخین آن را روایت کرده‌اند).

و به روایت از عایشه ك پیامبر گفت:

«رَکعَتانِ بِالسِّواکِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَکعةً بِلا سِواکٍ». (رواه أبونعيم بإسناد رجاله ثقات).

«دو رکعت نماز خواندن با مسواک زدن بهتر و نیکوتر است از هفتاد رکعت بدون مسواک کردن».

(ابونعیم آن را با اسنادی روایت کرده است که راویانش مورد وثوق هستند).

1. به هنگام وضو گرفتن، چون پیامبر گفت:

«لَولَا أَن أَشُقَّ عَلی أُمَّتِی لَأَمرْتُهُم بَالسِّواکِ عِنْدَ کُلِّ وُضُوءٍ». (رواه النسائی وابن ماجه).

«اگر خوف به رنج انداختن امت نبود به آنان امر می‌کردم که در مواقع وضو گرفتن مسواک کنند».

(نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند).

1. برای قرائت قرآن. چون هرگاه برای خواندن نماز که مشتمل بر مقداری از قرائت قرآن است در پی پاکیزگی و نظافت دهانش باشد به طریق اولی برای قرائت خالص قرآن نیز این عمل مطلوب است. مسواک کردن با هرچیز خشنی که برطرف کننده تغییر بوی دهان و نظافت دهان و دندان باشد حاصل می‌شود، ولی چوب درخت اراک بهتر است، چون استعمال این چوب موجب تحکیم لثه و مانع بیماری دندان‌ها می‌شود و به هضم غذا کمک می‌کند و موجب سهولت و روانی ادرار و نظافت دهان و رضای پروردگار و کندی پیری و صفای اخلاق و بشاشت وجه و تیزی هوش و دو برابر شدن ثواب و پاداش و سهولت جان دادن به وقت مرگ و یادآوری شهادت گفتن به وقت مرگ می‌گردد.

مستحب است که مسواک پیش از استعمال و بعد از استعمال شسته شود و با دست راست این عمل صورت گیرد، و از جانب راست دهان شروع کند، و آن را بر سقف حلق بر کناره دندان‌های آسیاب بکشد و مرور دهد، و طول آن به اندازه یک وجب باشد. چون این کیفیت در سنّت آمده و به اثبات رسیده است، و کسی که دندان ندارد با انگشتش می‌تواند مسواک کند، چون در حدیث عایشه همسر پیامبر آمده است که گفت:

«قُلتُ: يا رَسُولَ اللهِ اَلرَّجُلُ يَذْهَبُ فُوهُ (أَسنَانُه) أَيَستاکُ؟ قالَ: نَعَم، قُلتُ: کَيفَ يَصْنَعُ؟ قالَ: يُدْخِلُ أُصبُعَهُ فِی فِيهِ». (رواه الطبرانی).

«گفتم: ای رسول الله! آیا مردی که دندان‌هایش افتاده است مسواک کند؟ گفت:آری، گفتم: چگونه مسواک کند؟ گفت: انگشتش را در داخل دهان بگرداند».

(طبرانی آن را روایت کرده است).

وضو

وضو شرایط و فرایض و سنت‌ها و مبطلاتی دارد.

شرایط وضو:

شرایطی که وضو بدون آن‌ها صحيح نیست عبارتند از: اسلام (مسلمان بودن)، تمییز و تشخیص و داشتن شعور، پاک بودن آب وضو، نبودن مانع حسی بر اندام‌های وضو مانند چرک و کثافتی که مانع رسیدن آب به پوست اندام‌های وضو باشد، نبودن مانع شرعی مانند حیض و نفاس (قاعدگی و زایمان) و فرا رسیدن وقت نماز برای کسانی که دارای حالت اضطراری و ضرورت می‌باشند مانند زن مستحاضه (دائم الحیض) و کسی که ادرار و باد شکم را نگه نمی‌دارد. چون طهارت و پاکیزگی این قبیل اشخاص طهارت ضرورت و ناچاری است و پیش از فرا رسیدن وقت نماز این ضرورت وجود ندارد.

فرایض وضو:

فرایض وضو شش چیز است:

1. نیت. چون پیامبر گفت:

«إِنَّمَا الأَعمَالُ بِاَلنِّياتِ» (رواه الشيخان).

«پاداش اعمال براساس نیّت و قصد درونی است». شیخین آن را روایت کرده‌اند. قصد و اراده و نیت وضو به وقت شستن اولین جزء صورت می‌باشد. مقصود از نیّت، قصد برطرف کردن حدث (بی‌وضوئی) یا مباح کردن نماز خواندن یا قصد فرض وضو است.

1. شستن صورت و آب بر آن جاری کردن. چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ﴾ [المائدة: 6].

«(بهنگام وضو) صورت‌هایتان را بشوئید».

طول صورت عبارت است از فاصله بین قسمت بالایی پیشانی (رستنگاه مو) تا قسمت انتهای چانه، و عرض و پهنای آن ما بین دو نرمه گوش‌ها است. واجب است همه صورت و موهای آن جز موهای عراضین (رخسار و بناگوش) شسته شود. اگر موی صورت کم پشت باشد واجب است ظاهر و باطن آن با پوست صورت شسته شود، و اگر موی صورت و ریش پرپشت باشد تنها شستن ظاهر آن واجب است. معیار و میزان خفیف و کم پشت بودن موی صورت آنست که پوست صورت از لابلای آن دیده شود.

1. شستن هر دو دست با مرفق و آرنج‌ها. چون خداوند می‌گوید:

﴿وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ﴾ [المائدة: 6].

«و دست‌هایتان را تا آرنج‌ها بشوئید».

حرف «إلی» در آیه به معنی «مع» است، یعنی دست‌ها را با آرنج‌ها بشوئید. همان گونه که در آیه ﴿مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [آل عمران: 52] «إلی» به معنی «مع» است، یعنی چه کسی حاضر است که با خداوند مرا یاری کند. و سخن جابر نیز بر این دلالت می‌کند که گفت:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ يُدِيرُ الْـمَاءَ عَلَى الْمِرْفَقِ». (رواه دار قطنی والبيهقي).

«من پیامبر را دیدم که در وضو آب را بر آرنج‌ها می‌ریخت و آن‌ها را می‌شست».

(دار قطنی و بیهقی آن را روایت کرده‌اند).

و این دو شخص از جابر روایت کرده‌اند که او آب را روی آرنج‌ها ریخت، و گفت:

«هذَا وُضُوءٌ لا يَقْبَلُ اللهُ الصَّلاةَ إِلَّا بِهِ».

«اینست وضویی که خداوند جز با آن نماز را نمی‌پذیرد».

مرفق (آرنج) مفصلی است بین ساعد و بازو. واجب است در شستن دست‌ها و آرنج‌ها آب به همه موها و پوست برسد، حتی اگر در زیر ناخن‌ها چرک و کثافت باشد و مانع رسیدن آب به پوست گردد وضوی چنین شخصی صحيح نیست و نمازش باطل است.

1. مسح سر که بر اندک و بسیار آن صادق است. چون در حدیث مغیره آمده است: «أَنَّ النَّبِیَّ تَوَضَّأَ وَمَسَحَ بِناصِيتَهِ وَعَلی عَمامَتِهِ وَعَلیَ الْـخُفَّيِن».

«پیامبر وضو گرفت و بر پیشانیش و بر عمامه‌اش و بر خفین خود مسح کرد».

(مسلم آن را روایت کرده است).

اگر مسح همه سر فرض می‌بود، پیامبر به مسح پیشانی اکتفا نمی‌کرد، و چون اگر کسی بر پیشانی و فرق سر یتیم دست کشید صحيح است بگوئیم: او سر یتیم را مسح کرد.

1. شستن پاها تا قوزک‌ها و با قوزک‌های پا، چون خداوند می‌گوید:

﴿وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِ﴾ [المائدة: 6].

«و پاهای تان را با قوزک‌هایتان (بشوئید)».

(إلی) در این آیه به معنی (مع) است، و مراد از کعبین دو استخوان برجسته بین ساق و قدم است. در حدیث صحيح آمده است که:

«فَغَسَل رِجْلَهُ اليُمْنی إِلیَ الکَعْبَينِ وَرِجْلَهُ اليُسری کَذَلِکَ».

«پیامبر پای راستش را همراه قوزک‌ها سپس پای چپش را همراه قوزک‌ها شست».

و به روایت از نعمان بن بشیر پیامبر گفت:

«أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ ثَلَاثًا وَاللّـَهِ لَتُقِيمُنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ اللّـَهُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ قَالَ: فَرَأَيْت الرَّجُلَ يَلْزَقُ مَنْكِبَهُ بِمَنْكِبِ صَاحِبِهِ وَكَعْبَهُ بِكَعْبِهِ». (رواه البخاری وأبوداود).

«صفهای نمازتان را راست و درست کنید، سه بار گفتن. قسم بخداوند یا اینکه صف‌های تان را راست می‌سازید و یا اینکه خداوند در دل‌های شما مخالفت می‌اندازد، پس دیدم مردمان ما چنان بهم می‌پیوستند که شانه به شانه و قوزک پای به قوزک پای همدیگر می‌چسپاندند». (بخاری و ابوداود آن را روایت کرده است).

1. مراعات ترتیب بین فرایض وضو به ترتیبی که گذشت. اگر بگوئیم که: (و) عطف برای ترتیب است، فرض بودن مراعات ترتیب از آیه وضو استفاده می‌شود، وإلا از فعل و رفتار پیامبر فرض بودن مراعات ترتیب را استفاده می‌کنیم. و همچنین از گفتارش نیز این را می‌فهمیم، چون از او نقل شده است که به صورت غیر مرتب وضو گرفته باشد و چون او بعد از آنکه به همین ترتیب وضو گرفت گفت:

«هَذَا وُضُوءُ لاَ يَقْبَلُ اللَّـهُ الصَّلاَةَ إِلاَّ بِهِ» (رواه البخاری).

«اینست وضوئی که خداوند نماز را نمی‌پذیرد جز با آن».

(بخاری آن را روایت کرده است).

و چون پیامبر گفت: «اِبدَؤُا بِمَا بَدَأَ اللهُ بِهِ». (رواه النسائی بإسناد صحيح).

«در وضو از اندام‌هائی شروع کنید که خداوند بدان شروع کرده است که با صورت آغاز کرده است».

(نسائی آن را با اسناد صحيح روایت کرده است).

به علاوه خداوند یک اندام مسح را که سر است بین اندام‌های شستی ذکر کرده است و بین آن‌ها فاصله انداخته است، و در سخن شیوای عرب فرق وجدائی متجانسین جز به خاطر فائده ای خاص صورت نمی‌گیرد، و این فائده خاص در این آیه وجوب مراعات ترتیب است، و گذشته از آن این آیه برای بیان وضوی واجب است.

سنت‌های وضو:

(مستحبات و امور پسندیده وضو).

واما سنت‌ها و مستحبات وضو به شرح زیر می‌باشد:

1. تسمیه (بسم الله الرحمن الرحیم) در ابتدای وضو. چون بیهقی با اسناد جیّد و نیکو روایت کرده است که پیامبر دست خود را در ظرف آب وضو نهاد و به یاران خود گفت:

«تَوَضَّؤُوْا بِاسمِ اللهِ».

«بنام الله وضو بگیرید».

و در حدیث صحيح آمده است:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِى بَالٍ لاَ يُبْدَأُ فِيهِ بِبِسمِ اللهِ فَهُوَ أَجْزَمُ».

«هرکار با اهمیتی که با نام الله شروع نشود آن کار ناقص و برکت آن اندک است».

1. شستن کف دو دست پیش از داخل کردن آن‌ها در ظروف آب وضو. چون این کیفیت و صفت در وضوی پیامبر وارد و نقل شده است. و چون در حدیث اوس بن اوس ثقفی آمده است که گفت: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّـهِ تَوَضَّأَ فَاسْتَوْكَفَ ثَلاَثاً».

«پیامبر را دیدم که وضو می‌گرفت او سه بار کف دست‌ها را شست».

(امام محمد آن را تخریج کرده است). ودر صحيحین از عثمان بن عفان روایت شده که:

«فَأَفْرَغَ عَلَى كَفَّيْهِ ثَلاَثَ مِرَارٍ فَغَسَلَهُمَا».

«او سه بار آب بر کف دستان خود ریخت و آن‌ها را شست».

و مثل آن از جماعتی از یاران پیامبر به ثبوت رسیده است.

1. و
2. مضمضمه و استنشاق (آب در دهان و بینی گرداندند)، چون پیامبر چنین کرده و گفته است: ده چیز از جمله سنن وضو می‌باشد که مضمضه و استنشاق را از جمل آن‌ها شمرد، (و مسلم آن را روایت کرده است).

برای عمل به سنّت پیامبر تقدیم مضمضمه (آب در دهان گرداندن) بر استنشاق (آب در بینی گرداندن) شرط است. برای کسانی که روزه نباشند مبالغه در مضمضه و استنشاق مستحب است. چون پیامبر گفت:

«وَبَالِغْ فِى الاِسْتِنْشَاقِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ صَائِمًا».

«در استنشاق مبالغه کن مگر این که روزه باشی».

و اما برای کسی که روزه باشد مبالغه مکروه است.

1. مسح همه سر، چون پیامبر چنین کرده است و برای خروج از خلافی که در این رابطه مطرح است، سنّت آنست که از جلو سر آغاز نموده و سپس هر دو دست را تا پس گردن ببرد و به جای آغاز برگرداند. این کیفیت درباره وضوی پیامبر و توصیف آن از عبدالله بن زید روایت شده است، که جماعت صحاح آن را تخریج کرده‌اند.
2. مسح قسمت ظاهری و داخل گوش‌ها با آب جدید و تازه. عبدالله بن زید گفت:

«رَأَیتُ رَسُولَ اللهِ یَتَوَضَّأُ فَأَخَذَ لأِ ُذُنَیْهِ ماءً خِلافَ الماءِ الَّذِی أَخَذَهُ لِرَأسِهِ». (رواه الحاکم والبیهقی).

«پیامبر را دیدم وضو می‌گرفت و برای مسح گوش‌هایش مجددا دست به آب زد غیر از آبی که برای مسح سر بدان دست زده بود».

چگونگی و کیفیت مسح گوش‌ها بدین شکل است که انگشتان شهادت (مسبحه) را در سوراخ گوش‌ها داخل کرده و داخل آن‌ها بچرخاند و با انگشتان بزرگ و شست (ابهام) قسمت ظاهری گوش‌ها را بمالد و مسح کند.

1. تخلیل اللحیة یا خلال کردن ریش انبوه و پرپشت با انگشتان دست و شستن لابلای موی ریش، ریش انبوه آنست که از خلال موی ریش پوست زیر آن دیده نشود. به روایت از ابن عباس م پیامبر هرگاه وضو می‌گرفت با انگشتان دستش ریش را خلال می‌کرد، که ابن ماجه آن را روایت کرده است. باز هم به روایت از ابن عباس م آمده که پیامبر در وضو با انگشتان ریش را خلال می‌کرد. (بخاری گفته است این حدیث صحيح‌ترین روایت است در این باب).
2. خلال کردن و شستن لابلای انگشتان دست و پا. ابن عباس م روایت کرده است که پیامبر گفت: «إذَا تَوَضَّأْتَ فَخَلِّلْ أَصَابِعَ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ». (رواه ابن ماجه والترمذی).

«هرگاه وضو گرفتی انگشتان دست و پایت را خلال کن».

خلال کردن و شستن لابلای انگشتان پا بدین شکل است: با انگشت کوچک دست چپ از پائین پای راست و انگشت کوچک پای راست شروع کرده و به انگشت کوچک پای چپ خاتمه دهد، و خلال انگشت‌های دستان با خلال کردن آن‌ها با همدیگر و داخل کردن انگشتان دست در همدیگر صورت می‌گیرد.

1. تقدیم اندام‌های راست بر چپ در وضو، چون پیامبر گفت:

«إِذَا تَوَضَّأْتُمْ، فَابْدَءُوا بِمَيَامِنِكُمْ». (رواه أبوداود وابن ماجه).

«هرگاه وضو گرفتید از طرف راست شروع کنید».

(به روایت ابو داوود و ابن ماجه و تصحيح ابن خزیمه و ابن حبان).

به روایت از عایشه آمده است که:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُحِبُّ التَّيَامُنَ مَا اسْتَطَاعَ فِي طُهُورِهِ وَتَنَعُّلِهِ وَتَرَجُّلِهِ وَ فِی شَأنِهِ کُلِّهِ»  
(متفق علیه).

«پیامبر همواره ابتدا کردن به طرف راست را دوست می‌داشت خواه در کفش پوشیدن و شانه کردن مویش و خواه در وضو و غسل و همه کارهایش».

معنی ترجل شانه کردن موی است که از طرف راست شروع می‌کرد.

1. تکرار کردن شستن اندام‌های وضو تا سه مرتبه، چون در حدیث عثمان آمده است که:

«رَسُولُ اللهِ تَوَضَّأَ ثَلَاثاً» (رواه مسلم).

«پیامبر در وضو شستن اندام‌ها را سه بار تکرار می‌کرد».

در روایتی از ابی داود از عثمان آمده است که پیامبر سه بار سرش را مسح کرد. و در روایتی از ابن ماجه آمده است که علی بن ابیطالب در وضو هر عملی را سه بار انجام داد و گفت: اینست وضوی رسول الله .

1. سنّت است انجام اعمال وضو پشت سر هم به دنبال هم باشند بلکه تاکید بر آن است، چون پیامبر چنین کرده و با این عمل از خلافی که در بین علما وجود دارد رهایی می‌یابیم. (چون بعضی موالات را واجب می‌دانند).

و مستحب و پسندیده است که بعد از وضو دست‌ها را نتکاند تا آب آن‌ها بچکد، چون پیامبر گفت: «إِذا تَوَضَّأَتُم لَا تَنْفُضُوا أَيْدِيَكُمْ فَإِنَّهَا مَرَاوِحُ الشَّيْطَانِ». (رواه ابن أبی حاتم وغیره).

«هرگاه وضو گرفتید دستتان را نتکانید چون این عمل بادبزن شیطان است».

و چون این عمل به منزله تبری و بیزاری از عبادت (وضو) است، مستحب است بعد از تسمیه این دعای را بیفزاید: «اَلّلهُمَّ اغْفِرلِی ذَنْبِی وَوَسِّع لِی فِی دَارِی وَبَارِکْ لِی فِی رِزقِی».

«خداوندا گناهم را بیامرز، و خانه‌ام را وسیع گردان، و روزیم را برکت و فزونی بخش».

و انگشتری را که اگر آب به زیرش برسد خلال کند و تکان دهد وإلا در آوردن آن واجب است. و مستحب است که در وضو از بالای صورت و پیشانی و ابتدای سر و در دست‌ها و پاها از نوک انگشتان شروع کند اگر خود آب وضو را بر اندام‌ها می‌ریخت، و اگرخودش بر دست و پای آب نمی‌ریخت از آرنج‌ها ابتدا کند و نباید آب وضو از مقدار یک مد (دو رطل عراقی و 18 لیتر فرنگی و یک من) کمتر باشد، و در آب اسراف نکند و بیش از سه بار هیچ اندامی را نشوید، و در اثنای وضو و خلال آن سخن نگوید و با آب بر چهره‌اش سیلی نزند، و بعد از اتمام وضو بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

چون مسلم روایت کرده است که:

«مَن تَوَضَّأَ فَقالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا اللّـَهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إلَّا فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ».

«هرکسی وضو گیرد و بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا اللَّـهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إلَّا فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الـْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّـهَا شَاءَ». درهای هشتگانه بهشت بر وی گشوده می‌شود و او از هرکدام بخواهد وارد می‌گردد». ترمذی بر آن افزوده است:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْـمُتَطَهِّرِينَ».

«خداوندا مرا از توبه کنندگان و پشیمان کنندگان از گناهان و از پاکان قرار بده». و حاکم بدان افزوده است: «سُبْحَاَنكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ».

«خداوندا تو منزه و پاک هستی و تو را ستایش و حمد گویم و گواهی می‌دهم که بجز ذات تو هیچ معبود بحق نیست، و از تو طلب مغفرت می‌کنم و بسوی تو بر می‌گردم».

و خواندن دو رکعت نماز بعد از وضو نیز سنّت است. چون پیامبر گفت:

«مَا مِن أَحِدٍ يَتَوَضَّأُ، فَيُحْسِنُ الوضوءَ وَيُصَلِّي رَكعَتَينِ يُقْبِلُ بِقَلْبِهِ وَوَجهِهِ عَلَيهِما، إِلَّا وَجَبَتْ لَهُ الْـجَنَّـةُ». (رواه مسلم).

«هرکس به نحو احسن وضو بگیرد سپس دو رکعت نماز بگذارد که با تمام وجود و قلب خود متوجه آن نماز باشد (خشوع و خضوع و حضور قلب داشته باشد) بهشت برای او واجب می‌گردد».

بدان و آگاه باش اگر کسی در خلال شستن اندام‌های وضو، در شستن بعضی شک کند و در اثنای طهارت وضو باشد این برایش به حساب نمی‌آید، زیرا اصل عدم آن است، و اما شکّ بعد از فراغت از وضو بنا به قول راجح ضرری ندارد، چون شک فراوان است و چون ظاهر آنست که طهارت و وضو به کمال صورت گرفته است.

استنجاء (رهایی از نجاست و آلودگی)

استنجاء در لغت و زبان عرب به معنای طلب رهائی و خلاص شدن از چیزی است، و از نجوت الشجرة به معنی، آن را بریدم گرفته شده است. چون شخص استنجاء کننده بدین وسیله اذیت و آزار آلودگی را از خویش قطع می‌کند. و در اصطلاح فقه و شرع استنجاء به معنی برطرف کردن آلودگی و نجاست پس و پیش انسان با آب یا سنگ و امثال آن یا با هر دوی آن‌ها است.

حکم استنجاء آنست که شرعا واجب است، چون پیامبر گفت:

«إذا ذَهَبَ أَحَدُکُم إِلَی الغائِطِ فَلیَذهَب مَعَهُ بِثَلاثَةِ أَحجارٍ یَستَطِیبُ بِهِنَّ فَإِنَّها تُجزِئُ عَنهُ». (رواه أبوداود والدار قطنی وابن ماجه بإسناد صحيح).

«هرگاه کسی از شما به قضای حاجت رفت با سه تکه سنگ خود را پاک کند، آن‌ها برای طهارت و پاکی از این آلودگی کافی هستند».

و به روایت از انس آمده است که گفت پیامبر : هر وقت به محل قضای حاجت می‌رفت، من و جوانی همقدّ من آفتابه و حرابه‌ای[[4]](#footnote-4) با خود می‌بردیم و ایشان با آن طهارت می‌کردند و خود را پاک می‌کردند. (این روایت متفق علیه اصحاب صحاح است).

بهتر است که در استنجاء از سنگ و آب هر دو استفاده شود چون خداوند مردم (قباء) را ستوده است بدین عملشان که می‌فرماید: ﴿فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ ١٠٨﴾ [التوبة: 108].

«در آنجا مردانی هستند که دوست دارند خود را پاک و پاکیزه کنند و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد».

پیامبر از چگونگی طهارت مردم قباء سوال کرد و گفت:

«إنَّا نُتْبِعُ الْحِجَارَةَ الْـمَاءَ».

«مایان اول با سنگ و بعد با آب استنجاء می‌کنیم».

بزار آن را با اسناد ضعیف روایت کرده است. و نووی منکر این روایت شده و گفته است: بدینگونه فقهاء آن را روایت کرده‌اند و حال این روایت در کتب اصلی وجود ندارد. بلکه مذکور در کتب حدیث اینست: «کُنّا نَستَنجِی بِالماءِ» «ما همواره با آب طهارت و نظافت می‌کردیم».

جماعتی آن را روایت کرده‌اند از جمله احمد و ابن خزیمه. در مورد افضلیت جمع بین سنگ و آب گفته‌اند: جرم و حجم نجاست با سنگ از میان می‌رود و اثر آن را با آب، دیگر نیازی به آلودگی دست با نجاست نیست. اگر شخصی بخواهد به یکی کفایت و اقتصار کند آب بهتر است که هم جرم و هم اثر نجاست را از میان می‌برد به خلاف سنگ که تنها عین نجاست را از میان می‌برد نه اثر آن را. اگر با سنگ استنجاء کند واجب است با سه تکه سنگ این عمل را انجام دهد به شرطی که پاکیزگی با آن‌ها حاصل شود. به خاطر همین حدیث که قبلا نقل شد.

شرایط سنگی که بدان استنجاء صورت می‌گیرد

برای سنگ و چیزهائی که حکم آن را داشته باشد شرایط زیر لازم است:

1. باید پاک باشند. پس استنجاء با سنگ آلوده یا چیزهای ناپاک کفایت نمی‌کند. عبدالله بن مسعود گفت: پیامبر به محل قضای حاجت رفت و به من امر کرد که سه تکه سنگ برایش بیاورم که دو تکه سنگ پیدا کردم و سومی را نیافتم لذا یک تکه سرگین خشک شده حیوان را با آن‌ها برایش آوردم که سنگ‌ها را گرفت و سرگین را دور انداخت و گفت: (آن ناپاک است). (بخاری آن را روایت کرده است).
2. چیزی که بدان استنجاء می‌شود باید برطرف کننده نجاست باشد و آن را از جای بکند. پس شیشه و امثال آن که صاف و غیر قالع می‌باشد کفایت نمی‌کنند.
3. نباید آن چیز محترم و دارای احترام باشد. چه استنجاء به چیزهای محترم مانند خوراک انسان چون نان، و خوراک جن چون استخوان جایز نیست. زیرا مسلم روایت کرده است که پیامبر از استنجاء به استخوان نهی کرد و گفت:

«إِنَّهُ زَادُ إِخْوانِکُم». «به حقیقت استخوان توشه برادرانتان از جنّ است».

وقتی که استنجاء با مواد خوراکی جنّ جایز نباشد با خوراک آدمی به طریق اولی جایز نیست. از جمله چیزهای محترم کتب علمی مانند: فقه و حدیث است، و چیزهای پیوسته به آن‌ها، نه چیزهائی که از آن‌ها جدا می‌شود از قبیل جلد و غیر آن که اشکال ندارد، مگر جلد مصحف که با آن هم جایز نیست استنجاء صورت گیرد خواه پیوسته یا جدا از آن باشد، و همچنین چیزهائی که نام معظم چون نام الله و پیامبران خدا در آن باشد باز استنجاء به آن‌ها جایز نیست.

1. نباید چیزی که از پس یا پیش بیرون آمده خشک شده باشد که در آن صورت حتما استنجاء باید با آب باشد.
2. نباید مدفوع و ادرار از محل خروج منتقل شده باشد که در آن صورت استنجاء باید با آب صورت گیرد.

آداب قضای حاجت

1. اگر کسی در صحرا بدون داشتن چیزی و پرده ای معتبر در پیش و پس قضای حاجت کند، روی و پشت کردن به قبله بر وی حرام است. چون پیامبر گفت:

«إِذا أَتَیتُمُ الغائِطَ فَلَا تَسْتَقْبِلُوا القِبْلَةَ وَلَا تَسْتَدبِرُوهَا بِبَوْلٍ وَلَا غَائِطٍ وَلکِنْ شَرِّقُوا أَوغَرِّبُوا» (رواه الشيخان).

«هرگاه به محل قضای حاجت رفتید نه روی به قبله و نه پشت بدان کنید نه در ادرار کردن و نه در مدفوع کردن و لیکن روی به شرق یا غرب کنید».

علت این حرام بودن آنست که جهت قبله معظم است پس واجب است حفظ و صیانت آن. چون سراقه ابن مالک گفت: از پیامبر شنیدم که می‌گفت:

«إِذَا أَتَی أَحَدُکُمُ البَوْلَ فَلیُکْرِم قِبْلَةَ الله ِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا یَسْتَقْبِل ِالقِبلَةَ».

«هرگاه یکی از شما به محل قضای حاجت آمد احترام قبله خدا را نگه دارد پس روی به قبله ننشیند و قضای حاجت نکند».

اما هرگاه کسی در صحرا و بیابان و خانه قضای حاجت کرد و در جلو او پوشش و ساتری به ارتفاع و بنلدی سه گز باشد، چه در ساختمان و چه در بیابان روی به قبله نشستن اشکالی ندارد. نووی چنین گفته است:... اما استقبال و استدبار (روی وپشت به قبله نشستن) در ساختمان حرام نیست. چون در حدیث ابن عمر م آمده که گفت:

«رَقِيْتُ يَوْماً عَلَى بَيْتِ حَفْصَةَ , فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقْضِي حَاجَتَهُ مُسْتَقْبِلَ الشَّامَ مُسْتَدْبِرَ الْكَعْبَةَ». (رواه الجماعة).

«روزی از خانه حفصه ك بالا رفتم، دیدم که پیامبر مشغول قضای حاجت است و روی به شام و پشت به جهت کعبه نشسته است».

و امام شافعی گفته است: استقبال و استدبار در صحرا حرام است نه در ساختمان، و به روایت از مروان اصفر آمده است که گفت: ابن عمر م را دیدم که مرکب خویش را روی به قبله خوابانده بود و پشت سر آن ادرار می‌کرد (روی به قبله) به وی گفتم: ای ابوعبدالرحمن! مگر از روی به قبله ادرار کردن نهی نشده است؟ گفت:

«بَلَى، إِنَّمَا نُهِيَ عَنْ ذَلِكَ فِي الْفَضَاءِ، فَإِذَا كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ شَيْءٌ يَسْتُرُكَ فَلا بَأْسَ». (أخرجه أبوداود والحاکم).

«چرا، این وقتی است که در فضای باز باشد و چیزی جلو رویت نباشد که تو را بپوشاند، ولی هرگاه چیزی جلوی شما باشد و بین شما و قبله چیزی باشد که شما را بپوشاند اشکالی ندارد».

1. باید از ادرار کردن در آب ایستاده و راکد دوری کرد. چون پیامبر گفت:

«لَا یَبُولَنَّ أَحَدُکُم فِی المَاءِ الرّاکِدِ».

«هیچکس از شما در آب راکد و ایستاده ادرار نکند».

و چون جابر روایت کرده است:

«أَن النَّبِیَّ نَهَی أَن یُبالَ فِی الماءِ الرّاکِدِ» (رواه مسلم).

«پیامبر از ادرار کردن در آب ایستاده نهی کرد».

این نهی از قضای حاجت در آب ایستاده اندک و بسیار را شامل می‌شود چون طبع انسان از آن نفرت دارد و آن را پلید می‌شمارد، و نهی برای آب اندک ایستاده شدت بیشتری هم دارد. چون گفته‌اند: مأوی و مسکن جنّیان در شب آب راکد است، و اطمینان نیست که از قضای حاجت در آن به آن‌ها آسیب نرسد. و اما آب روان اگر اندک باشد ادرار کردن در آن حرام است چون آن را بر خویش و دیگران تلف می‌کند، اگر آب روان بسیار باشد ادرار کردن در آن مکروه و ناپسند است. بعضی برای آب راکد نیز چنین گفته‌اند: (یعنی بین اندک و بسیار فرق قایل شده‌اند).

1. قضای حاجت نباید در زیر درختان میوه صورت گیرد بویژه مدفوع. چون این عمل موجب تباه شدن میوه می‌شود یا در آن صورت طبیعت انسان از آن میوه دوری می‌کند.
2. قضای حاجت نباید در راه صورت گیرد بویژه مدفوع. چون پیامبر گفت:

«اتَّقُوا اللاَّعِنَيْنِ» قَالُوا: وَمَا اللاَّعِنَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِى يَتَخَلَّى فِى طَرِيقِ النَّاسِ أَوْ ظِلِّهِمْ». (رواه مسلم).

«از دو چیز که سبب می‌شود مردم شما را لعنت و نفرین کنند پرهیز نمایید، گفتند: آن دو چیز که مایه نفرین دیگران می‌گردد چیست؟ فرمود: کسیکه در سر راه مردم یا سایه ای که در آن تجمع می‌کنند قضای حاجت کند».

معنی حدیث آنست که از قضای حاجت در راه مردم یا سایه آن‌ها که سبب لعن و نفرین می‌شود دوری کنید.

1. از ادرار کردن در سوراخ‌های زمین باید پرهیز کرد چون پیامبر نهی کرده‌اند:

«نَهی أَن یُبالَ فِی الجُحْرِ لِأَنَّها مَساکِنُ الجِنِّ». (رواه النسائی وأبو داود وقال الحاکم: علی شرط الشيخين).

«ازاین که در سوراخ‌های زمین ادرار کرده شود نهی فرمود، چون این سوراخ‌ها مسکن جنّیان است».

1. قضای حاجت بویژه مدفوع کردن نباید در سایه ای که محل تجمع مردم است صورت گیرد، چون پیامبر گفت:

«اتَّقُوا الْـمَلاعِنَ الثَّلاثَ: الْبَرَازَ فِي الْـمَوَارِدِ، وَقَارِعَةِ الطَّرِيقِ، وَالظِّلِّ». (رواه أبوداود).

«از سه چیز که موجب لعنت و نفرین مردم است پرهیز کنید: نشستن برای قضای حاجت در محل آبشخورها، و در راسته راه‌های همگانی، و درجای سایه داری که مردم آنجا جمع می‌شوند».

مقصود مواضعی است که مردم بدانجا رفت و آمد دارند یا راه‌های ورود به آبشخورها و راسته کوه‌ها که محل تردد است. محل‌های آفتابخور در زمستان که مردم آنجاها جمع می‌شوند مانند محل‌های سایه دار در تابستان است، و ادرار کردن بر گور نیز حرام است و همچنین در مساجد حتی اگر در ظرف هم باشد.

1. نباید در حین قضای حاجت چه ادرار و چه مدفوع سخن بگوید، چون پیامبر گفت:

«لا یَخرُجُ الرَّجُلانِ یَضْرِبانِ الغائِطَ کاشِفِی عَورَتَیهِمَا یَتَحَدَّثانِ فَإِنَّ الله َ یَمْقُتُ عَلی ذلِکَ». (رواه أبوداود).

«دو نفر که به محل قضای حاجت می‌روند، در حالیکه کاشف عورت کرده و به سخن گفتن می‌پردازند، خدا را خشمگین می‌کنند».

در حدیث آمده است که: خداوند بر وی (مقت) می‌گیرد، و (مقت) به معنی شدت خشم است و این شدت خشم تنها بر کشف عورت واقع می‌شود وإلاّ سخن گفتن مکروه است و به حرمت نمی‌انجامد، همان گونه که پیامبر درباره طلاق گفته است:

«أَبغَضُ الحَلَالِ إِلَی اللهِ الطَّلاقُ».

«مبغوضترین حلال نزد خداوند طلاق دادن همسر است». یعنی با وجود این که حرام نیست ولی خداوند آن را منفور می‌داند.

جواب سلام دادن و جواب کسی که عطسه می‌کند و حمد گفتن به هنگام عطسه نیز حکم سخن گفتن را دارد. اگر در آن حال عطسه کند در دلش حمد خدای را بگوید نه به زبان. محب طبری می‌گوید: لازم است که در حین قضای حاجت از خوردن و نوشیدن و نگریستن به مدفوع و ادرار و نگاه کردن به عورت خود و به آسمان پرهیز کند و نباید با دستان خود بازی کند، و نشستن در محل قضای حاجت را طولانی نکند، و مکروه است که چیزی با وی باشد که نام الله در آن نوشته شده باشد مانند انگشتری با مسکوکات، و همچنین چیزی که در آن قرآن باشد و نام رسول الله نیز حکم نام الله را دارد و بدان ملحق شده است به خاطر تعظیم پیامبر .

«کانَ رَسُولُ اللهِ إِذا دَخَلَ الخَلَاءَ وَضَعَ خاتَمَهُ لِأَنَّهُ کانِ عَلَیهِ مَحَمَّدُ رَسوُلُ اللهِ». (رواه الترمذی وقال حسن صحيح).

«پیامبر همواره چون به محل قضای حاجت می‌رفت انگشتری خود را از انگشت به در می‌آورد و باخود نمی‌برد چون بر آن محمد رسول الله نوشته بود».

و اما بردن مصحف به مستراح و توالت حرام است مگر این که بترسد آن را بدزدند یا بدست کافر بیفتد که در آن صورت حرام نیست و حفاظت آن واجب است مادام که ممکن باشد، و هر اسم محترمی مانند اسماء دیگر انبیاء الهی نیز همین حکم را دارد.

1. نباید پشت و روی به خورشید و ماه که از آیات درخشان خداوندند قضای حاجت کند.
2. نباید در مسیر وزش باد ادرار کند و باید در حال نشستن برای قضای حاجت بر پای چپ تکیه کند، و به وقت دخول در محل قضای حاجت نیز آن را جلو بیاندازد و بگوید:

«بِسْمِ اللهِ، اللهُمَّ إِنّي أعُوذُ بِكَ مِنَ الْـخُبُثِ والخبائِثِ»**.**

«بنام خدا، خداوند به تو پناه می‌برم از شیاطین نر و ماده و از پلیدی و پلیدی‌ها».

و به وقت فراغت از قضای حاجت و خروج، پای راست خود را جلو بیاندازد و بگوید:

«غُفرانَکَ اَلَحمْدلِلهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنیّ الأَذی وَعافانِی».

«خداوندا آمرزشت را می‌خواهم، حمد و ستایش خدای را که ناراحتی را از من دور ساخت و مرا آسوده کرد».

چون پیامبر هرگاه از محل قضای حاجت بیرون آمد می‌گفت:

«غُفرانَکَ الّلهُمَّ».

«آمرزشت را می‌خواهم خداوندا».

(به روایت پنج نفر از صاحبان صحاح بجز نسائی). و از طرق ضعیف روایت شده که می‌گفت:

«اَلحَمدُلِلِه الَّذِی أَذْهَبَ عَنّی الأَذی وَعافانی».

«ستایش خدای را که ناراحتی را از من دور ساخت و مرا آسوده کرد».

و مستحب است که به وقت قضای حاجت از مردم دور شود و برای ادرار جای نرمی انتخاب کند تا از آلوده شدن به نجاست و ناپاکی پرهیز نماید. چون در روایت ابوموسی آمده است که پیامبر گفت:

«إِذا بالَ أَحَدُکُمْ فَلیَرتَد لِبَولِهِ مَكانًا لَيِّنًا». (رواه أحمد وأبوداود).

«به جای نرم و همواری در کنار دیواری رفت و ادرار کرد و گفت: هرگاه یکی از شما ادرار کرد جایی مناسب برای ادرار کردنش بگزیند».

بعد از استنجاء و طهارت به جهت دفع وسواس اندکی آب بر قسمت پیشین شلوارش بپاشد.

نواقض وضو:

(چیزهائی که وضو را تباه و باطل می‌سازند)

1. چیزی که از دو سوراخ معمولی پیش و پس انسان بیرون آید جسم باشد یا باد، عادی باشد یا نادر و کمیاب مانند خون و سنگ ریزه، خواه ذاتا ناپاک باشد یا پاک باشد چون کرم. و دلیل آن قول خدا است که می‌گوید:

﴿أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ﴾ [النساء: 43].

«یا اگر یکی از شما از قضای حاجت برگشت».

کلمه (غائط) در آیه به معنی محل قضای حاجت است. و به جهت مجاورت غائط (مدفوع) بدان نامیده شده است که ادرار و مدفوع و باد را همه در بر می‌گیرد. چون پیامبر گفت:

«لایَقبَلُ اللهُ صَلاةَ أَحَدِکُم إِذا أَحدَثَ حَتّی یَتَوَضَّأَ».

«وقتی یکی از شما وضویش باطل شد و بی‌وضو گردید خداوند نمازش را نمی‌پذیرد مگر این که وضو بگیرد و وضویش را تجدید کند».

یکی از ابوهریره پرسید: حدث چیست؟ گفت: بادی با صدا یا بی‌صدا از انسان خارج شود. (این روایت متفق علیه است بین اصحاب صحاح).

یا اگر آنچه که از شخص خارج می‌شود (مذی) آب عشق باشد. چون از علی بن ابیطالب روایت شده است که گفت: آب عشق و مذی فراوان داشتم و شرم داشتم که از پیامبر درباره آن سوال کنم به خاطر دخترش، لذا به مقداد بن اسود کندی دستور دادم که این سوال را از او کرد و پیامبر گفت:

«یَغسِلُ ذَکَرَهُ وَیَتَوَضَّأُ». (رواه الشيخان).

«آلت مردانگی خود را بشوید و وضو بگیرد».

همچنین است (وَدی) چون ابن عباس م و ابن مسعود گفته‌اند: پس از خروج مذی فقط وضو لازم است، نه غسل بنابر آنچه بیهقی در سنن خویش آورده است. و هرچیزی که از جلو یا عقب آدمی خارج گردد بر آنچه که در آیه ذکر شده است قیاس می‌شود.

و اما چیزهایی که از غیر این دو مجرای پیش و پس بیرون آید وضو را باطل و بی‌اثر نمی‌سازد، مانند رگ زدن، و خون گرفتن در حجامت، و استفراغ کردن و امثال آن. چون پیامبر حجامت کرد و نمازش را خواند و وضو نگرفت، وتنها جای حجامت و خون گرفتگی را شست. و روایت شده است که: چون دو مرد از یاران پیامبر در غزوه «ذات الرقاع» از مسلمانان حراست و پاسداری می‌کردند یکی از آنان به نماز ایستاد و مردی از کافران به سوی وی تیری انداخت و او تیر را بیرون کشید و نمازش را خواند در حالیکه خونش روان بود، و سپس پیامبر از آن اطلاع پیدا کرد و آن را انکار ننمود. و چون چیزی که از دو مجرای پیش و پس بیرون می‌آید خصوصیتی دارد که در غیر آن‌ها یافت نمی‌شود.

1. از جمله نواقض وضو خواب است، چون پیامبر گفت: «اَلعَیْنانِ وِکاءُ الّسهِ (الدّبر) فَأِذا نامَتِ العَینانِ اِِنطَلَقَ الوِکاءُ فَمَن نامَ فَلیَتَوضَّأ». (رواه أبوداود وابن ماجه).

«بیداری چشمان، بند (مقعد و دبر) انسان است، پس هرگاه چشمان به خواب رفتند این بند باز می‌شود، بنابر این هرکس خوابید برای نماز خواندن وضویش را تجدید کند چون وضویش باطل می‌شود».

معنی حدیث آنست که بیداری چشمان به منزله بند و بازدارنده دبر انسان می‌باشد چون چشمان به خواب رفتند این بند باز می‌شود و گسسته می‌گردد، و این بیداری است که مانع آنست که چیزی از آن خارج شود، و چنانچه آدمی به گونه‌ای به خواب رود که نشیمنگاه وی به زمین چسبیده باشد از این حکم استثناء می‌گردد و موجب نقض وضو نیست چون انس گفت:

«کانَ أَصحابُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی علیه وسلم یَنامُوْنَ ثُمَّ یُصَلُّوْنَ وَلَا یَتَوَضَّئُونَ». (رواه مسلم).

وزاد أبو داود: «حَتَّی تَحفِقَ رُؤوسُهُم».

«یاران پیامبر به خواب می‌رفتند و سپس نماز می‌خواندند بدون این که وضو بگیرند». مسلم آن را روایت کرده است. و ابو داود بدان افزوده است که: بگونه ای بخواب می‌رفتند که سرشان تکان می‌خورد. و این حالت در زمان پیامبر روی داده است.

1. تماس پوستی با زنان بیگانه و نامحرمی که محل اشتها هستند – مقصود زنی که نکاحش جایز است – بدون پوشش و مانع. چون خداوند می‌فرماید:

﴿أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ﴾ [النساء: 43].

«یا (وقتی که) با زنان تماس (پوستی مستقیم) پیدا کردید».

این که در آیه تیمم، ملامسه را بعد از آمدن از قضای حاجت ذکر کرده و بر آن عطف نموده است بر این دلالت دارد که ملامسه و دست زدن به زن نامحرم نیز مثل برگشتن از قضای حاجت، بی‌وضوئی و حدث است و ﴿لَٰمَسۡتُمُ﴾ در آیه به معنی جماع کردن نیست.

چون این خلاف ظاهر آیه است چون لفظ مس و ملامسه خاص و ویژه جماع و نزدیکی جنسی نیست. و در آیه دیگری آمده است: ﴿فَلَمَسُوهُ بِأَيۡدِيهِمۡ﴾ [الأنعام: 7]. آن را دست زدند. و پیامبر خطاب به شخصی که اقرار به زنا کرده بود، گفت: «لَعَلَّکَ لَامَستَ» شاید او را دست زده باشی و او نیز شما را دست زده باشد. و هرگاه در دلیل، احتمال پیش آمد که معنی دیگری داشته باشد استدلال بدان ساقط می‌شود و کلمه (لمس) در لغت عرب تماس پوست با پوست است خواه از روی قصد یا بدون قصد و از روی شهوت و آرزو و یا بدون شهوت باشد و فرق نمی‌کند که پیرمرد و فاقد شهوت و تمایل جنسی و یا جوان باشد، و فرق نمی‌کند که اخته شده و عنین و ناتوان جنسی باشد یا خیر، و همچنین است مراهق و پسری که به سن بلوغ نزدیک شده باشد. و در زن فرق نمی‌کند که جوان باشد یا پیرزنی که مورد اشتها نیست چون بهرحال در آن گمان شهوت می‌رود.

اما اگر دست زدن از روی پوشش باشد، در این صورت وضو باطل نمی‌شود چون گفتیم: مس به معنی تماس پوست با پوست است و در حال وجود مانع و حایل چنین نیست، و همچنین با دست زدن به ناخن و موی و دندان وضو نقض و باطل نمی‌شود.

1. از جمله نواقض وضو زوال عقل است خواه به سبب مستی، بیماری بیهوشی یا دیوانگی باشد. چون هرگاه خواب وضو را باطل سازد، زوال عقل به طریق اولی این کار را سبب می‌شود چون از هوش رفتگی به سبب مستی و بیماری بیشتر سبب نقض وضو می‌شود تا خواب.
2. از جمله نواقض وضو دست زدن به شرمگاه مرد و زن بدون حائل به وسیله کف دست است. خواه از خود شخص یا از غیر او باشد و خواه مرد و زن و بزرگ و کوچک باشد. چون پیامبر گفت:

«مَن مَسَّ فَرجَهُ فَلیَتَوَضَّأ». (رواه أحمد والترمذی وقال الحاکم: هو علی شرط الشيخين).

«هرکس به شرمگاه خود دست زد، باید وضو بگیرد یعنی وضویش باطل می‌شود».

و باز پیامبر گفته است:

«إِذا أَفْضی أَحَدُکُمْ بِیَدِهِ إِلی فَرْجِهِ وَلَیْسَ بَینَهُما سِتْرٌ وَلَا حِجابٌ فَلْیَتَوَضَّأ». (رواه ابن حبان).

«هرگاه یکی از شما به شرمگاه خود دست زد و چیزی بین دست و آن حائل نبود و پرده و پوششی وجود نداشت وضویش باطل می‌شود و باید وضو بگیرد».

کلمه (افضاء) که در حدیث آمده است به معنی تماس و مس کردن با کف دست است. و هرگاه برابر نص دست زدن به شرمگاه خود شخص موجب نقض وضو باشد دست زدن به شرمگاه دیگران به طریق اولی موجب نقض وضو می‌شود.

چون این عمل نسبت به غیر خیلی زشت تر می‌باشد و بیشتر هتک حرمت می‌کند، و بلکه ثابت شده است که در حدیث چنین آمده است:

«مَن مَسَّ ذَکَراً فَلیَتَوَضَّأ».

«هرکس آلت تناسلی را دست زد وضو بگیرد».

و در حدیث «بسره» آمده است که او گفت:

«وَیَتَوَضَّأُ مِن مَسِّ الذَّکَرَ». (رواه أحمد والنسائی).

«از پیامبر شنیدم که می‌گفت: از دست زدن به آلت تناسلی و شرمگاه وضو گرفتن لازم می‌آید وضو باطل می‌شود».

فرق نمی‌کند که آلت تناسلی و شرمگاه خود شخص باشد یا از آن غیر.

و پیامبر گفت:

«أَیَّما رَجُلٍ مَسَّ ذَکَرَهُ فَلیَتَوَضَّأ وَأَیَّمَا امرَأَةٍ مَسَّتْ فَرجَها فَلتَتَوَضَّأ» (رواه أحمد).

«هر مردی آلت خود را دست بزند باید وضو بگیرد، و هر زنی آلت تناسلی خود را دست بزند باید وضو بگیرد یعنی وضویشان باطل می‌شود».

و اما روایتی که به موجب آن دست زدن به شرمگاه وضو را نقض نمی‌کند ابن حبان آن را منسوخ دانسته است.

1. از جمله نواقض وضو دست زدن به حلقه دبر و مقعد آدمی است چون کلمه (فرج) که در حدیث آمده است شامل آن هم می‌شود، و به قیاس بر شرمگاه پیشین آن نیز ناقض وضو است. گفتیم: اگر داخل کف دستان تماس با پیش و پس آدمی پیدا کند ناقض وضو است این بدان معنی است که غیر آن ناقض نیست، مانند سرانگشتهای دست و لای انگشتان و کناره‌های آن‌ها و کناره‌های کف دستان که این‌ها ناقض وضو نیست، و گفتیم: دست زدن به شرمگاه و پیش و پس آدمی ناقض وضو است پس، پیش و پس حیوان و پرندگان ناقض وضو نیست.
2. از جمله چیزهایی که وضو را باطل می‌کند شفا و بهبودی کسی است که همیشه بی‌وضو و «دائم الحدث» است، مانند کسی که ادرار یا باد شکم نگه نمی‌دارد یا زنی که همیشه حایض و مستحاضه است. چون طهارت این گونه اشخاص طهارت ضرورت و ناچاری بوده، پس هرگاه این ناچاری برطرف شد و پایان یافت، حکم آن نیز که عفو و گذشت از بیرون آمدن چیزی از مجرای پیش و پس در حال بیماری است منتفی می‌گردد و حکم اشخاص دیگر را می‌یابند.

یک قاعده فقهی

یکی از قواعد مقرر و ثابت در فقه که احکامی فراوان بر آن مبتنی است [استصحاب اصل و دور انداختن شک] است. فقهاء اجماع دارند بر این که اگر شخصی شک و گمان داشته باشد در این که آیا زنش را طلاق داده است یا خیر؟ چون اصل آنست که او را طلاق نداده باشد پس برای او جایز نیست به این اصل عمل کند و با وی همخوابگی و مقاربت کند، و اگر شک کرد در این که آیا با آن زن ازدواج کرده است یا خیر؟ چون اصل بر آنست که ازدواج صورت نگرفته باشد و در ازدواج شک کرده است پس برای او جایز نیست که با وی همخوابگی کند. و همچنین اگر کسی در داشتن وضو و طهارت یقین داشت و در نداشتن وضو و باطل شدن آن شک کرد، اصل بقای طهارت است و اگر برعکس در بی‌وضوئی یقین داشت و در طهارت بعد از آن شک کرد اصل بقای بی‌وضوئی و عدم طهارت است.

و اگر در طهارت و حدث هر دو یقین داشت، بدینگونه که یقین داشت که بعد از طلوع آفتاب حالت طهر و حدث هر دو برای او پیش آمده است و نمی‌دانست که کدام یک پیش از دیگری بوده است، باید دقت کند و ببیند که اگر او پیش از طلوع آفتاب بی‌وضو بوده باشد پس الان که شک برایش پیش آمده است وضو دارد و پاک است، چون حدث و ناپاکی قبل از طلوع بوده و احتمال دارد پیش از طهارت بوده باشد یا پس از آن، بنابر این اصل طهارت و پاکی است و آن معتبراست. و اگر پیش از طلوع آفتاب پاک بوده باشد پس او الان ناپاک است، چون یقین پاکی پیش از طلوع با یقین ناپاکی بعد از آن برطرف می‌شود و جایز و روا است که طهارت بر عدم طهارت مقدم باشد یا متاخر پس عدم طهارت و حدث اصل است.

غسل

غسل در زبان عربی (به فتح و ضم غ) به معنی جاری شدن آب بر هر چیزی است. و در اصطلاح فقه و شرع اسلامی به معنی جاری شدن آب بر تمام بدن انسان است از روی قصد و نیت.

موجبات غسل

شش چیز شرعا موجب غسل می‌گردد که سه تای آن‌ها بین زنان و مردان مشترک است.

اول برخورد وتماس دو محل ختنه شده در شرمگاه زن و مرد با هم. این برخورد و التقای دو محل ختنه شده (ختانین) در اصطلاح شرع یعنی ناپدید شدن سر آلت تناسلی مرد در شرمگاه پیش یا پس انسان یا حیوان است، خواه انزال منی صورت گیرد یا صورت نگیرد، و دلیل آن حدیثی است که عایشهك همسر پیامبر آن را روایت کرده است:

1. «إِذَا الْتَقَى الـْخِتَانَانِ أَوْ مَسَّ الْـخِتَانُ الْـخِتَانَ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ فَعَلتُهُ أَنَا وَرَسُولُ اللهِ فَاغتَسَلنا». (رواه مسلم).

«هرگاه دو محل ختنه شده زن و مرد با هم برخورد پیدا کردند غسل واجب می‌شود عایشه ك گفت: این حالت برای من و رسول خدا پیش آمد و غسل کردیم»

1. خارج شدن منی در بیداری یا در خواب خواه از روی شهوت باشد یا از روی شهوت نباشد چون پیامبر به طور مطلق گفت:

«إِنَّمَا الماءُ مِنَ الماءِ» (رواه مسلم).

«بی‌گمان آب از آب است، غسل بوسیله انزال منی واجب می‌شود – تا آب منی بیرون نیاید آب غسل لازم نیست».

آب منی سه نشانه و علامت دارد که بدانها شناخته می‌شود:

الف- بوی آن چون بوی خمیر و شکوفه تر و تازه خرما می‌باشد چون خشک گردد بوی سفیده تخم مرغ دارد.

ب- بیرون پریدن و بیرون جهیدن در چند دفعه چون خداوند می‌فرماید:

﴿مِن مَّآءٖ دَافِقٖ ٦﴾ [الطارق: 6].

«از آب بیرون جهنده».

ج- احساس لذّت با بیرون آمدن آن و به دنبال آن سست شدن آلت تناسلی خاموش شدن و شکستن شهوت و آرزوی جنسی. البته آب منی زن با آب منی مرد فرق دارد که آب زن با بیرون پریدن و جهش بیرون نمی‌آید و مانند آب مرد نیست.

اگر کسی از خواب بیدار شد و جز آب غلیظ و سفیدی در خود ندید بر وی غسل واجب نیست، چون آب (ودی) و آب (منی) در غلظت و سفیدی با هم مشترکند بلکه در این حال او مخیر است بین این که آن را منی به حساب آورد و غسل کند، یا آن را (ودی) به حساب آورد و آلت خود را بشوید بدون غسل کردن. اگر کسی غسل کرد سپس بقیه آب سفید و غلیظ از وی بیرون آمد بر وی واجب است باز هم برای بار دوم غسل کند.

1. سوم مرگ است چون پیامبر درباره کسی که در احرام بود و شترش او را به زمین زد و مرد گفت: «اِغسِلُوُه بِماءٍ وَسِدرٍ». (رواه الشيخان).

«او را با آب و سدر غسل و شستشو دهید».

و اما آن سه چیز که موجب غسلند و به زنان اختصاص دارد:

1. اول حیض و قاعدگی است. چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 222].

«در حالت قاعدگی از زنان کناره گیری نمایید (همبستر نشوید و مقاربت جنسی نکنید) تا این که پاک شوند و هنگامیکه پاک شدند از طریقی که خداوند به شما فرمان داده است با آن‌ها آمیزش کنید».

و چون به روایت عایشه ك، پیامبر به فاطمه دختر ابی حبیبش گفت:

«فَإِذا أَقْبَلَتِ الْـحَيْضَةُ فَدَعِي الصَّلاةَ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْتَسِلِي عَنْكِ الدَّمَ، ثُمَّ صَلِّي». (رواه الشيخان).

«هرگاه موعد حیض و قاعدگی فرا رسید نماز خواندن را ترک کنید، و هرگاه دوره معیّن آن سپری شد غسل جنابت کنید و خون خویش را بشوئید، و نماز خواندن را از سر بگیرید».

و در روایت بخاری آمده است:

«ثُمَّ اغتَسِلی وَصَلّی».

«سپس غسل کنید و نماز بخوانید».

1. دوم نفاس و داشتن خون ریزی زایمان است و آنهم چون حیض و قاعدگی است و حکم آن را دارد، چون در حقیقت خون حیض است که در مدت بارداری جمع شده است. و چون اصحاب رسول الله بر آن اجماع داشته‌اند که نفاس مانند حیض است.
2. سوم زایمان است، اگر چه جنین سقط شده به صورت خون بسته یا پاره گوشت باشد. در این حال به دو علت غسل واجب می‌شود، یکی این که در ولادت و زایمان گمان خون ریزی است و در اینگونه موارد حکم به این گمان می‌شود همان گونه که چون در خواب احتمال بی‌وضوئی می‌رود خواب ناقض وضو است. و دوم این که جنین، منی و آب مرد و زن است که منعقد شده و بدین صورت درآمده است، و بدیهی است که بیرون آمدن آب منی موجب غسل است.

فرایض غسل

فرایض غسل دو چیز است: اول نیت غسل کردن چون پیامبر گفت:

«إِنَّمَا الأَعمالُ بِالنِّیِّاتِ».

«ارزش اعمال با نیت تحقق می‌پذیرد».

نیت و قصد و اراده صرفا یک عل قلبی است و با شستن اولین جزء بدن تحقق می‌پذیرد و کیفیت آن به اینصورت است که شخص جنب قصد و نیت رفع جنابت یا برطرف کردن بی‌وضویی بزرگ (رفع حدث اکبر) را از همه بدن خود می‌کند. و زن پس از پاک شدن از خون ریزی حیض و نفاس قصد و نیت برطرف کردن ناپاکی و حدث و بی‌وضویی حیض و نفاس را می‌کند.

برای صحّت و درستی غسل شرط است که اول نجاست و ناپاکی را از بدن خویش دور سازد، بعد نیت غسل کند. چون آمده است که پیامبر خطاب به زنی گفت: خون را بشوئید و خود را پاک کنید و سپس نماز بخوانید. بعضی شستن و ازاله نجاست را از جمله فرایض غسل دانسته‌اند ولی حقیقت آنست که شرط غسل است.

دومین فرض غسل رسیدن آب به ته موها و تمام پوست بدن است، چون پیامبر گفت:

«تَحتَ کُلِّ شَعرٍَة جَنابَةُ فَبَلُّوا الشُّعُورَ وَ نَقُّوا البَشَرَةَ» (رواه أبوداود والترمذی وابن ماجه).

«زیر هرموئی از مویهای بدن جنابتی است پس همه موهای بدن را تر کنید و بشوئید و تمام پوست بدن را پاکیزه نمائید».

و در لفظ دیگری آمده است: به حقیقت در زیر هر موئی جنابتی وجود دارد، پس موی را بشوئید و پوست بدن را پاکیزه کنید. و پیامبر گفت:

«مَنْ تَرَكَ مَوْضِعَ شَعْرَةٍ مِنْ جَنَابَةٍ لَمْ يَغسل‌ها فُعِلَ بِهِ كَذَا وَكَذَا مِنَ النَّارِ».

«هرکس در غسل جنابت جای یک موی را ناشسته بگذارد در آتش دوزخ با وی چنین و چنان می‌شود».

علی بن ابیطالب گفت: به همین جهت از موی سرم بدم می‌آمد و با آن به دشمنی برخاستم و او موی سر خود را می‌تراشید. (احمد و ابوداود و ابن ماجه این سخن حضرت علی را ذکر کرده‌اند).

اگر آب غسل به زیر و ته مویهای بافته شده نرسد باز کردن آن‌ها واجب است، چون پیامبر گفته است: (موی‌ها را بشوئید و ترکنید) و (هرکس جای یک موی را ناشسته بگذارد...) و اما آنچه از ام سلمهك روایت شده که گفت: گفتم: ای رسول الله من عادت دارم که موی سر را ببافم آیا برای غسل جنابت آن‌ها را باز کنم؟ پیامبر گفت:

«إِنَّما یَکفیکِ أَن تَحثی عَلی رَأسِکِ حَثَیاتٍ ثُمَّ تَفِیضِی عَلَیهِ الماءَ فَتَطْهَرِینَ».

«برای تو کفایت می‌کند که سه بار بر سر خود آب بریزی سپس بر تمام بدن آب بریزی آنوقت تو پاک شده ای». (مسلم در صحيح خود آن را روایت کرده است).

مقصود از آن وقتی است که موی تنک و کم پشت باشد و بافتن آن مانع رسیدن آب به زیر آن‌ها و به پوست بدن نشود.

آنوقت همه احادیث در جای خود مورد عمل قرار می‌گیرند و باصطلاح جمع بین ادله می‌شود و تعارضی با هم ندارند.

و شستن تمام پوست بدن که ظاهر و آشکار است حتی آنچه که از سوراخ گوش‌ها و دگر شکافها و لابلای بدن و زیر پوست حلقه آلت تناسلی مرد که ختنه نشده و آن قسمت از آلت تناسلی زن که به هنگام نشستن برای قضای حاجت آشکار می‌شود، واجب می‌باشد.

و برطرف کردن مانیکور و لاک انگشتان و ناخن‌ها واجب است، چون مانع رسیدن آب به پوست بدن می‌شود به خلاف حنا و رنگ که تنها رنگ پوست را تغییر می‌دهند و مانع رسیدن آب به پوست نمی‌شوند.

سنت‌های غسل

سنت‌های غسل چند چیز است از جمله: تسمیه (بسم الله گفتن)، و شستن دستان پیش از داخل کردن آن‌ها در ظرف آب که دلیل آن قبلا در مبحث وضو گفته شد، و پیش از غسل وضوی کامل گرفتن، چون عایشه ك گفت:

«کانَ رَسُولُ اللهِ اِذا اغتَسَلَ مِنَ الْـجَنابَةِ تَوَضَّأَ وُضُوئَهُ لِلصَّلاةِ». (رواه الشيخان).

«پیامبر هرگاه غسل جنابت می‌کرد همان گونه که برای نمازش وضو می‌گرفت برای غسل نیز وضو میگرفتند».

بخاری از میمونه ك همسر پیامبر روایت کرده است که پیامبر (در وضویی که برای غسل جنابت می‌گرفت شستن پاها را بتاخیر می‌انداخت».

قاضی حسین گفت: شخص مخیر است بین این که وضویش را به صورت کامل بگیرد یا شستن پاها را تا بعد از فراغت از غسل بتاخیر بیاندازد. چون هر دو روایت صحيح می‌باشند. از جمله سنت‌های غسل آنست که برای احتیاط و خروج از خلافی که وجود دارد به تمام قسمت‌های بدن که ممکن است دست بکشد، و لابلای بدن را که روی هم قرار می‌گیرند از قبی زیر بغل و لابلای چین و چروک پوست شکم و داخل ناف و گوش‌ها را نیکو بشوید و دست بکشد، چون آنوقت اطمینان حاصل می‌شود که به تمام پوست بدن آب رسیده است بویژه داخل گوش‌ها که توصیه می‌شود یک مشت آب بر دارد و به آرامی گوش را روی آن خم کند تا آب به زوایا و لابلای آن برسد. و یکی دیگر از سنت‌های غسل موالات و شستن اندام‌ها به دنبال هم و پیش از خشک شدن اندام قبلی است. و یکی دیگر شستن ظاهر و باطن اندام‌های طرف راست بدن پیش از طرف چپ است که اول از شستن سر سپس طرف راست و پس از آن طرف چپ شروع می‌کند.

چون پیامبر در طهارت خود ابتدا کردن بطرف راست را دوست می‌داشت. که متفق علیه اصحاب صحاح است و روایت آن قبلا یادآوری شد. یکی دیگر سه بار انجام دادن شستشوی بدن است که سرش را می‌شوید و سه بار بر آن دست می‌مالد سپس اندام‌های دیگر نیز به همین کیفیت. به جهت پیروی از پیامبر و اقتدا به وی سنت است که آب غسل کمتر از مقدار یک صاع (چهار من) و آب وضو کمتر از مقدار یک من نباشد، چون به روایت مسلم از سفینة آمده است که یک صاع آب برای غسل پیامبر و یک مُدّ آب برای وضوی او کفایت می‌کرد. و تجدید غسل سنت نیست چون در سنت نیامده و مشقت دارد، ولی تجدید وضو سنت است اگر با آن نمازی خوانده باشد. چون ابو داود و غیر او روایت کرده‌اند که پیامبر گفت:

«مَن تَوَضَّأَ عَلی طُهْرٍ کَتَبَ اللهُ لَهُ عَشْرَ حَسَناتٍ».

«هرکسی در حال پاکی و با وجود داشتن وضو، وضوی خود را تجدید کند خداوند ده حسنه و نیکی را به حساب وی می‌نویسد».

و در اول اسلام برای هر نمازی وضوی جداگانه واجب بود که این وجوب نسخ گردید و استحباب آن باقی ماند. و مستحب است که در حال جنابت سر را نتراشد و ناخن را نچیند و تا تمام اجزای بدن پاک باشد، و بعد از طهارت بدین کار مبادرت ورزد. و مستحب است که بعد از فراغت از غسل بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّـهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» چون پیامبر چنین می‌کرد و به جهت اقتدای به وی عمل مستحب است.

کشف عورت در غسل

کشف عورت در غسل حرام است که انسان با کشف عورت و برهنگی کامل در حضور دیگران غسل کند و خود را بشوید، و کسی که بدین عمل مبادرت کند باید به فراخور حال او تعزیر گردد و سکوت حاضران بر این حال و او را به حال خود گذاشتن حرام است، و بر آنان واجب است که او را منکر گرداند، اگر سکوت کنند مرتکب گناه گشته و آنان نیز تعزیر می‌شوند چون پیامبر گفت:

«لَعَنَ اللهُ الناّظِرَ وَالمَنظُورَ». «لعنت خدا بر نگاه کننده و نگاه شده باد».

در خلوت کشف عورت و برهنگی کامل جایز است ولی باز خود را پوشاندن بهتر است، چون شرم و حیا از خداوند سزاوارتر است. هرگاه مردی به حمام عمومی داخل شد بروی واجب است که از چیزهائی که برایش حلال نیست چشم فرو بندد و عورت خویش را از برهنگی مصون دارد در حضور کسانی که نظرشان به عورت وی حلال نیست. قرطبی در تفسیر خود به هنگام تفسیر آیه:

﴿كِرَامٗا كَٰتِبِينَ ١١ يَعۡلَمُونَ مَا تَفۡعَلُونَ ١٢﴾ [الإنفطار: 11- 12].

«فرشتگان مکرمی هستند که اعمال شما را می‌نویسند هرچه شما بکنید می‌دانند».

روایت کرده است که:

«أَنَّ الرَّجُلَ إِذا دَخَلَ الحمامَ عارِیاً لَعَنَهُ مَلَکاهُ».

«هرگاه مردی با برهنگی کامل و عورت کشف شده داخل حمام شد دو فرشته ای که بر او مأمور گشته‌اند او را نفرین و لعنت می‌کنند».

و به روایت حاکم از جابر پیامبر گفت:

«حَرامٌ عَلی الرِّجالِ دُخُولُ الحمَامِ إِلاّ بِمِئزَرٍ».

«بر مردان حرام است که بدون فوطه وارد حمام شوند، یعنی باید عورت خود را با فوطه و امثال آن بپوشانند».

غسل‌های سنت و مستحب:

در موارد زیر غسل سنت است:

1. غسل جمعه. چون پیامبر گفت:

«مَنْ تَوَضَّأَ يَوْمَ الـْجُمُعَةِ فَبِهَا وَنِعْمَتْ، وَمَنِ اغْتَسَلَ فَالْغُسْلُ أَفْضَلُ» (رواه الترمذی).

«هرکس در روز جمعه وضو گیرد و به جمعه برود به سنت عمل نموده و کار خوبی انجام می‌دهد و هرکس غسل کند خیلی بهتر است».

و بعضی غسل جمعه را واجب دانسته‌اند با توجه به آنکه پیامبر گفته است:

«مَنْ أَتَی الْـجُمُعَةَ فَلْیَغْتَسِلْ». (رواه مسلم).

«هرکس بخواهد به جمعه برود باید غسل کند».

چون ظاهرا امر برای وجوب است و حدیث:

«غُسْل ُ الجُمُعَةِ واجِبٌ عَلی کُلِّ مُحتَلِمٍ». (رواه الشيخان).

«غسل جمعه بر هرکس که محتلم شده و بحد بلوغ رسیده باشد واجب است».

این وجوب را تاکید می‌کند چون مقصود از محتلم شده شخص مکلف است. (شیخین آن را روایت کرده‌اند). و قول به وجوب غسل جمعه را رد کرده و گفته‌اند: این امر برای استحباب است، در نتیجه به همه ادله و احادیث عمل شده و تعارضی هم با یکدیگر ندارند. و کلمه (واجب) را بر تاکید حمل کرده‌اند همان گونه که کسی به کسی می‌گوید: حق تو بر من واجب است، یعنی متأکد است و ضرورت دارد، و روایت شده که عمر بن الخطاب ایستاده بود و خطبه جمعه ایراد می‌کرد که عثمان بن عفان داخل شد، عمر وی را صدا زد که این چه ساعت و چه وقت آمدن است؟ او گفت: من کار داشتم و تا صدای اذان را نشیندم به خانه برنگشتم و تنها توانستم وضو بگیرم و بیایم. و عمر نگفت: چرا غسل نکردی؟ و امر نکرد که غسل کند. پس دلالت می‌کند که غسل جمعه واجب نیست، و اگر واجب بود به وی امر می‌کرد که غسل کند و عثمان غسل را ترک نمی‌کرد. وقت سنت بودن غسل جمعه از طلوع فجر صادق روز جمعه شروع میشود تا نزدیک رفتن به نماز جمعه و نزدیک به رفتن نماز جمعه آن را انجام دهد بهتر است، چون مقصود آنست که وقت ازدحام و انبوه مردم بوی عرق و بوی بد قطع گردد. چنانکه زود به نماز جمعه رفتن و غسل با هم تعارض داشته باشند مراعات غسل بهتر از زود رفتن است، چون در وجوب غسل اختلاف است.

1. غسل کردن برای عید فطر و عید قربان. چون ابن عباس م گفت: همواره پیامبر برای عید فطر و عید قربان غسل می‌کرد و عمر و ابن عمر و علی نیز چنین می‌کردند. و صلاة عیدین چیزی است که مردم برای آن جمع می‌شوند و غسل عیدین بعد از سپیده دم و پیش از آن جایز است، و در آن خلافی نیست بنا بقول ارجح و مقصود از پیش از فجر نیمه دوم شب است.
2. غسل برای نماز استسقاء (طلب باران) و نماز کسوف و خسوف. چون در اینگونه مواقع مردم تجمع پیدا می‌کنند، پس همانند غسل جمعه غسل در این مواقع نیز سنت است و به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.
3. غسل برای کسی که مرده را شسته است. چون پیامبر گفت:

«مَنْ غَسَلَ مَیِّتاً فَلْیَغتَسِلْ وَمَنْ حَمَلَهُ فَلْیَتَوَضَّأ». (رواه الترمذی).

«هرکس میتی را شست باید غسل کند، و هرکس جنازه را حمل کرد وضو بگیرد».

امر در این احادیث از وجوب به استحباب مصروف شده چون در حدیث دیگری آمده است:

«إِنَّ مَیِّتَکُم یَمُوْتُ طاهِراً فَحَسْبُکُمْ أَن تَغْسِلُوْا أَیدِیَکُمْ» (رواه البيهقي).

«مرده شما پاک است چون به وی دست زدید کفایت می‌کند شما را که دستتان را بشویید».

و همچنین در حدیثی آمده است:

«كُنَّا نُغَسِّلُ الْمَيِّتَ فَمِنَّا مَنْ يَغْتَسِلُ وَمِنَّا مَنْ لاَ يَغْتَسِلُ» (أخرجه الخطیب).

«مامرده را می‌شستیم برخی از ما غسل می‌کردند و برخی غسل نمی‌کردند».

و در حدیث دیگری آمده است:

«لَیسَ عَلَیکُمْ فی غُسْلِ مَیِّتِکُمْ غُسْلٌ إِذا غَسَّلتُمَوهُ». (رواه الحاکم)

«هرگاه میتتان را شستید بر شما غسل واجب نیست».

1. غسل کافر وقتی که اسلام بیاورد. چون روایت شده است هنگامی که قیس بن عاصم و ثمامة ابن أثال خواستند مسلمان شوند دستور داد که غسل کنند، و آن را بر آنان واجب نکرد. چون جماعتی اسلام آوردند و به آنان امر نکرد که غسل کند و چون اسلام آوردن توبه و پشیمانی از معصیت است و برای توبه از معصیت غسل واجب نیست مانند دیگر معصیتها. و این برای کافری است که در حال کفر جنب نشده باشد، اگر جنب شده باشد بعد از اسلام آوردن غسل او لازم و واجب است زیرا نیت غسل او در حال کفر صحيح نبوده است.
2. غسل دیوانه هنگامی که بهبود یابد و غسل بیهوش شده چون بهوش آید برای اینکه احتمال دارد انزالی صورت گرفته باشد. شافعی گفت: هیچ دیوانه ای نیست مگر این که انزال کند.
3. غسل به وقت احرام بستن. چون به روایت از زید بن ثابت پیامبر لباس خود را برای احرام بیرون آورد و غسل کرد. ترمذی آن را روایت کرده است. و در این عمل مرد و زن و کودک با هم فرقی ندارند و برای همه غسل احرام سنت است.

اگرچه زن قاعدگی یا حالت بعد از زایمان داشته باشد باز غسل احرام سنت است، چون اسماء دختر عمیس همسر ابوبکر صدیق در ذی الحلیفه حالت بعد از زایمان برایش پیش آمد و پیامبر به وی امر کرد که غسل احرام کند. مسلم آن را روایت کرده است. بغوی و محاملی گفته‌اند: عاقل و دیوانه و کودک صاحب تمییز و بی‌تمییز هیچکدام در این مورد با هم فرقی ندارند. اگر احرام گیرنده آب نیافت تیمم کند، و اگر آب داشت و برای غسل او کفایت نمی‌کرد بدان مقدار آب که دارد وضو بگیرد چون آنچه که مقدور و ممکن است با آنچه که مقدور و ممکن نیست ساقط نمی‌شود.

1. غسل برای دخول در مکه مکرمه. ابن عمر م هرگاه می‌خواست به مکه وارد شود شب در «ذی طوی» می‌ماند تا صبح می‌شد آنگاه غسل می‌کرد و در روز به مکه مکرمه داخل می‌شد و می‌گفت: پیامبر چنین می‌کرد. شیخین چنین روایت کردند. در این که غسل برای ورود به مکه مستحب است فرق نمی‌کند که شخص احرام به حج یا احرام به عمره بسته یا اصلا احرام نبسته باشد. شافعی در «أم» گفته است: کسی که احرام نبسته است سنت است که غسل کند، چون پیامبر در سال فتح مکه احرام نبسته بود و مواد خوشبو استعمال می‌کرد، ولی برای ورود به مکه غسل کرد.
2. غسل برای وقوف در عرفه. چون ابن عمر م چنین می‌کرد، مالک آن را روایت کرده، و ابن الخل آن را از پیامبر حکایت کرده است. و چون عرفه محل تجمع مردم است پس برای آن هم مانند جمعه غسل سنت است.
3. غسل برای رمی جمرات و سنگ ریزه انداختن به جمره‌ها غیر جمره عقبه که به وقوف در عرفه نزدیک است. (و تازه برای وقوف در عرفه غسل کرده است) ولی وقت رمی جمرات دیگر از وقت دور است و چون وقت رمی جمرات دیگر بعد از زوال خورشید از خط استوا صورت می‌گیرد که وقت شدت گرما است و مردم فراوان تجمع می‌کنند.
4. غسل برای طواف خانه کعبه که شامل طواف القدوم و طواف الإفاضه و طواف الوداع (طواف به وقت ورود و طواف برای پراکنده شدن و طواف به وقت خداحافظی) می‌شود، چون هر سه وقت تجمع مردم است.
5. غسل برای اعتکاف که شافعی آن را گفته است، و غسل برای ورود به مدینه طیبه که نووی آن را در مناسک ذکر کرده است، و غسل برای هر یک از شب‌های رمضان که عبادی آن را از حلیمی نقل کرده است، و غسل برای تراشیدن موی زهار و شرمگاه که خفاف در خصال آن را گفته است، و صاحب جمع الجوامع از جمله نصهای شافعی و چیزهایی که شافعی گفته نقل کرده که او گفت: من دوست دارم بعد از حجامت و دخول حمام و بعد از هر کاری که بدن را تغییر دهد و ضعیف کند غسل کنم چون غسل بدن را نشاط و نیرو می‌بخشد.

مسح بر خفین

مسح بر خفین جایز است چون مسلم از جریر روایت کرده است که گفت: «رسول الله را دیدم که ادرار کرد سپس وضو گرفت و خفین خود را مسح کرد». فقها را این حدیث عجب آمد چون مسلمان شدن جریر بعد از نزول سوره مائده است، پس آیه وضوء در سوره مائده که دلالت بر شستن پاها می‌کند ناسخ مسح خفین نمی‌شود، بلکه مراد از آن برای غیر صاحب خف خواهد بود که واجب است پاها را بشوید.

و اما برای صاحب خف (برابر شرایط) آنچه فرض است مسح بر خفین است (یعنی اگر مسح نکرد اشکال ندارد). نووی و دیگران گفته‌اند: کسانی که مورد اعتبار هستند و سخن ایشان جای اعتماد است اجماع دارند بر این که مسح بر خفین در سفر و در غیر سفر بر ای نیاز یا غیر نیاز حتی برای زن خانه داری که پیوسته در خانه است و برای بیماری که زمین گیر شده و راه نمی‌رود جایز است، و خدا بهتر می‌داند. حسن بصری گفت: هفتاد نفر از یاران پیامبر برایم نقل کرده‌اند که پیامبر بر خفین خود مسح می‌کرد. مردان بسیار و خارج از شمار از اصحاب پیامبر مسح بر خفین را از وی روایت کرده‌اند.

شرط مسح بر خفین

به دو شرط مسح بر خفین جایز است:

1. خفین را تمام و کمال و بعد از طهارت و پاکی کامل پوشیده باشد. اگر یک پای را شست سپس یک خف را پوشید و بعد پای دیگر را شست و خف دیگر را پوشید، در این حال بعد از باطل شدن وضو و در وضوی بعدی مسح بر خفین به جای شستن پاها جایز نیست، چون مغیره گفت: آب وضو بر دست پیامبر می‌ریختم و چون وقت آن رسید که پاهایش را بشوید خم شدم که خفین او را در آورم گفت: «دَعهُما فَإِنّیْ أَدْخَلْتُهُما وَهُما طاهِرتانِ». (رواه الشيخان).

«آن‌ها را بحال خود بگذار چون من آن‌ها را به پاکی پوشیدم و وقتی که آن‌ها را پوشیدم پاک بودند».

امام شافعی روایت کرده است از مغیره که او به پیامبر گفت: آیا بر خفین مسح کنم؟ پیامبر گفت: «نَعَمْ إِذا أَدْخَلتَهُما طاهِرَتَینِ».

«آری، هرگاه آن‌ها را به پاکی بپوشی».

1. خف باید صلاحیت و شایستگی مسح کردن را داشته باشد که برای این امر چند چیز لازم است:

الف- خف باید محل شستن فرض پاها را بپوشاند اگر کوتاه تر از محل فرض باشد مسح جایز نیست، چون در این صورت آن قسمت که پیدا است فرض است شسته شود و آن قسمت که پوشیده شده واجب است مسح شود و هیچکس به جمع هر دو یعنی مسح و شستن رأی نداده است، پس غلبه با غسل و شستن است چون آن اصل می‌باشد.

ب- خف باید به قدری محکم باشد که بتوان با آن راه رفت بدان مقدار که مسافر نیاز دارد در وقت فرود آمدن و کوچ کردن، چون مسح رخصتی است برای نیاز به پوشیدن آن به گونه‌ای که بتوان بر آن راه رفت و رفت و آمد کرد، و حداقل راه رفتن به آن‌ها سه میل است که غزالی چنین گفته است، و شیخ ابو محمد آن را به مسافت نماز قصر تعیین کرده است و معتمد آنست.

و اما خفی که نتوان آن مقدار راه بدان رفت، بدان جهت که نازک و ضعیف است مانند خفی که از پارچه‌های نازک و امثال آن ساخته شده مانند جورابی که مانع نفوذ آب نیست، یا بدان جهت که سخت است مانند خفی که از آهن ساخته شده یا از امثال آن در اینگونه خفها مسح جایز نیست.

ج- خفین بگونه ای باشند که مانع نفوذ آب باشند پس اگر مانع نفوذ آب نباشند بنا به قول راجح مسح بر آن‌ها جایز نیست، چون غالباً خفین به آنهایی اطلاق می‌شود که مانع نفوذ آب باشند، و خفی که درنصوص آمده است بر آن حمل می‌شود.

د-خفین باید پاک باشند تا بتوان بر آن‌ها مسح کرد چون ناپاکی مانع آن است که با آن‌ها نماز خوانده شود پس بر خف ناپاک مسح جایز نیست.

مدتی که مسح بر خفین جایز است

کسی که در سفر نیست فقط یک شب و روز بر خفین مسح کند، (بعد از یک شبانه روز به هنگام وضو باید آن‌ها را در بیاورد و مجددا اگر با شرایط سابق آن‌ها را پوشید باز همان مدت می‌توان مسح کند) و برای مسافر این مدت سه شبانه روز است چون در حدیث ابوبکره آمده است که پیامبر گفت: «رَخَّصَ لِلْمُسَافِرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيُهِنَّ ، وَلِلْمُقِيمِ يَوْمًا وَلَيْلَةً، إذَا تَطَهَّرَ فَلَبِسَ خُفَّيْهِ أَنْ يَمْسَحَ عَلَيْهِمَا». (رواه ابن خزیمه وابن حبان فی صحيحهما).

«پیامبر برای مسافر سه شبانه روز و برای غیر مسافر یک شبانه روز رخصت و اجازه داد که اگر طهارت گرفت و خفین را به پاکی پوشید در وضوی بعدی بر آن‌ها مسح کند، به جای شستن پاها».

به روایت از صفوان بن عسال آمده است که گفت:

«کانَ رَسُولُ اللهِ یَأمُرُنا إِذَا كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنْ لا نَنْزِعَ خِفَافَنَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهُنَّ مِنْ بَوْلٍ، وَلا نَوْمٍ، وَلا غَائِطٍ، إِلا مِنْ جَنَابَةٍ». (رواه النسائی والترمذی).

«وقتی که در سفر می‌بودیم پیامبر به ما امر می‌کرد تا سه شبانه روز خفین خود را در نیاوریم مگر به خاطر غسل جنابت، و لیکن برای ادرار و مدفوع و خواب (یعنی برای تجدید وضو بعد از آن‌ها) آن‌ها را از پای در نمی‌آوردیم».

و شرط است که سفر برای ارتکاب معصیت و گناه نباشد، وإلا بنابر قول راجح مدت مسح او مسح مقیم و غیر مسافر است.

آغاز مدت مسح بعد از پوشیدن خفین

مدت مسح از زمان حدث و بی‌وضویی بعد از پوشیدن خفین آغاز می‌شود نه از وقت پوشیدن آن‌ها، چون مسح خود عبادتی است دارای وقت معین پس وقت آن از زمان جواز آن شروع می‌شود مانند نماز. داود ظاهری گفته است: مدت آن از زمان پوشیدن شروع می‌شود. نووی گفته است: مختار سخن داود ظاهری است، چون مقتضای احادیث صحيح در این مورد چنین است. پس اگر کسی در حال مسافرت مسح کرد و سپس سفرش تمام شد، یا در حال حاضر و غیر مسافرت مسح کرد سپس به سفر رفت، باید مدت مسح غیر مسافر را در هر دو حال به پایان ببرد، چون مسح عبادتست و سفر و حضر در آن با هم جمع شده که غلبه با حکم حضر است نه سفر. همان گونه که اگر نماز را در حال حضر و غیر مسافرت شروع کند سپس به مسافرت برود برای او جایز نیست نماز قصر و شکسته بخواند به جهت تغلیب حضر بر سفر (وقت نماز فرا رسیده است و او نمازش را نخوانده است سپس هنوز وقت نماز باقی است به سفر می‌رود در این حال باید نماز را کامل بخواند). اگر مسافری شک کرد در این که مسح در حضر یا در سفر صورت گرفته است، بر مبنای حضر اقدام می‌کند چون حضر اصل است.

چگونگی و کیفیت مسح بر خفین

حداقل مسح آنست که نام مسح بر آن اطلاق گردد از قسمت فوقانی خف. چون در حدیث مغیره آمده است: «رَأَیتُ رَسُولَ اللهِ یَمسَحُ عَلی ظاهِرِ الخُفَّینِ». (رواه أحمد وأبوداود والترمذی).

«پیامبر را دیدم که قسمت ظاهری خفین را مسح می‌کرد».

مسح کامل خفین آنست که بالا و پایین خفین را مسح کرد چون مغیره بن شعبه گفت:

«أَنَّ رَسُولَ اللّـَهِ صَلى الله عليه وسلم مَسَحَ أَعْلَى الْـخُفِّ وَأَسْفَلَهُ».

«پیامبر بالای خفین و باطن و پایین آن‌ها را مسح کرد».

کیفیت مسح بدینگونه است که دست چپ را زیر پاشنه و دست راست را بر پشت انگشتان پا بگذارد که دست را به طرف ساق پا تا آخر بکشد و دست چپ را به سوی انگشتان پا بکشد و انگشتان دست‌ها را باز نگه دارد.

آنچه مسح بر خفین را باطل می‌کند

مسح خفین با سه چیز باطل می‌شود:

1. بیرون آوردن هر دو خف یا یکی از پا، یا این که خف صلاحیت پوشیدن را نداشته باشد به علت پاره شدن یا نازک شدن که در آن صورت مسح کفایت نمی‌کند بلکه باید پاها را شست. یعنی کافی است در آن صورت تنها پاها را بشوید، اگر آن‌ها را در حال وضوی کامل و پاکی پوشیده بود، وإلا باید از نو وضو بگیرد.
2. انقضای مدت مسح یک شبانه روز برای غیر مسافر و سه شبانه روز برای مسافر که با گذشت آن مدت مسح باطل می‌شود و باید از نو آن‌ها را برابر شرایط پیش بپوشد، همان گونه که در حدیث صفوان آمده است.

هرگاه غسل برای صاحب خفین واجب گردد مسح باطل می‌گردد، به خاطر همین حدیث صفوان. اگر پایش در خف آلوده گردد و نتواند آن را در خف بشوید باید برای شستن پایش خف را در آورد و مسح باطل می‌گردد، و اگر بدون کندن خف بتواند آن را بشوید پایش را بشوید و مسح باطل نمی‌گردد.

تیمم

تیمم در لغت عرب به معنی قصد است. «یَمَّمَکَ فُلانٌ بالخیر». یعنی او قصد تو کرد به خیر. شاعر گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تیمَّمتُکم لما فقدتُ أُولی النُّهی |  | ومن لم یجد ماء تیمم بالتراب |

«چون خردمندان نیافتم تیمم و قصد شما کردم. آری هرکس نیابد با خاک تیمم می‌کند».

تیمم به معنی قصد استعمال شده است. و در اصطلاح شرع تیمم به معنی رساندن خاک پاک به صورت و دستان است با شرایط خاصی که گفته می‌شود.

دلیل جواز تیمم قرآن و سنت نبوی و اجماع امت است. خداوند گفت:

﴿فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُمۡ﴾ [النساء: 43].

«(هرگاه) آب (برای طهارت) نیافتید با خاک پاک تیمم کنید و (آن را) بر چهره و دستان خودتان بمالید و با آن مسح کنید».

یعنی اگر بیمار شدید و یا در سفر بودید و آب نیافتید تیمم کنید. ابن عباس م چنین گفته است. و پیامبر گفت:

«جُعِلَت لِیَ الأَرْضُ مَسْجِداً وَتُرْبَتُها طَهُوراً». (رواه مسلم).

«همه روی زمین برای من مسجد و جای عبادت می‌باشد و خاکش پاک و پاک کننده است».

ضابطه جواز تیمم: ضابطه و طریقه جواز تیمم و استفاده از آن، عجز و ناتوانی از استعمال آب است به طور حسی یا شرعی، و این عجر و ناتوانی اسباب و موجباتی دارد، از جمله مسافرت است که برای مسافر چهار حالت وجود دارد:

1. یقین کند که در پیرامون او آب نیست و در این حال نیازی به جستجو و طلب نمی‌باشد، چون در این حال جستجو عبث و بی‌فایده است.
2. احتمال وجود آب را در پیرامون خود بدهد که در این حال بر وی واجب است که جستجو و طلب کند. چون تیمم، طهارت هنگام ضرورت و ناچاری است و تا زمانی که امکان طهارت با آب باشد این ضرورت و ناچاری نیست.
3. این که یقین داشته باشد که پیرامون او آب وجود دارد، اگر آب در مسافت و فاصله ای باشد که مسافران برای چراندن چهارپایان یا جمع آوری هیزم در آنجاها پخش می‌شوند بر او واجب است که آب را جستجو کند و در طلب آن باشد و تیمم جایز نیست. و اگر آب در فاصله ای دور باشد که اگر در طلب و جستجوی آن باشد وقت می‌گذرد در این صورت تیمم می‌کند، چون در این صورت فاقد آب است و اگر انتظار کشیدن برای آب با خروج وقت واجب می‌بود دیگر هیچ وقت تیمم جایز نمی‌شد.
4. آب موجود باشد لیکن ازدحام مسافرین بگونه ای باشد که مانع رسیدن او به آب باشد قول راجح آنست که تیمم کند، چون به طور محسوس عاجز است و اعاده نماز هم لازم نیست.

یکی دیگر از اسباب تیمم بیماری است، و بیمار هم سه حالت دارد:

1. این که با استعمال آب خوف جان یا خوف از دست دادن عضوی یا خوف از دست دادن منفعت یک عضوی داشته باشد، که چنین بیماری تیمم می‌کند.
2. بیمار خوف افزایش بیماری و کثرت درد و رنج بیماری یا خوف پدید آمدن عیبی زشت مانند سیاه شدن عضو ظاهری چون صورت و غیر آن را داشته باشد که این نوع بیمار هم تیمم می‌کند بنابر قول راجح.
3. بیمار خوف زشت شدن اندک، مانند اثر آبله یا خوف سیاه شدن اندک یا خوف زشت شدن بسیار در غیر اندام‌های ظاهری داشته باشد که در این حال برایش تیمم جایز نیست.

بیمار می‌تواند بر شناخت و تجربه خویش در این که این بیماری مخوف است یا خیر، اگر تجربه داشته و آگاه باشد اعتماد کند. و می‌تواند به قول طبیب و پزشکان حاذق مسلمان بالغ عادل نیز اعتماد نماید. چون خداوند وضو را واجب کرده است از آن عدول نمی‌شود مگر به قول کسی که قول او مورد قبول است، و خداوند قول کافر و فاسق را لغو کرده است و قول یکنفر در این مورد اگر چه زن هم باشد قبول است.

شرایط صحّت تیمم

برای صحت تیمم شرایطی هست از جمله:

1. دخول وقت نماز، چون خداوند می‌گوید:

﴿إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا﴾ [المائدة: 6].

«هرگاه (خواستید نمازی بخوانید) و به نماز بایستید چهره‌هایتان را بشوئید.....با خاک پاک تیمم کنید».

و قیام به نماز و ایستادن برای نماز بعد از دخول وقت خواهد بود. وضو پیش از فرا رسیدن به وقت نماز جایز نیست، چون پیامبر چنین کرده است، و تیمم برای ظاهر آیه بر حال خود می‌ماند که تا وقت نماز فرا نرسیده باشد جایز نیست و چون پیامبر گفت:

«جُعِلَتْ لِیَ الأَرْضُ مَسْجِداً وَتُرابُها طَهُوْرا أَیْنَما أَدرَکَتْنِی الصَّلاةُ تَیَمَّمَتُ وَصَلَّیَتُ».  
 (رواه مسلم).

«زمین برای من جای سجده و عبادت قرار داده شده است هرجا باشد، و خاک برای من پاک کننده شده است، هرجا باشم وقت نماز فرا رسد و آب نباشد تیمم می‌کنم و همانجا نماز می‌خوانم».

از این حدیث بر می‌آید که اگر وقت نماز فرا نرسد تیمم واجب نمی‌شود، و به علاوه تیمم طهارت ضرورت و ناچاری است و پیش از فرا رسیدن وقت نماز ضرورتی بدان نیست.

1. در جستجوی و طلب آب باشد، چون خداوند فرموده است: اگر آب نیافتید تیمم کنید. خداوند بعد از نیافتن آب دستور تیمم داده است و نیافتن آب پس از طلب و جستجوی آن معلوم می‌شود. پس کسی که اراده تیمم کردن دارد باید شخصا در طلب آب باشد، و اگر اجازه دهد طلب دیگری هم به جای وی کفایت می‌کند اگر مورد اطمینان باشد. کیفیت طلب آب بدینگونه است که اول در کاروان خود دنبال آب بگردد چون ممکن است در میان کاروان آب باشد و او نداند.

اگر در میان کاروان آب نیافت و در جای دشت و همواری بود راست و چپ و جلو و عقب خود را برانداز کند، و این در حال و محلی است که سبزه و اجتماع پرندگان باشد. و اگر زمین هموار نباشد بلکه بلندی و پستی داشته و ناچار از جستجو و تفتیش باشد، اگر در جستجوی آب خوف جان یا مال خود داشته باشد این جستجو واجب نیست و تیمم برایش مباح است چون این خوف تیمم را مباح می‌کند.

واگر خوف جان و مال نداشته باشد باید تا جایی به دنبال آب برود که اگر از یاران و همسفرانش استمداد طلبید صدایش را بشنوند و فریادش بدانان برسد حتی اگر مشغول هم باشند. اگر رفیقانی با وی باشند از آنان سوال می‌کند: چه کسی آب دارد؟ و بر او واجب است که برای وضو و غسل آب بخرد مگر این که به بهای آب برای هزینه رفت و برگشت سفر نیاز داشته باشد.

و اگر بهای آب از قیمت معمولی و مثل خود در آن حال گران تر ولو اندک باشد به قول راجح بر او واجب نیست آب بخرد.

1. استعمال آب متعذر و دشوار باشد، مانند کسی که آب را می‌یابد و نمی‌تواند از آن استفاده کند، به علت بیماری یا خوف به جای ماندن از همسفرانش که دچار ضرر و زیان می‌شود یا این که به علت تشنگی بدان آب نیاز دارد یا همسفرانش یا حیوان محترمی در زمان حال یا آینده به علت تشنگی بدان نیاز دارند. اگر مردی بمیرد و آب داشته باشد و رفیقان و همسفرانش تشنه باشند آن آب را می‌نوشند، و او را به جای غسل تیمم می‌کنند و بهای آب را جزو میراث او قرار می‌دهند. کسی که تشنه باشد می‌تواند آب را به زور و قهر از همسفرش بگیرد اگر او خود بدان آب احتیاج نداشته باشد، ولی باید بهای آبی که بزور از وی گرفته است را بپردازد، لیکن اگر صاحب آب خود بدان احتیاج داشته باشد حلال نیست که آب را به زور از وی گرفت چون صاحب هر چیزی خود بیشتر استحقاق آن را دارد.
2. خاک تیمم باید پاک بوده و گرد و غباری داشته باشد که بر چهره و دستان بنشیند، چون خداوند می‌گوید: ﴿فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا﴾. «پس با خاک پاک [و نرم و غباردار] تیمم کنید».

که صعید طیب به معنی خاک پاک است، اگر چه لفظ (صعید) خاک و هر چه روی زمین و راه باشد همه را شامل می‌شود، ولی پیامبر این مجمل را بیان کرده و گفته است: «تراب و خاک تو را کفایت می‌کند اگر آب نباشد». و «روی زمین برایم محل سجده و عبادت و خاک زمین برایم پاک کننده قرار داده است».

پیامبر بعد از ذکر زمین، خاک را ذکر کرده است تا اشاره باشد به این که فقط خاک روی زمین برای تیمم و طهارت اختصاص دارد، و اگر طهارت به خاک اختصاص نداشت می‌فرمود: «زمین برایم محل سجده و پاک کننده قرار داده شده است». چون سخن پیامبر معنی قرآن را بیان می‌کند و تفسیر می‌نماید. و ابن عباس م گفت: مراد از (صعید) آن خاک کشاورزی است که گیاه را می‌رویاند. و ابن مسعود گفت: خاکی است که غبار داشته باشد. و امام شافعی که در لغت عرب سخن وی حجت است گفت: (صعید) هر خاکی است که غبار داشته باشد.

و شرط خاک غبار آلود آنست که پاک باشد. چون (طیب) در آیه تیمم به معنی پاک است، و (طیب) بر چیزی اطلاق می‌شود که نفس از آن لذت می‌برد و حلال و پاک باشد، و آنچه که با خاک تناسب دارد معنی اخیر یعنی (پاک) بودن می‌باشد. و این که در حدیث آمده بود که: (خاک آن پاک و پاک کننده است) بر آن دلالت دارد. به علاوه آب نجس برای وضو جایز نیست، پس در مورد بدل و عوض آب هم که خاک است اگر پاک نباشد جایز نیست.

فرایض تیمم

فرایض تیمم چهار چیز است:

1. نیت تیمم به خاطر حدیث نبوی: «به حقیقت آنچه به کارها اعتبار و جهت می‌بخشد نیت است». و چگونگی نیت تیمم آنست که نیت و قصد و اراده مباح شدن نماز کند و نیت رفع حدث کفایت نمی‌کند، چون حدث و بی‌وضویی او برطرف نمی‌شود. چون پیامبر به عمرو بن عاص گفت: «چگونه با یارانت نماز خواندی – پیشنمازشان شدی– و حال آنکه تو جنب بودی؟». اگر تیمم رفع حدث می‌کرد نمی‌گفت: «و تو جنب بودی». بلکه پیامبر با تیمم نماز را مباح کرد و طلب مباح بودن آن را کرد. پس تیمم کننده چون نیت مباح شدن نماز کند چهار دلالت دارد:

اول این که: نیت مباح شدن فرض و سنت را با هم کند که هر دو را مباح می‌کند و می‌تواند سنت را پیش و بعد از فرض ادا کند و در وقت نماز و خارج وقت نیز به انجام سنت مبادرت کند.

دوم این که: نیت مباح شدن نماز فرض کند، در این حالت نماز فرض و نماز سنت پیش از و بعد از فرض برایش مباح است، چون نماز سنت مندرج در نماز فرض است.

سوم این که: تنها نیت مباح شدن نماز سنت کند که بنا به قول راجح در این حالت خواندن نماز فرض برایش مباح نیست، چون نماز سنت تابع نماز فرض است و نماز فرض تابع نماز سنت نمی‌شود.

چهارم آنست که: تنها نیت مباح شدن نماز کند، و او حکم کسی را دارد که نیت نماز سنت کرده باشد، و حکم حالت سوم را دارد.

1. و
2. مسح کردن صورت رخسار و مسح کردن هر دو دست تا آرنج با خاک پاک. چون خدا می‌فرماید: ﴿فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم﴾ [المائدة: 6]. «چهره و دستان خود را مسح کنید».

بدیهی است که تیمم بدل و عوض وضو است، پس در تجدید اندام‌های وضو حکم آن را دارد، و بیان شد که در وضو شستن دستان تا آرنج‌ها بود پس در تیمم نیز چنین است. و چون پیامبر نیز عملا دستان را تا آرنج‌ها مسح کرده است. چون به روایت ابن عمر م پیامبر گفت:

«التَّيَمُّمُ ضَرْبَتَانِ: ضَرْبَةٌ لِلْوَجْهِ، وَضَرْبَةٌ لِلْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ». (رواه الحاکم وأثنی علیه).

«تیمم دوبار دست به خاک زدن است یک بار برای صورت و یک بار برای دستان تا آرنج‌ها».

و به قیاس بر وضو هم باید تا آرنج‌ها باشد چون بدل و عوض آنست. و در قول قدیم شافعی آمده است که مسح کف دستان تنها کفایت می‌کند، و به سخن پیامبر به عمار استدلال کرده است که گفت: «إنَّمَا يَكْفِيك أَنْ تَقُوْلَ بِيَدَيْك هَكَذَا ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ ضَرْبَةً وَاحِدَةً، ثُمَّ مَسَحَ الشِّمَالَ عَلَى الْيَمِينِ، وَظَاهِرَ كَفَّيْهِ وَوَجْهَهُ». (هو حدیث صحيح رواه الشيخان).

«ترا کفایت می‌کند که با زدن دستان به خاک چنین بگوئی، سپس دستان خود را یک بار به زمین زد سپس با دست چپ به دست راست و قسمت ظاهری هر دو کف دست و صورتش را مسح کرد».

و امام شافعی گفته است: هرگاه حدیثی صحيح باشد از آن پیروی کنید و آنست مذهب من (چه گفته باشم چه نگفته باشم) و حال آنکه این حدیث صحيح است. نووی گفته است که: این نظر (مسح کف دستان تنها) از نظر دلیل قویتر و به ظاهر سنت صحيح نزدیکتر است.

1. مراعات ترتیب است که تقدیم مسح صورت بر مسح دستان واجب است. چون تیمم طهارت است در دو عضو، پس شبیه به وضو است و در آوردن انگشتری واجب است، چون خاک و غبار به زیر آن نمی‌رود به خلاف وضو که در آوردن انگشتری در وضو واجب نیست اگر آب به زیر آن نفوذ کند.

سنت‌های تیمم

سنت‌های تیمم سه چیز است: تسمیه (بسم الله گفتن) وتقدیم دست راست بر دست چپ در مسح، و موالات و پشت سر هم انجام دادن اعمال تیمم. به علت همان دلایل که در مبحث وضو گذشت، و به قیاس بر وضو. و سنت است که از بالای چهره مسح صورت را آغاز کند، و غبار کف دستان را سبک گیرد، و در اولین دست زدن به خاک، انگشتان دست را باز و جدا از هم نماید، و بعد از مسح هر دو دست بین انگشتان دست‌ها خلال کند و تا مسح تمام نشود دست را از روی اندام مسح برندارد. چون بعضی آن را واجب می‌دانند که نباید دست بردارد تا تمام نشود.

آنچه که تیمم را باطل می‌کند

تیمم با سه چیز باطل می‌شود:

اول: نواقض وضو نواقض تیمم نیز هستند، چون تیمم طهارتی است که نماز را مباح می‌کند پس همچون وضو با حدث و بی‌وضویی باطل می‌شود.

دوم: دیدن آب در غیر وقت نماز، پس هرگاه تیمم کرد و پیش از وارد شدن در نماز آب را دید تیمم او باطل می‌گردد، چون پیامبر گفت:

«إِنَّ الصَّعِيدَ الطَّيِّبَ طَهُورُ الْـمُسْلِمِ وَإِنْ لَمْ يـَجِدْ الْمَاءَ عَشْرَ سِنِينَ فَإِذَا وَجَدَ الْمَاءَ فَلْيُمِسَّهُ بَشَرَتَهُ». (رواه أحمد والترمذی وصحّحه).

«خاک پاک برای مسلمان پاک کننده محسوب می‌شود اگر چه ده سال آب نیابد پس هرگاه که آب را یافت با آن خود را بشوید و پوست خود را با آن پاک کند».

اگر آب را دید و برای استعمال آن مانعی وجود داشت، مانند این که تشنگی بدان نیاز داشته باشد یا مانعی برای وصول به آن وجود داشته باشد، مانند وجود حیوان درنده ای در نزد آب یا وجود دشمن در آنجا و موانعی از این قبیل، در این صورت تیمم او باطل نمی‌شود، چون این چیزها مانع صحت تیمّم و نماز خواندنش نمی‌گردد، اما چنانچه در اثنای نماز آب را مشاهده کند، نه نمازش باطل می‌شود و نه تیمم او، چون با شروع نماز مقصود او حاصل شده است. همان گونه که اگر کسی شروع کرد به پرداختن کفاره روزه سپس برده ای می‌یابد، بر وی لازم نیست که برده را آزاد کند.

سوم که تیمم را باطل می‌کند: مرتد شدن و خارج شدن از اسلام است، چون ارتداد باطل کننده اعمال عبادتی و ضایع و تباه کننده پاداش است، و تیمم هم عبادت است پس باطل می‌شود.

مسح بر جبیره (تخته شکسته بندی، باند و پانسمان)

جبیره چیزی است که برای به هم پیوستن استخوان شکسته، بر عضو و اندام شکسته نهاده می‌شود، مانند چوبهای مخصوص و گچ و نوار مخصوص باند پیچی و پانسمانی که زخم را بدان می‌بندند و امثال آن‌ها. چنین شخصی گاهی نیازی به گذاشتن جبیره بر اندام بیمار و آسیب دیده ندارد و گاهی نیاز دارد، هرگاه به جبیره نیاز داشت یا می‌تواند به وقت طهارت آن را بردارد یا نمی‌تواند، اگر بتواند آن را بردارد واجب است که آن را بردارد و محل آسیب دیده و اندام سالم را بشوید، وإلا اگر محل آسیب دیده در اندام‌های وضو باشد باید به جای شستن آن اندام و به عوض آن تیمم کند، یعنی اندام سالم و آسیب دیده هر دو را می‌شوید و اگر شستن محل آسیب دیده ممکن نباشد فقط محل سالم را می‌شوید و به جای محل آسیب دیده تیمم می‌کند.

و اگر نتواند جبیره را بردارد مگر با تحمل ضرر، در آن صورت مکلف به برداشتن آن نیست، لیکن بر وی واجب است که قسمت سالم اندام را بشوید حتی زیر کناره‌های جبیره را اگر ممکن باشد سپس با دست خیس و تر شده با آب بر جبیره دست می‌کشد و مسح می‌کند و آنگاه بر آن تیمم می‌کند. چون در حدیث جابر آمده است که مردی مورد اصابت سنگی قرار گرفت که سر او را شکست، سپس او محتلم شد و از یاران خود سوال کرد آیا من می‌توانم به جای غسل تیمم کنم و رخصت تیمم دارم؟ گفتند: ما برای تو چنین رخصتی را نمی‌یابیم در حالیکه آب در دسترس تو هست و تو بر آن قادر هستی، آن شخص غسل کرد و مُرد، چون ما نزد پیامبر رسیدیم به وی خبر داده شده بود که گفت:

«قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللهُ، أَلَّا سَأَلوا إِذا لَم یَعْلَمُوا فَأِنَّما شِفاءُ العَیی السُّؤالُ إِنَّما کان َیَکفیهِ أَن یَتَمَمَّمَ وَیَعْصِبَ أَو یَعْصِرَ عَلی جُرْحِهِ ثُمَّ یَمْسَحَ عَلَیهِ وَیَغْسِلَ سائِرَ جَسَدِهِ». (رواه أبوداود و ابن ماجه والدار قطنی)

«او را کشتند خدا آنان را بکشد چرا وقتی که نمی‌دانستند سوال نکردند و نپرسیدند؟ به حقیقت درمان نادانی پرسیدن است، برای آن شخص سرشکسته کافی بود که تیمم کند و سرش را باند پیچی نماید و زخمش را محکم بندد سپس روی باند و جبیره مسح کند و باقی اندام‌های سالمش را بشوید».

اگر صاحب جبیره جنب باشد او مختار و مخیر است بین این که اول غسل کند سپس تیمم، یا اول تیمم کند سپس غسل. و اگر جنب نباشد و حدث اصغر و بی‌وضویی داشته باشد نباید از عضوی به عضو دیگر برود تا این که طهارت عضو اولی بوسیله تیمم تمام شود، چون در وضو مراعات ترتیب واجب است. و اگر تمام اندام‌های چهارگانه وضویش زخمی باشد، در این صورت یک تیمم برای همه آن‌ها کفایت می‌کند چون با سقوط غسل اندام‌ها ترتیب هم ساقط شده است. سپس باید به این نکته توجه می‌شود که پیش از گذاشتن جبیره باید محل آن پاک باشد، چون طهارت حدث اصغر و حدث اکبر ازاله و برطرف کردن ناپاکی است همان گونه که قبلا بیان شد هرگاه بدون پاک کردن محل آسیب جبیره نهاده باشد بعد از بهبودی و شفا باید نماز را قضا کند. و این وقتی است که به گذاشتن جبیره نیاز باشد، هرگاه نیازی به گذاشتن جبیره نباشد ولی از خیس شدن محل زخم ترس داشته باشد که ضرری ایجاد گردد به قدر امکان محل سالم را می‌شوید و بر او واجب است که تیمم کند و در آن هنگام مسح محل بیماری و جراحت واجب نیست.

تیمم برای هر نماز فریضه‌ای واجب است

قبلا مراتب نیت در تیمم را بیان کردیم و اینک دلایل آن را بیان می‌کنیم، قبلا دانستیم که با یک تیمم تنها یک نماز فریضه گزارده می‌شود و بهترین دلیل بر این ادعا، آیه وضو و تیمم است:

﴿إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ﴾ [المائدة: 6].

«هرگاه (اراده نماز خواندن کردید).....تا آخر آیه».

می بینیم که این آیه وضو و تیمم را برای هر نمازی واجب کرده است، و در آغاز اسلام چنین بود که می‌بایست برای هر نمازی وضو گرفت. سپس وضو از این ترتیب خارج شد چون پیامبر عملا با یک وضو بیش از یک نماز خواند:

«فَإِنَّهُ صَلَّی یَومَ الفَتحِ خَمسَ صَلَواتٍ بِوُضُوءٍ واحِدٍ» (حدیث صحيح رواه ابن عمر).

«او در روز فتح مکه پنج نماز فرض را با یک وضو به جای آورد».

پس تیمم به مقتضای آیه بر حال خود ماند. و ابن عباس م گفت:

«مِنَ السُّنَّةِ أَن لا یُصَلِّیَ بِالتِّیَمَّم إِلاَّ مَکتُوبَةً واحِدةً».

«سنت بر این بوده که جز یک نماز فریضه با یک تیمم خوانده نشود».

صحابی وقتی گفت: سنت چنین است، مقصود سنت و طریقه ای است که پیامبر بر آن بوده است. و به روایت بیهقی از ابن عمر م آمده است که او گفت:

«یَتَیَمَّمُ لِکُلِّ صَلاةٍ وَإِن لَمْ یُحْدِثْ». «باید برای هر نمازی شخص تیمم کند اگر چه بی‌وضویی و حدث برایش پیش نیامده باشد».

و با یک تیمم شخص می‌تواند هر اندازه که دلش بخواهد نمازهای سنت بخواند چون همه نمازهای سنت در حکم یک نماز هستند، به دلیل این که اگر برای یک رکعت تکبیرة التحریم گفت، می‌تواند تا یکصد رکعت آن را ادامه دهد و برعکس نیز، و چون تکلیف تیمم برای هر نماز سنت، آن چنان مشقت و رنج دارد که ممکن است به ترک نماز سنت بیانجامد و شریعت در آن تخفیف قایل شده است. برای اینکه کسی که می‌تواند نماز سنت را ایستاده بخواند می‌تواند آن را نشسته نیز بخواند و می‌تواند سواره و به غیر جهت قبله هم در سفر بخواند تا نماز سنت فراوان باشد و شخص در ادای آن خسته و بریده نشود و آن‌ها را ترک نکند. اگر جُنُب و یا بی‌وضو آبی یافت که کفایت او را نمی‌کرد بر او واجب است که آن را استعمال کند و برای باقی و به جای آن تیمم کند، چون آنچه که مقدور و ممکن است به سبب آنچه که مقدور و ممکن نیست، ساقط نمی‌شود.

و همچنین اگر کسی ناپاکی‌هائی داشت و آن قدر آب یافت که می‌توانست بعضی از آن‌ها را بدان بشوید بر او واجب است که آن قسمت‌ها را با آب بشوید. اگر کسی بی‌وضو یا جنب بود و بر بدن او نجاست و ناپاکی بود و مقداری آب داشت که تنها برای یکی از آن‌ها کفایت می‌کرد اول باید نجاست و ناپاکی را بشوید و برای وضو یا جنابت بدلی هست که تیمم است. اگر کسی نه آب یافت و نه خاک برای احترام وقت، نمازش را می‌خواند و بعد آن را اعاده می‌کند.

نجاست و ناپاکی و آلودگی

نجاست در زبان عربی عبارت است از هر چیزی که پلید باشد. و در اصطلاح شرع عبارت است از هرچیزی که خوردن آن به طور مطلق حرام باشد با وجود این که خوردن آن ممکن باشد و بتوان آن را خورد. و این حرمت به خاطر احترام آن چیز و به خاطر پلیدی و ناپاکی آن و به خاطر ضرر جسمی یا عقلی آن در حال اختیار نباشد. گفتیم: به طور مطلق حرام باشد، لذا شامل گیاهان سمی نمی‌شود چون خوردن مقدار اندک آن مباح است نه مقدار فراوان. گفتیم: خوردن آن ممکن باشد، پس شامل چیزهائی نمی‌شود که خوردن آن‌ها ممکن نیست، مانند سنگ و چوب و اشیائی که سخت هستند و خوردن آن‌ها ممکن نیست. و گفتیم: این حرمت به خاطر احترام آن چیز نباشد، پس شامل آدمی نمی‌شود. گفتیم: این حرمت به خاطر ضرر جسمی یا عقلی نباشد، پس شامل خاک نمی‌شود چون ضرر و زیان جسمی و عقلی دارد. گفتیم: این حرمت برای پلیدی و نفرت طبع نباشد، پس شامل چیزهائی از قبیل مخاط و آب بینی و غیر آن نمی‌شود که طبع از خوردن آن نفرت دارد. و گفتیم: در حال اختیار، تا حال اضطرار را شامل نشود مانند مردار که خوردن آن در حال ضرورت مباح است.

بعضی نجاست و ناپاکی را بدینگونه تعریف کرده‌اند: ناپاکی و پلیدی که مانع صحت و درستی نماز باشد، در جائی که رخصتی نباشد. بعضی دیگر نیز هر چیزی که طبع سلیم آن را زشت و پلید بداند و از آن نفرت داشته باشد و مردم از آن دوری کنند و لباس خود را چون بدان آلوده شود بشویند چون ادرار و مدفوع، آن را نجس و پلید و ناپاک می‌نامند.

حکم آنچه که از پیش و پس بیرون آید

بدان آنچه که از باطن موجود زنده بیرون آید و از آن جدا شود دو نوع است: اول چیزی که معده آن را به تحلیل نبرده و تغییر نداده است، مانند آب دهن و عرق و امثال آن‌ها که حکم آن از نظر پاکی و ناپاکی حکم حیوانی را دارد که از آن جدا شده است، پس اگر حیوان خود پاک باشد آن چیز پاک است و اگر حیوان ناپاک باشد آن چیز ناپاک است.

دوم چیزی که معده آن را به تحلیل برده و تغییر داده است، مانند ادرار و مدفوع و خون و قی. این‌ها همه وقتی از حیوانی جدا شوند که حلال گوشت نیست به اجماع همه علما نجس و ناپاکند، و از حیوانات حلال گوشت نیز به قیاس بر آن‌ها نجس و ناپاکند، چون این‌ها تغییر کرده و به تحلیل رفته و مورد نفرت طبعند. و برای نجاست و ناپاکی ادرار به حدیث اعرابی استدلال شده است که در مسجد النبی ادرار کرد و پیامبر دستور داد سطلی آب بر آن بریزند.

و همچنین بر حدیث مربوط به دو قبر که پیامبر از کنار آن‌ها گذشت و گفت: هر دو در عذاب هستند.

«وَأَمّا أَحَدُهُما فَکانَ لا یَستَبرِئُ مِنْ بَولِهِ» (رواه مسلم)

«و اما یکی از آن‌ها خود را از ادرار پاک نمی‌کرد».

و اما این که در روایت آمده است که پیامبر دستور داد به کسی که ادرار شتران را بنوشد این برای مداوا بود، و مداوا به نجس و ناپاک جایز است وقتی که چیزی پاک جای آن را نگیرد.

و اما این که پیامبر گفته است:

«لَم یَجعَلِ اللهُ شِفاءَ أُمَّتِی فِیما حَرُمَ عَلَیها».

«خداوند شفای امت مرا در چیزی قرار نداده است که بر وی حرام باشد».

گویند: تنها به شراب ارتباط دارد. و در روایتی آمده است که (آن خود درد است نه درمان». و اما دلیل نجاست مدفوع علاوه بر اجماع، سخن پیامبر است که گفت:

«إِنَّما تَغْسِلُ ثَوْبَکَ مِنَ البَوْلِ وَالغائِطِ وَالمَذِی وَالقَیئِ».

«بی‌گمان تو باید جامه‌ات را وقتی که با ادرار و مدفوع و مذی (ودی) و قی آلوده شد بشویی». (احمد و دارقطنی و بزار آن را روایت کرده‌اند). که این بر ناپاکی مذی و قی نیز دلالت می‌کند. مذی آبی است سفید و رقیق و لزج که به وقت مراوده‌های عاشقانه و نظر و نگاه کردن بیرون آید بدون شهوت، و اما دلیل نجاست و ناپاکی مدفوع حیوان آنست که چون برای استنجاء پیامبر دو سنگ و یک تکه مدفوع خشک حیوان آوردند، مدفوع خشک حیوان را دور انداخت و گفت: ناپاک است. و اما دلیل نجاست و ناپاکی «ودی» سخن عایشه ك است که گفت:

«وَأَمَّا الوَدِیُّ فَأِنَّهُ یَکُوْنُ بَعْدَ البَوْلِ فَیَغْسِلُ ذَکَرَهُ وَأُنثَیَیهِ وَیَتَوضَّأُ وَلا یَغْتَسِلُ». (رواه ابن المنذر).

«و اما ودی که بعد از ادرار کردن می‌آید شخص باید آلت و خایه هایش را بشوید و وضو بگیرد و لازم نیست که غسل کند».

ودی آب سفید تیره و غلیظی است که بعد از ادرار یا حمل چیزی سنگین از آلت بیرون آید.

و اما دلیل ناپاکی خون، سخن خدا است که می‌گوید:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ﴾ [المائدة: 3].

«گوشت مردار و خون بر شما حرام شده است».

و چون پیامبر خطاب به زنی گفت: «خونت را بشوی و نمازت را بگذار».

و در پاکی یا ناپاکی منی اختلاف است. برخی به ناپاکی آن رای داده و گفته‌اند: کلمه غسل در روایت آمده است:

«کانَ رَسُولُ اللهِ یَغسِلُ المنِیَّ ثُمَّ یَخرُجُ إِلَی الصَّلاةِ فِی ذلِکَ الثَّوبِ».

«پیامبر منی را می‌شست سپس با همان لباس برای نماز بیرون می‌رفت». و مذهب امام شافعی و اصحاب حدیث و گروهی فراوان از جمله: علی و سعد بن أبی وقاص و ابن عمر و عایشه بر آنست که آب منی پاک است، (و این صحيحترین دو روایت از احمد نیز می‌باشد که ابوداود بدان قائل است). و به سخن عایشه ك استدلال کرده‌اند:

«لَقَدْ رَأَيْتُنِى أَفْرُكُهُ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ اللهِ فَرْكًا فَيُصَلِّى فِيهِ».

«من خود لباس و جامه پیامبر را دیده ام که منی خشک شده بر آن بوده آن را با دست حک کرده و از بین برده ام بدون این که آن را بشویم و پیامبر در آن نماز می‌خواند».

و در روایت دیگر آمده است که:

«کانَتْ تَحُکَّ المنِیَّ مِنْ ثَوْبِ رَسُول اللهِ ثُمَّ یُصَلِّی فِیهِ». (متفق علیه).

«منی خشک شده بر جامه پیامبر را می‌کند، و ایشان در همان لباس نماز می‌خواند».

این روایت متفق علیه اصحاب صحاح است. اگر منی نجس و ناپاک بود پاک کردن آن با دست کفایت نمی‌کرد. پس روایتی که در آن غسل جامه از منی آمده است بر مندوب و مستحب بودن و اختیار نظافت حمل می‌شود، آن وقت بین دلایل تعارضی پیش نمی‌آید. و بین منی مرد و زن فرقی نیست. و اما منی غیر آدمی تابع حیوان است که اگر حیوان ناپاک باشد منی آن هم ناپاک است واگر حیوان پاک باشد منی آن هم پاک است.

شستن نجاست و ناپاکی

شستن ناپاکی واجب است چون بدان امر شده است، و اما کیفیت و چگونگی آن بدین قرار است: اگر نجاست و ناپاکی محسوس باشد و به چشم دیده شود باید به گونه‌ای شسته شود که اصل جرم نجاست و طعم و رنگ و بوی آن برطرف شود، که اگر طعم آن باقی بماند آن محل آلوده شده پاک نشده است، واگر رنگ نجاست باقی باشد و از بین بردن آن دشوار نباشد باز هم محل آلوده شده پاک نشده است، و اگر رنگ نجاست باقی باشد و از بین بردن آن دشوار باشد مانند خون حیض و امثال آن چون سخت است، محل پاک شده است، و اگر بوی نجاست به سختی از بین برود مانند بوی شراب با شستن محل اصابت پاک می‌شود و ماندن بوی اشکالی ندارد.

و اما نجاست و ناپاکی که به چشم دیده نمی‌شود مانند مایعات ناپاکی که رنگ ندارند، واجب است برای از بین بردن ناپاکی آن‌ها از شستن و سائیدن و مالیدن با دست استفاده شود، مگر ادرار بچه و کودک پسر که هنوز طعام و خوراک نخورده و جز شیر چیزی دیگر ننوشیده است که در آن پاشیدن آب به گونه‌ای که جای آلوده شده را بپوشاند و آب بر ادرار غلبه کند کافی است خواه آب جاری گردد یا جاری نگردد.

لیکن ادرار بچه و کودک دختر حتما باید شسته شود، و دلیل فرق بین ادرار و کودکی که پسر است با ادرار کودکی که دختر است حدیث عایشه ك است که گفت:

«أُتِیَ بِصَبِیٍّ یَرْضَعُ فَبالَ فِی حِجْرِهِ فَدَعا بِماءٍ فَصَبَّهُ عَلَیهِ وَلَم یَغْسِلهُ». وفي روایة: «فَنَضَحَهُ عَلَیهِ وَلَم یَغْسِلهُ».

«کودک پسر شیرخواره‌ای را نزد پیامبر آوردند که در آغوش پیامبر کودک خود را خیس کرد و شاشید، پیامبر آب خواست و روی آن ریخت و آن را نشست» و در روایتی آمده است که: «بر آن آب پاشید و آن را نشست».

و این روایت‌ها همگی صحيح می‌باشند. و در روایت ترمذی آمده است که جای ادرار پسر را آب می‌پاشند و جای ادرار دختر را می‌شویند. به روایت از علی ابن ابی طالب پیامبر گفت:

«بَوْلُ الغُلامِ یُنْضَحُ عَلَیهِ وَبَوْلُ الجارِیَةِ یُغْسَل». (رواه أحمد).

«جای ادرار پسر آب پاشیده و جای ادرار دختر شسته می‌شود».

اما اگر کودک به عنوان تغذیه خوراک بخورد بدون خلاف ادرار او باید شسته شود. بدین جهت در ادرار کودک پسر تخفیف داده شده نه در دختر، چون مردم بیشتر به پسران تعلق خاطر دارند و آن‌ها را در آغوش می‌گیرند و بر می‌دارند، و این تخفیف داده شده تا دشواری پیش نیاید، و در دختران بدین شکل نیست لذا شستن بر حال خود برقرار است.

حکم جانور و حیوانی که در مایع می‌افتد و می‌میرد

هرگاه جانوری در ظرفی افتد که در آن مایعی مانند آب یا روغن یا طعام باشد و حیوان بمیرد، اگر جانور خون جاری داشته باشد مایع داخل ظرف نجس و آلوده می‌شود چون هنگامی که درباره موشی که در روغن مرده بود از پیامبر سوال شد گفت:

«إِنْ کانَ جامِداً فَأَلْقُوها وَحَوْلَها، وَإِنْ کانَ مائِعاً فَأَریْقُوهُ». (رواه البخاری).

«اگر روغن منجمد باشد موش مرده و پیرامون آن را دور بریزید، و اگر روغن مایع باشد تمام آن را بریزید».

و در روایتی آمده است:

«أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا وَكُلُوا سَمْنَكُمْ». (رواه البخاری).

«آن را دور اندازید و روغنتان را بخورید».

امر به ریختن آن دلیل به آلودگی و ناپاکی آنست. و مذهب جمهور بر اینست، و گروهی از جمله زهری و اوزاعی با این رای جمهور مخالفت کرده و گفته‌اند: مایعی که با ملاقات نجاست تغییر کرده ناپاک است، و این مذهب ابن عباس م و ابن مسعود و بخاری است، (و آن صحيح است).

اما اگر حیوان مرده خون جاری نداشته باشد، مانند مگس و پشه و کژدم و جعل و سوسک و جیرجیرک و مورچه و امثال آن‌ها مایع با مردن این گونه جانوران در آن ناپاک و نجس نمی‌شود ، چون پیامبر گفت:

«إِذَا سَقَطَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ كُلَّهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ دَاءً، وَفِي الآخَرِ شِفَاءً». (رواه البخاری وابوداود وابن خزیمه وابن حبان).

«هرگاه مگس در نوشیدنی شما افتاد آن را به تمامی غرق کنید و در نوشیدنی فرو برید و آنگاه آن را بیرون آورید، چون در یکی از بالهای آن درد و در دیگری شفاء و درمان است».

این که پیامبر دستور داد آن را غرق کنند و فرو برند که گاهی به مرگ آن منجر می‌شود دلیل بر آنست که مایع با مرگ آن نجس نمی‌شود، وإلا پیامبر بدان دستور نمی‌داد، به علاوه حفظ ظروف از این جانوران دشوار و شاق است لذا نجاست و ناپاکی آن‌ها عفو شده است.

و این وقتی است که مایع با مردن این جانوران در آن تغییر نکرده باشد، و هرگاه مایع با کثرت مرده این جانوران تغییر کرده باشد ناپاک و نجس می‌شود. و بدان و آگاه باش نجاستی که با چشم دیده نمی‌شود به علت اندکی آن، مانند قطره کوچک ادرار و چیزی که به پای مگس چسبیده و نجس است بنا به قول راجح حکم مردار بدون خون را دارد و مایع با آن نجس نمی‌شود. و نووی بر این رأی می‌باشد چون به حقیقت پرهیز از آن ممکن نیست و حکم خون کک را دارد.

حکم حیوان زنده

اصل در حیوانات برآنست که همه پاکند چون برای منفعت و استفاده کنندگان خدا آفریده شده‌اند و انتفاع و استفاده کامل از آن‌ها وقتی حاصل می‌شود که پاک باشند، و با حدیثی که درباره گربه روایت شده است بر آن استدلال گردیده که پیامبر گفت: «إِنَّهَا لَيْسَتْ بِنَجَسٍ، آن‌ها مِنَ الطَّوَّافِينَ عَلَيْكُمْ وَالطَّوَّافَاتِ». (رواه الخمسة).

«گربه ناپاک نیست چون گربه‌ها فراوان پیش شما رفت و آمد می‌کنند».

مگر سگ و خوک که از حیوانات استثناء شده هستند و ذاتاً ناپاکند. اما دلیل ناپاکی سگ حدیثی است که پیامبر گفت:

«طُهُورُ إِناءِ أَحَدِکُمْ إِذا وَلَغَ فِیهِ الکَلْبُ أَنْ یَغْسِلَ سَبْعَ مَرّاتٍ أُولاهُنَّ بِالتُّرابِ». (رواه أحمد ومسلم) «هرگاه سگ به ظروف شما دهن زد یا لیسید پاکی آن‌ها با هفت مرتبه شستن است که دفعه اول باید با خاک باشد».

پیامبر گفت: «طهور...» یعنی پاک گردانیدن.. بدیهی است پاک کردن و تطهیر نمودن از نجاست و آلودگی و ناپاکی خواهد بود.

و طهارت یا به علت بی‌وضوئی یا نجاست و یا کرامت و احترام است، و معلوم است که ظروف، بی‌وضوئی و کرامت ندارند. پس نجس می‌شوند که امر به طهارت آن‌ها در آن حال می‌شود. حال که نجاست و ناپاکی دهان سگ که پاکترین اندام آنست ثابت شد بقیه اندام‌هایش به طریقی اولی ناپاک است.

و اما ناپاکی خوک بدین دلیل است که حال آن از سگ بدتر است. و ماوردی به قول خدا استدلال کرده است.

﴿أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ﴾ [الأنعام: 145].

«یا گوشت خوک به حقیقت او رجس است». مقصود از رجس در آیه همان نجاست و ناپاکی است.

حکم حیوان مردار

حیوانات مردار و لاشه آن‌ها همه ناپاک و نجسند. چون خداوند می‌گوید:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ﴾ [المائدة: 3].

«خوردن مردار بر شما حرام شده است».

حرام کردن چیزی که نه دارای احترام است و نه ضرر و زیانی در خوردن آن هست، دلیل نجاست و ناپاکی آنست. چون حرام بودن اشیاء یا به علت احترام یا به علت ضرر و زیان یا به علت نجاست و ناپاکی است، بدیهی است که مردار و لاشه حیوان مردار دارای احترام نیست و در خوردن آن زیان و ضرری نیست، چون به وقت ضرورت به خوردن آن امر شده است پس دلیل حرمت مردار ناپاک بودن آن است.

مردار در اصطلاح شرع یعنی حیوانی که بدون ذبح شرعی جان داده باشد، و ذبیحه اهل کتاب، و حیوانی که به وسیله آن‌ها سر بریده شده، و مرده حیوانی که حلال گوشت نیست اگر چه ذبح هم شده باشد حکم میته و مردار دارد. مردار ماهی و ملخ و انسان مستثنی است و ناپاک نیست، اما ماهی به دلیل سخن پیامبر که گفت:

«هُوَ الطَّهُورُ مائُهُ اَلـحِلُّ مَیتَتُهُ» (رواه الخمسة). «آب دریا و مردار آن پاک است».

و اما ملخ به دلیل گفته پیامبر که گفت:

«أُحِلَّت لَنا مَیتَتَانِ: السَّمَکُ وَالجَرادُ» (رواه ابن ماجه بسند ضعیفٍ).

«خوردن دو مردار برای ما حلال شده است ماهی و ملخ».

و اما پاکی نعش و جسد انسان مرده به دلیل سخن خدا :

﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70].

«به حقیقت بنی آدم را مکرم گرداندیم».

چیزی که محترم و مکرم باشد اقتضا دارد که پاک باشد و به ناپاکی آن حکم نشود خواه این انسان مرده مسلمان یا کافر باشد پاک است، و اما این که خداوند گفت:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ﴾ [التوبة: 28].

«به حقیقت مشرکان نجس و ناپاکند».

مراد نجاست و ناپاکی عقیده آن‌ها است، یا مراد آنست همان گونه که پرهیز از نجاست لازم است از مشرکان نیز پرهیز لازم است و مقصود نجاست بدنی نیست. چون اگر بدن مشرک نجس می‌بود واجب می‌شد که غاسل و مرده شوی آن هر جا را که با بدن او اصابت کند بشوید، و به علاوه اگر جسد مشرک ناپاک بود به غسل جسد مرده آن امر نمی‌شد مانند دیگر چیزهای نجس و ناپاک که شسته نمی‌شوند، (زیرا نجس تر می‌شود). و این اعتراض پذیرفته نیست که اگر طاهر بود به غسل جسد مرده امر نمی‌شد مانند دیگر چیزهای پاک، زیرا شستن پاک نیز معروف و معمول است، مانند کسی که جنب است که غسل او را واجب است اگر چه طاهر است، ولی هیچ چیزی که ناپاک باشد شستن آن معهود نیست. و همچنین جنین مرده نیز مستثنی است، وقتی که مادرش ذبح می‌شود آن نیز پاک و حلال می‌باشد چون ذبح و سر بریدن مادرش به منزله ذبح آن است.

تطهیر و پاک کردن سگ و خوک

هرگاه سگ و خوک به ظروفی دهن بزنند باید هفت مرتبه با آب شسته شوند که مرتبه اول باید آب گل آلود باشد. اما سگ به دلیل سخن پیامبر که گفت:

«إِذَا وَلَغَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيُرِقْهُ، ثُمَّ لْيَغْسِلْه سَبْعَ مَرَّاتٍ».

«هرگاه سگ به ظروف یکی از شما دهن زد (یا لیسید) آن را تمییز کند و چیزی که در آن است را بریزد، و سپس هفت مرتبه با آب آن را بشوید». (مسلم آن را روایت کرده است). در روایت دیگری:

«إِذا وَلَغَ الکَلبُ فِی إِناءِ أَحَدِکُمْ فَاغْسِلُوهُ سَبْعَ مَرّاتٍ أُولاَهُنَّ بِالتُّرابِ». (رواه مسلم).

«هرگاه سگ به ظروف یکی از شما دهن زد آن ظرف را هفت بار با آب بشوئید که بار اول با آب گِل آلود باشد».

و در روایت ترمذی «اولین مرتبه یا یکی از آن‌ها آب گِل آلود باشد» هرگاه شستن جای دهن سگ و محل آب دهنش واجب باشد که شریفترین فضلات آنست، شستن چیزی که به ادرار و مدفوع و عرق آن و امثال آن‌ها تماس پیدا کند به طریق اولی واجب است.

و حدیث دلالت دارد بر آنکه هر چیزی را که سگ دهن بزند ناپاک و نجس می‌شود، چون ریختن محتوای ظرف اضاعه مال است و ما از اضاعه مال نهی شده ایم. اگر چیزی که در داخل ظرف است و سگ بدان دهن زده است پاک می‌بود پیامبر به ریختن آن دستور نمی‌داد پس نجس می‌شود.

واما خوک به قیاس بر سگ نجس و ناپاک است، چون آنهم مانند سگ نجس العین می‌باشد بلکه ناپاکتر از سگ است، چون نگه داری خوک به دلیل پلیدی و ناپاکی به هیچ وجه جایز نیست، ولی تحت شرایطی نگه داری سگ اشکال ندارد. برخی گفته‌اند: چیزی که به وسیله خوک نجس شده باشد مانند دیگر نجاسات یک بار شستن آن کافی است، و درباره سگ بدین جهت سخت گیری شده است چون عربها به مخالطت سگ بسیار عادت داشتند و آن را نگه داری می‌کردند و این سخت گیری شده است تا از غذا خوردن با سگ پرهیز کنند و از آن نفرت داشته باشند. نووی در شرح مهذب گفته است: قول راجح از نظر دلیل آنست که چیزی را که خوک نجس کرده باشد یک بار شستنش کافی باشد بدون شستن با آب گِل آلود. و اکثر علمایی که به ناپاکی خوک رای داده‌اند این را گفته‌اند. چون اصل آنست تا شرع به وجوب چیزی وارد نباشد، واجب نباشد بویژه در این مساله که مبنی بر تعبد است. برای گل آلود کردن آب ماسه نرم کافی است به قیاس این که در تیمم به جای خاک غبارآلود کفایت می‌کند.

شراب چون به سرکه مبدل گردد پاک می‌شود

تطهیر و پاک کردن اشیای نجس شده و ناپاک گاهی با شستن و گاه با دباغت و گاهی با خاک صورت می‌گیرد که قبلا گفته شد و گاهی با تغییر صورت دادن و تغییر حالت دادن صورت می‌پذیرد مانند تغییر حالت شراب به سرکه.

پس هرگاه شراب، خود بخود و بدون دخالت در آن تبدیل به سرکه شد پاک می‌گردد، چون نجاست و ناپاکی شراب به خاطر آنست که مست می‌کند و مستی آور است و بدان جهت حرام است، و هرگاه به سرکه تبدیل شود این وصف و حالت را از دست می‌دهد. نووی در شرح مسلم گفته است: علما اجماع دارند بر آنکه شراب هرگاه خود بخود سرکه تبدیل شد و تغییر حالت داد پاک می‌شود، و هرگاه با انداختن چیزی در آن از قبیل سیر و خمیر و امثال آن‌ها تبدیل به سرکه شد پاک نمی‌گردد. واستدلال کرده است به این که از پیامبر سوال شد:

سُئِلَ عَنِ الـْخَمْرِ تُتَّخَذُ خَلاًّ فَقَالَ: «لاَ». (رواه مسلم).

«آیا جایز است شراب را به سرکه تبدیل کرد؟ گفت: نخیر».

پیامبر نهی کرد از این که چیزی در شراب اندازند تا به سرکه مبدل گردد. و باز بر حرام بودن تبدیل کردن شراب به سرکه استدلال کرده است به این که چون طلحه اسلام آورد مقداری شراب یتیمان نزد او بود گفت: ای رسول الله آیا می‌توانم آن را به سرکه مبدل سازم؟ پیامبر گفت: خیر! و او را از تبدیل کردن به سرکه نهی کرد.

فرق شرابی که خود به خود به سرکه مبدل شود با شرابی که با انداختن چیزی در آن به سرکه تبدیل شود این است، که آن چیز را که در شراب می‌اندازند به وسیله شراب نجس و ناپاک می‌شود و چون شراب سرکه تبدیل شد، سرکه مبدل از شراب به وسیله آن چیزی که قبلا در شراب انداخته شده بود و نجس العین گردیده نجس و ناپاک می‌شود و به هیچ وجه پاک نمی‌گردد.

و این وقتی است که آن جسم انداخته شده تا زمان تبدیل شدن شراب به سرکه در آن بماند، ولی اگر پیش از تبدیل شدن شراب به سرکه آن جسم انداخته شده را بیرون آورده باشند اگر چه لحظه ای پیش از آن باشد، سرکه نجس و ناپاک نمی‌شود بلکه پاک است.

بعضی از نجاسات و ناپاکی‌ها مورد عفو واقع شده اند

نجاستهایی که مورد عفو واقع شده و مستنثی گردیده‌اند و از آن‌ها چشم پوشی شده است:

1. گِل خیابان که یقینا نجس و ناپاک است به علت دشواری پرهیز از آن مورد عفو است و از آن چشم پوشی شده.
2. چیزهای اندکی که چشم سالم آن‌ها را نمی‌بیند، از قبیل قطرات و ذرات ریز و اندک ادرار و شراب و چیزهای نجس اندکی که پای مگس و مورچه و جیرجیرک بدان آلوده شده است.
3. خون ککها اگر چه فراوان هم باشد و هم چنین فضله پرندگان در مساجد.
4. موی اندک نجس از غیر سگ و خوک و موی فراوان حیوان مرکب.
5. دود و غبار اشیاء نجس که باد می‌آورد.
6. حیوانی که سوراخ و مجرای بدنش نجس و آلوده باشد چون در آب افتد به علت مشقت از آن عفو شده است.
7. خون باقیمانده بر گوشت و استخوان.
8. هرگاه دهان حیوانی که پاک است نجس و آلوده شود، مانند گربه و امثال آن سپس ناپدید شده و ممکن باشد که به محل دارای آب فراوان رفته باشد سپس از چیز پاکی نوشیده باشد آن را ناپاک و نجس نمی‌کند.
9. طناب لباس که لباس نجس و ناپاک را بر آن پهن کرده باشند سپس به وسیله آفتاب یا باد خشک شده و لباس پاک را بر آن پهن کنند برأی حنفیه ناپاک نمی‌شود.
10. اگر چیزی روی کسی ریخته شد و نمی‌دانست چیست، آیا آب است یا ادرار؟ بر وی واجب نیست که سوال کند چه بود؟ چون روایت شده است که عمر خطاب روزی از محلی می‌گذشت و چیزی از ناودان بر وی ریخته شد و کسی با وی بود که گفت: ای صاحب ناودان این آب که ریختی پاک بود یا ناپاک؟ عمر خطاب گفت: به ما نگو که آب شما پاک بود یا خیر و رفت.
11. آب تاولهای بدن و جوشهای مختلف بدن اگر تغییر کرده باشد ناپاک است، وإلا عفو شده است.
12. حیوان نشخوار کننده که آنچه می‌خورد در معده‌اش نگه می‌دارد و انبار می‌کند سپس آن را مجددا به دهان بر می‌گرداند و از معده بیرون می‌آورد تا به خوبی آن را بجود و خرد کند، اگر چنین حیوانی از ظرفی آب نوشید و در حال نشخوار کردن بود آن ظرف و نیم خورده‌اش نجس نمی‌شود و به نجاست آن حکم نمی‌شود.

حیض و نفاس و استحاضه  
(قاعدگی و زایمان و دائم الحیض بودن)

حیض: حیض و قاعدگی عبارت است از خونی که بعد از بلوغ زن از آخرین نقطه رحم[[5]](#footnote-5) وی بیرون می‌آید بدون داشتن علت و بیماری بلکه به مقتضای طبیعت سالم و عادت ماهیانه این خون ریزی صورت می‌گیرد. بنابراین خون حیض غیر خون استحاضه است.

چون استحاضه خون بیماری است. حیض را نفاس نیز نامیده‌اند، چون پیامبر به عایشه ك گفت: «آیا در نفاس افتاده‌ای؟». و بدیهی است که حضرت عایشه ك بچه ای به دنیا نیاورده است پس مقصود از نفاس حیض است. و دلیل بر حیض آنست که خداوند گفت:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِ﴾ [البقرة: 222].

«(ای محمد) درباره حیض از تو می‌پرسند».

کلمه محیض در آیه به معنی حیض است، و در حدیث نیز آمده است:

«هذَا شَیْئٌ کَتَبَهُ اللهُ عَلی بَناتِ آدَمَ».

«این حیض چیزی است که خداوند بر دختران آدم فرض کرده است».

رنگ خون حیض

خون حیض دارای اوصاف زیر است:

1. دارای رنگ سیاه و تیره است، چون در حدیث فاطمه دختر ابوحبیش که دائم الحیض بود آمده است که: پیامبر به وی گفت: «إِذَا كَانَ دَمُ الـْحَيْضَةِ فَإِنَّهُ أَسْوَدُ يُعْرَفُ». (رواه أبو داود والنسائی وابن حبان).

«هرگاه موعد حیضت فرا رسد رنگ خون حیض سیاه است و دارای بوی مخصوص...».

(به روایت ابوداود و نسائی و ابن حبان و دارقطنی گفته است که: همه راویان آن موثوق به می‌باشند).

1. گاهی رنگ خون حیض قرمز است چون رنگ اصلی خون چنین است.
2. گاهی به صورت زرد آب و خونابه است که اندکی زردی روی آن را فرا می‌گیرد.
3. کدر و تیره که رنگ آن بین سفیدی و سیاهی است مانند آب کدر و تیره.

و اما آنچه که راجع به (قصه سفید) آمده است حیض شمرده نمی‌شود، چون مرجانه مولای عایشهك گفت: (زنان کاسه ای را پیش عایشه می‌فرستادند که در آن پنبه ای بود و اندکی رنگ آن زرد بود، و عایشه می‌گفت: شتاب نکنید تا قصه بیضاء را ببینید). قصه عبارت بود از یک تکه پارچه و پنبه که آن را استعمال می‌کردند تا ببینند که اثر خون حیض مانده است یا خیر که سفید بیرون می‌آمد و این علامت پاک شده از خون حیض بود.

ایام حیض و مدت آن

حداقل مدت حیض یک شبانه روز است به جهت استقراء و تحقیق از زنان متعددی که صورت گرفته است. این حداقل از امام علی ابن ابی طالب و شافعی روایت شده است که شافعی در بیشتر کتاب‌هایش بدان تصریح کرده است، و مدت غالب حیض شش یا هفت شبانه روز است، چون پیامبر خطاب به حمنة دختر جحش گفت:

«تَحِیضینَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً فِي عِلْمِ اللَّهِ ثُمَّ اغْتَسِلِي حَتَّى إِذَا رَأَيْتِ أَنَّكِ قَدْ طَهُرْتِ وَاسْتَيْقَنْتِ وَاسْتَنْقَأْتِ فَصَلِّي أَرْبَعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ ثَلاَثاً وَعِشْرِينَ لَيْلَةً وَأَيَّامَهَا وَصُومِي فَإِنَّ ذَلِكَ يُجْزِئُكِ وَكَذَلِكَ فَافْعَلِي فِي كُلِّ شَهْرٍٍ» (رواه أبوداود والترمذی).

«پس شش روز یا هفت روز را برای قاعدگی بگذار– خدا می‌داند– سپس غسل کن تا این که خیال می‌کنی که تو پاک شده ای و پاکیزه گشته‌ای، آن وقت تا مدت 24 شبانه روز یا مدت 23 شبانه روز نمازت را بخوان و روزه‌ات را بگیر، بی‌گمان این برای تو کافی است و به همین ترتیب در هر ماه رفتار کن».

یعنی ملازم حیض باش و احکام آن را انجام بده. در آنچه که خداوند از عادت زنان به تو یاد داده است از شش یا هفت روز که مراد عادت غالب زنان است، چون ممکن نیست که عادت همه زنان یکی و متفق باشد. و حداکثر مدت و ایام حیض و قاعدگی پانزده شبانه روز است، چون به تحقیق ثابت شده است. و از علی بن ابی طالب نیز روایت شده است. امام شافعی گفته است که: من زنانی را دیده ام که برایم اثبات رسانده‌اند که آنان همواره مدت دوران قاعدگی شان پانزده شبانه روز طول می‌کشیده است.

نفاس (دوران خون زایمان)

نفاس عبارت است از خونی که پس از زایمان و ولادت از زن بیرون می‌آید خواه بچه زنده به دنیا آید یا مرده. آن را بدان جهت نفاس نامیده‌اند چون پس از نفس کشیدن و راحت شدن از درد زائیدن بیرون می‌آید.

مدت خون نفاس

حداقل مدت جاری شدن خون نفاس ممکن است یک لحظه باشد، و با استقراء ثابت شده که حداکثر ایام خون نفاس شصت شبانه روز است. اوزاعی گفته است: زنی نزد ما است که دو ماه خون زایمان در خود می‌بیند. ربیعه استاد امام مالک گفت: من مردمانی دیده ام که می‌گفتند: حداکثر مدت خون نفاس شصت روز است. و دوران غالب و معمولی خون نفاس چهل روز است، چون ازعایشه ك روایت شده است که گفت:

«کانَتِ النُّفَسَّآءُ عَلی عَهْدِ رَسُوْلِ اللهِ تَقْعُدُ بَعْدَ نِفاسِها أَرْبَعِینَ یَوْماً». (رواه أبوداود والترمذی وصححه الحاکم).

«زنان در زمان پیامبر مدت چهل روز برای سپری کردن دوران بعد از زایمان و نفاس می‌نشستند».

و بعضی بدین حدیث استدلال کرده‌اند که حداکثر مدت نفاس چهل روز است، ولی آنچه مختار مذهب امام شافعی است آنست که حداکثر مدت نفاس شصت روز باشد، چون از طریق استقراء ثابت شده است. و در حدیث عایشه ك زیادت بر چهل روز نفی نشده است بلکه حمل بر غالب شده است، آن وقت بین استقراء و آن حدیث تعارضی پیش نمی‌آید.

حداقل مدت طهر و پاکی بین دو حیض

حداقل مدت طهر و پاکی بین دو دوره قاعدگی پانزده روز است، و حجت و دلیل آن استقراء و همه پرسی است. چون اگر حداکثر مدت حیض پانزده روز باشد لازم می‌آید که حداقل طهر و پاکی نیز چنین باشد، چون غالبا زنان در یک ماه یک بار پاکی و یک بار حیض خواهند داشت، و برای حداکثر پاکی مدتی تعیین نشده است چون هستند زنانی که اصلا قاعده نمی‌شوند. اما طهر و پاکی بین حیض و نفاس– بنابر آنکه زن حامله به قول اصح ممکن است قاعده بشود– گاهی کمتر از آن خواهد بود.

استحاضه

استحاضه عبارت است از خون ریزی مداوم از آلت تناسلی زن در غیر ایام حیض و نفاس.

پس هرگاه زنی بعد از حداکثر ایام حیض و نفاس خون ریزی وی قطع نشد مستحاضه (زن همیشه در حیض) نامیده می‌شود.

احوال مستحاضه:

اول: زنی که ایام حیضش شروع شده و دوران خون ریزی حیضش از غیر حیضش مشخص است و با هم فرق دارند، به گونه‌ای که در بعضی روزها خون ریزی فراوان دارد و در بعضی روزها خون ریزی اندک که این خون ریزی اندک به حساب استحاضه محسوب می‌شود، و روزهای خون ریزی فراوان خون حیض محسوب می‌گردد، مشروط بر آنکه دوران خونریزی فراوان از مدت حداقل ایام حیض کمتر و از حداکثر ایام حیض بیشتر نباشد.

دوم: زنی که ایام قاعدگیش بدون تمییز و فرق شروع می‌شود و در تمام دوران خون ریزیی که حالت و صفت دارد که در این صورت حداقل حیض (یک شبانه روز) برای وی مدت حیض در ماه محسوب شده و باقیمانده روزهای ماه (29روز) روزهای پاکی ماهانه‌اش به حساب می‌آید.

سوم: زنی که قبل از استحاضه شدن مدت و دوران قاعدگی مشخص و معین داشت، بدین معنی که قبلا دوران حیض و پاکیش مشخص بوده است و وقت و مقدار آن را بر طبق عادت می‌دانست و بین خون قاعدگی و غیر آن فرق می‌گذاشت، پس بدان عمل می‌کند و بر طبق آن عادت قبلی رفتار می‌نماید، و این عادت با یک بار هم ثابت می‌شود، (حتی اگر یک بار این حال را به خود دیده سپس مستحاضه شده است، بر طبق آن عمل می‌کند).

چهارم: زنی که خون ریزی همیشگی دارد و عادت به حیض دارد، ولی بین خون حیض و غیر حیض فرق نمی‌گذارد و خون را به یک صفت می‌بیند، ولی عادت ماهانه‌اش معلوم است، او باید برابر عادت ماهیانه قبلی خود رفتار نماید. چون ام سلمه ك همسر پیامبر روایت کرده است که زنی در زمان پیامبر عادت به خون ریزی همیشگی داشت که من برای وی از پیامبر استفتاء کردم، و پیامبر گفت:

«لِتَنْظُرْ عِدَّةَ اللَّيَالِيَ وَالأَيَّامِ الَّتِي كَانَتْ تَحِيضُهُنَّ مِنَ الشَّهْرِ قَبْلَ أَنْ يُصِيبَهَا الَّذِي أَصَابَهَا، فَلْتَتْرُكِ الصَّلاةَ قَدْرَ ذَلِكَ مِنَ الشَّهْرِ» (أخرجه مالک والنّسائی وأبوداود والبيهقي وحسنه الترمذی).

«باید به تعداد همان ایام که پیش از مستحاضه شدن در ماه خون ریزی حیض داشت هر ماه ایام حیض حساب کند و از نماز خواندن خودداری کند آنگاه غسل کند و نماز بخواند به شرط مستحاضه[[6]](#footnote-6).

حداقل سن حیض برای زن

حداقل سنی که زن در آن قاعده می‌شود، نه سال است و دلیل بر آن تحقیق استقرائی است که به عمل آمده است. چون چیزی که در شرع و لغت و زبان ضابطه نداشته باشد درباره آن به واقعیت موجود عمل می‌شود و بدان مراجعه می‌گردد، و شافعی آن را چنین یافته است که گفت: زنانی که شنیده بودم پیش از دیگر زنان (عربستان) به سن حیض می‌رسند و قاعده می‌شوند زنان منطقه (تهامه) بود، که در 9 سالگی قاعده می‌شوند. دراین باره بیهقی حدیثی را از عایشه ك نقل کرده است. حداکثر سنی که زنان پس از آن قاعده شوند معلوم و معین نیست، زیرا گاهی پیش می‌آید که بعضی از زنان هیچگاه خون ریزی قاعدگی نخواهند داشت.

حداقل مدت بارداری و حاملگی و حداکثر آن

حداقل مدت بارداری و حاملگی شش ماه و دو لحظه است، یک لحظه برای عمل جماع و یک لحظه برای وضع حمل و زایمان. چون زنی را پیش عثمان بن عفان آوردند که شش ماه پس از شوهر کردن وضع حمل کرد. درباره رجم او با مردم مشورت کرد ابن عباس م گفت: خداوند می‌فرماید:

﴿وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًا﴾ [الأحقاف: 15].

«مدت بارداری و شیرخوارگی رویهم سی ماه است».

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ﴾ [لقمان: 14].

«(مدت شیرخوارگی بچه که بعد از آن) از شیر گرفته می‌شود دو سال است».

پس دو سال برای شیرخوارگی و شش ماه برای حمل می‌ماند و همه بدین سخن ابن عباس م مراجعه کردند و به صورت اجماع در آمد.

آنچه که با حیض و نفاس بر زنان حرام می‌شود

برای زنان در حال قاعدگی و خون ریزی بعد از زایمان هشت چیز حرام است:

1. نماز خواندن و سجده تلاوت قرآن و سجده شکر، چون پیامبر می‌فرماید:

«إِذا أَقْبَلَتِ الحَیْضَةُ فَدَعِی الصَّلاةَ..».

«چون دوران قاعدگی به تو روی آورد نماز خواندن را ترک کن».

لازم نیست زن نمازهایی را که در مدت حیض نخوانده است قضا کند چون عاشه ك گفت:

«كُنَّا نَحِيْضُ عِنْدَ رَسُولِ اللّـَهِ ، ثُمَّ نَطْهُرُ، فَيَأْمُرُنَا بِقَضَاءِ الصِّيَامِ، وَلا يَأْمُرُنَا بِقَضَاءِ الصَّلاةِ». (رواه الشيخان وانعقد الإجماع علی ذلک).

«ما زنان پیامبر قاعده می‌شدیم سپس که پاک می‌شدیم به ما دستور قضای روزه خورده شده در ایام حیض و قاعدگی داده می‌شد ولی دستور قضای نمازهای فوت شده به ما داده نمی‌شد».

1. روزه گرفتن به علت مفهوم همان حدیث که گذشت: به ما دستور داده می‌شد که روزه را قضا کنیم، یعنی روزه‌هایی که در ایام حیض خورده بودیم. و چون پیامبر می‌فرماید:

«أَلَیْسَ إِذا حاضَتْ لَم تُصَلِّ وَلَم تَصُمْ». (رواه الشيخان).

«...مگر نه اینست که زن چون قاعده شد و دوره حیض او فرا رسد نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد».

چون نماز فراوان می‌شود و قضای آن در هر ماه مشقت دارد به خلاف روزه که سالی یک ماه است. و خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج: 78].

«(خداوند) در دین خود بر شما حرج و رنج و مشقت ننهاده است (و برایتان زحمت قرار نداده است)».

1. قرائت قرآن کریم اگرچه پاره‌ای از یک آیه باشد، چون به تعظیم آن خلل می‌رساند. و چون پیامبر گفت:

«لَا یَقْرَأُ الْجُنُبُ وَلاَ الحائِضُ شَیْئاً مِنَ القُرْآنِ». (رواه أبوداود والترمذی).

«نباید جنب و کسی که در حیض است چیزی از قرآن بخواند».

اما اذکار و اوراد قرآنی و غیرقرآنی مانند مواعظ و اخبار و احکام اگر به قصد قرآن خواندن نباشد اشکالی ندارد، مثل اینکه به هنگام سوار شدن بگوید:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣﴾ [الزخرف: 13].

«پاک و منزه است خدائی که این را برایمان مسخر ساخت وإلا ما خود طاقت و توان آن را نداشتیم». و یا به هنگام مصیبت بگوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦﴾.

«به حقیقت ما از آن خدائیم و به سوی او بر می‌گردیم». اگر قصد قرائت قرآن یا قصد قرائت و ذکر هر دو کند حرام است. ونووی آن را در دقایق خود یاد آوری کرده است، و برای چیزهایی که نظم آن در غیر قرآن نیز جاری است مانند «بسم الله والحمد لله» همان حکم جاری است که اگر به قصد قرآن باشد حرام است.

1. دست زدن به مصحف شریف و برداشتن آن چون خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ٧٩﴾ [الواقعة: 79].

«نباید قرآن را مس کند و دست بزند مگر پاکان».

وپیامبر نیز گفته است:

«لا یَمَسُّ القُرآنَ إِلَّا طاهِرٌ». (رواه الدار قطنی).

«نباید قرآن را مس کند و دست بزند مگر کسی که پاک است».

هرگاه دست زدن به قرآن حرام باشد برداشتن آن به طریق اولی در این احوال حرام است، مگر اینکه قرآن در میان کالائی باشد و حمل قرآن به تنهائی مقصود نباشد که در آن صورت جایز است.

1. ورود به مسجد و نشستن یا توقف نمودن در آن، چون این کار برای جنب حرام است و حال حایض و نفساء شدیدتر از آن است، چون پیامبر گفت:

«لَا أُحِلُّ المَسْجِدَ لِحائِضٍ وَلَا جُنُبٍ». (رواه أبوداود).

«من مسجد را برای حایض و جنب حلال نمی‌دانم».

و اگر به صورت راهگذر وارد مسجد شود جایز است همانگونه که برای جنب هم جایز است، چون خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ [النساء: 43] «مگر اینکه راهگذر باشد».

و اینکه به صورت راهگذر می‌تواند وارد مسجد شود وقتی است که اطمینان داشته باشد مسجد را آلوده و ناپاک نمی‌کند، و اگر خوف آلوده شدن مسجد را داشته باشد این نیز بر وی حرام است. کسی که ادرار را نگه نمی‌دارد (سلسل البول است) یا جراحتی دارد که از زخمش خون می‌چکد اگر خوف آلوده نمودن مسجد را داشته باشد حکم حایض را دارد و عبور از مسجد بر او حرام است.

1. طواف بیت الله، چون پیامبر به عایشه ك در حالیکه به سفر حج قاعده شده بود گفت:

«افعَلِی ما یَفْعَلُ الحاجُّ غَیرَ أَن لَا تَطُوْفِیْ بِالبَیْتِ حَتّی تَطْهُرِی». (رواه الشيخان).

«هرکاری که حاجیان می‌کنند تو نیز بکن جز آنکه تا پاک نشوی طواف خانه کعبه نکنی».

1. لذت و بهره بردن از مابین ناف و زانو. ابن مسعود گفت: از پیامبر سوال کردم: وقتی که زنم در دوره حیض و قاعدگی است چه چیزی از وی برایم حلال است؟

گفت: «لَکَ مافَوقَ الإِزارِ» (رواه أبوداود).

«شما می‌توانید از روی لباس خواب از زن بهره گیرید».

و به روایت از عایشه كآمده است که گفت:

«کانَ یَأمُرُ إِحدانا إِذا کانَتْ حائِضاً أَن تَأتَزِرَ وَیُباشِرُها فَوقَ الأِزارِ».

«هرگاه یکی از ما قاعده می‌شد پیامبر دستور می‌داد که ازار و زیر جامه بپوشد و از روی ازار و زیر جامه به معاشرت و مباشرت با وی می‌پرداخت».

و مسلم مثل آن را از میمونه ك همسر پیامبر روایت کرده است، و مقصود آنست که حریم شرمگاه برای مرد حرام است، چون پیامبر گفت:

«مَنْ يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكْ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ».

«هرکس پیرامون قرق شدن بگردد نزدیک است که در آن بچراند».

و در قول قدیم شافعی آمده است که تنها جماع در فرج حرام است. و دلیل او روایت انس است که گفت: یهودیان چون زن قاعده می‌شد با او غذا نمی‌خوردند و در خانه و منزل با او جمع نمی‌شدند، یاران پیامبر در این باره از او سوال کردند: خداوند این آیه را نازل فرمود: «در حال حیض از زنان کناره بگیرید..». و پیامر گفت:

«اصنَعُوا کُلَّ شَیْئٍ إِلاَّ النِّکاحَ» (رواه مسلم).

«هرکاری که خواستید بکنید به غیر از نکاح یعنی جماع».

نووی آن را برگزیده و اختیار کرده. و در «التحقیق» و «شرح التنبیه» و «الوسیط» نیز آن را برگزیده است. اگر شخص با علم به حرام بودن مرتکب جماع شود، گناه کبیره مرتکب شده است، و بر او واجب است که توبه کند و مستحب است برای ارتکاب جماع در اول حیض یک دینار و در آخر حیض نیم دینار صدقه کند، چون پیامبر گفت:

«إِذا واقَعَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ وَهِیَ حائِضٌ إِنْ کانَ دَماً أَحمَرَ فَلیَتَصَدَّقْ بِدیْنارٍ وَإِنْ کانَ أَصْفَرَ فَلْیَتَصَدَّقْ بِنِصْفِ دینارٍ» (رواه أبوداود والحاکم وصححه).

«هرگاه کسی در حیض با همسر خود مرتکب جماع شد اگر خون حیض سرخ (تازه و اول حیض) باشد یک دینار صدقه کند و اگر خون حیض زرد (کم رنگ) باشد نیم دینار صدقه دهد».

و دوران نفاس به تمامی بر حیض قیاس می‌شود، بدین جهت صدقه دادن مستحب است و واجب نشده است. چون این نوع جماع به علت اذیت و آزاری که بر آن مترتب است حرام شده است و بر آن کفاره ای واجب نمی‌شود.

آنچه که بر جنب حرام است

پنج چیز بر جنب حرام است:

1. نماز خواندن به اجماع همه علما.
2. قرائت قرآن حتی اگر یک آیه یا یک حرف باشد خواه به طور سری یا آشکار، چون پیامبر گفت: کسی که در حیض است یا جنب می‌باشد، نباید هیچ چیزی از قرآن بخواند و قبلا یادآوری شد.

«لَم یَکُنْ یَحْجُبُ النَّبِیَّ عَنِ القُرآنِ شَیئٌ سِوَی الجِنابَةِ».

«هیچ چیزی پیامبر را از خواندن قرآن دور نمی‌کرد مگر جنابت».

چنانچه شخص جنب در آغاز خوردن و نوشیدن اذکار قرآنی مانند بسم الله و در انتهای آن‌ها الحمدلله و به هنگام سوار شدن ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣﴾ [الزخرف: 13]. و امثال آن را بر زبان آورد، اگر تنها قصد ذکر داشته باشد حرام نیست، و اگر به قصد قرآن و یا به قصد قرآن و ذکر بخواند حرام است و اگر اصلا قصدی نداشته باشد حرام نیست.

1. دست زدن و برداشتن و حمل مصحف به همان دلیل که در حیض گذشت.
2. طواف خانه خدا چون پیامبر گفت:

«الطَّوافُ بِالبَیْتِ صَلاةٌ». (رواه الحاکم). «طواف خانه خدا – به منزله – نماز است».

و چون پیامبر گفته است:

«اَلطَّوَافُ بِمَنْزِلَة الصَّلَاةِ إِلَّا أَنَّ اللهَ تَعالی أَحَلَّ فیهِ النُّطْقَ فَمَنْ نَطَقَ فَلا یَنْطِق إِلاَّ بِخَیرٍ».

«طواف خانه خدا به منزله نماز است جز آنکه خدای تعالی حرف زدن در آن را حلال کرده است پس هیچ کس در حال طواف جز خیر حرفی نگوید».

1. توقف و ماندن در مسجد چون خدا می‌فرماید:

﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ [النساء: 43].

«(وقتی که جنب هستید (وارد مسجد نشوید) مگر آنکه رهگذر باشید و عبور کنید».

یعنی وقتی که جنب هستید به مواضع نماز نزدیک نشوید (تا چه رسد به نماز خواندن). و چون پیامبر گفت: من مسجد را برای کسی که در حیض یا جنب است حلال نمی‌دانم. این وقتی است که عذری نباشد. ولی اگر عذری باشد مثل اینکه در داخل مسجد محتلم گردد و نتواند بیرون رود. نووی گفته است: در آن حال بر وی واجب است که تیمم کند. و رافعی گفته است: در آن حال تیمم مستحب است. ولی عبور از مسجد برای جنب حرام نیست به علت همان آیه که ذکر شد، بلکه حتی مکروه هم نیست اگر غرض و هدف صحيحی داشته باشد.

آنچه که بر محدث و بی‌وضو حرام است

کسی که حدث اصغر (بی‌وضوئی) داشته باشد سه چیز بر وی حرام است:

1. نماز به اجماع، و سجده شکر و تلاوت قرآن و نماز میت. در حدیث آمده است:

«لَا یَقْبَلُ اللهُ صَلاةً بِغیرِ طَهُورٍ وَلَا صَدَقَةً مِنْ غُلُوْلٍ». «خداوند نماز بدون وضو را و صدقه و احسان از غنیمت به سرقت رفته را نمی‌پذیرد».

(ترمذی گفت: این صحيحترین چیز است). در این باب. کلمه (غلول) بضم غین به معنی مطلق حرام است یا به معنی مال غنیمت است.

1. طواف خانه کعبه، چون پیامبر گفت: «طواف به منزله نماز است».
2. دست زدن و حمل مصحف، چون خداوند می‌فرماید: «نباید قرآن را مس کند و بدان دست بزند مگر پاکان». اینکه گفته شده که: مقصود از آن قرآن نیست بلکه لوح محفوظ است، از ذهن به دور است چون لوح محفوظ نازل نشده است و آنچه نازل شده قرآن است. پس مراد از کتاب در آیه قرآن است نه لوح محفوظ، و چون پیامبر نامه‌ای به اهل یمن نوشت که در آن آمده بود: «لا یمس القرآن إلا طاهر». «نباید به قرآن دست بزند مگر کسی که پاک باشد» (به روایت ابن حبان در صحيح خود. و حاکم گفته است: اسناد آن شرط صحيح دارد). و اینکه گفته‌اند: مراد از «مطهرین» در آیه ملائکه و فرشتگان می‌باشند باز از ذهن به دور است، چون در آیه نفی و اثبات هر دو هست، ﴿لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ٧٩﴾ [الواقعة: 79]. و در آسمان تنها پاکان و مطهران هستند نه غیر آن. پس معلوم می‌شود که خداوند انسان‌ها را اراده کرده است، زیرا آن‌ها هستند که مطهر و غیر مطهر دارند و درباره فرشتگان مطهر و غیرمطهر گفته نمی‌شود.

و حرام است دست زدن بدانچه که برای تدریس قرآن نوشته شده و اگر چه بعضی از آیه‌ای باشد، مانند آنچه بر تخته نوشته می‌شود. چون در آن تخته و الواح، قرآن به منظور تدریس نوشته شده پس شبیه به مصحف می‌باشد، واما آیات و بعضی از آیات که برای درس دادن نوشته نشده است، مانند آنچه که روی سکه‌ها نوشته شده یا در خطابه‌ها آمده است دست زدن به آن‌ها حرام نیست، و همچنین بر داشتن و حمل آن‌ها، چون پیامبر نامه‌ای به (هر قل) نوشت و در آن آمده بود: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ﴾ [آل عمران: 64]. و به نامه رسان دستور نداده بود که تو بایستی همواره پاک باشی و طهارت داشته باشی. برای کسی که وضو ندارد حلال است که به وسیله چوبی یا مثل آن قرآن را ورق بزند چون در این حال او نه قرآن را دست می‌زند و نه آن را حمل می‌کند، و نوشتن قرآن روی دیوار مکروه است اگر برای مسجد هم باشد، و همچنین نوشتن قرآن روی لباس و پارچه و مواد خوراکی و امثال آن مکروه است. خوردن چیزی که قرآن روی آن نوشته شده باشد جایز است، ولی بلعیدن آن جایز نیست چون در حال خوردن و جویدن مکتوب وارد معده می‌گردد. نوشتن آیاتی از قرآن در ظرفی تا آب آن برای شفاء و درمان نوشیده می‌شود مکروه نیست، و سوزاندن چیزی که در آن قرآن باشد به قصد حفظ و صیانت آن جایز است. چون عثمان بن عفان به غیر از مصحف خود تمامی مصحف‌ها را سوزاند به خاطر حفظ آن‌ها. اگر کسی وضو نداشته باشد و نگران آلوده شدن یا تلف شدن قرآن باشد می‌تواند مصحف را به جهت حفظ و صیانت آن، بردارد و حمل کند. اگر مسافر نگران آن باشد که مصحف به دست کافران بیفتد بر وی حرام است که مصحف را با خود به سرزمین کافران ببرد.

و حرام است که مصحف را زیر سر بگذارد اگر چه خوف دزدیدن آن را داشته باشد، ولی اگر خوف آن را داشته باشد که مصحف باغرق شدن یا آلوده شدن یا افتادن به دست کافران تلف گردد میتواند آن را زیر سر بگذارد بلکه این کار واجب است. حمل مصحف در ضمن کالای دیگر جایز است، و دست زدن به تفاسیر قرآن بدون وضو و حمل آن جایز است اگر تفسیر بیش از قرآن باشد.

کودکی که به حد تمییز رسیده باشد بدین جهت که وضو ندارد از دست زدن به مصحف و حمل آن برای یاد گرفتن منع نمی‌شود، چون نیاز به تعلیم آن دارد و ادامه وضو برای وی مشقت دارد، بلکه مندوب و پسندیده است که به وی امکان داده شود. ولی نباید به کودک غیر تمییز امکان داده شود که به مصحف دست بزند یا آن را بردارد چون موجب هتک حرمت آن می‌شود، و همچنین برای معلمی که وضو ندارد جایز است به مصحف دست بزند یا آن را حمل کند، چون برای تعلیم بدان کار نیاز دارد و استمرار و ادامه وضو برایش دشوار است و خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج: 78].

«و خداوند در دین بر شما سخت نگرفته و حرجی بر شما قرار نداده است».

صلاة (نماز)

کلمه صلاة در زبان عربی به معنی دعای خیر است چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡ﴾ [التوبة: 103]. «(ای محمد) برای آنان دعای خیر کن».

و در اصطلاح شرع صلاة عبارت است از مجموعه ای از گفتارها و کردارها که با «الله أکبر» شروع و با سلام دادن خاتمه می‌یابد، و دلیل واجب بودن نماز، قرآن و سنت نبوی و اجماع امت است. پس هرکس واجب بودن نماز را منکر گردد و یا بدان استهزاء نماید کافر و مرتد می‌باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ [البقرة:110].

«نماز را بپای دارید (و بر اقامه آن محافظت کنید و پیوسته آن را انجام دهید)».

و احادیث نبوی درباره وجوب نماز خیلی زیادند از جمله گفته پیامبر :

«فَرَضَ اللهُ عَلی أُمَّتِی لَیْلةَ الإِسْراءِ خَمْسِینَ صَلاةً فَلَمْ أَزَلْ أُراجِعُهُ وَأَسأَلُهُ التَّخْفِیْفَ حَتَّی جَعَلَها خَمْساً فِی کُلِّ یَومٍ وَلَیْلَةٍ». (رواه الشيخان).

«خداوند در شب «اسراء» پنجاه نماز را بر امت من فرض کرد و آنقدر به خداوند مراجعه کردم و از پیشگاه او تقاضای تخفیف بر امت خود نمودم تا اینکه خداوند تعداد نمازهای فرض را در شبانه روز پنج فریضه قرار داد».

و چون پیامبر وقتی که معاذ بن جبل را به یمن می‌فرستاد گفت:

**«أَخْبِرهُم أَنَّ اللهَ قَدْ فَرَضَ عَلَیهِمْ خَمْسَ صَلَواتٍ فی کُلِّ یَوْمٍ وَلَیلَةٍ».**

«بدانان خبر بده و بگوی که خداوند در هر شبانه روز پنج نماز بر آنان فرض کرده است».

و دلیل تعیین اوقات و تعداد نمازهای فرض این آیه است:

﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ١٧ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ ١٨﴾ [الروم: 17- 18].

«پاک و منزه است خداوند و تسبیح و تنزیه (گوئید خدای را) هنگامی که شب فرا می‌رسد و هنگامی که به صبح فرا می‌رسد، و حمد و ستایش از آن او است در آسمانها و در روی زمین و او را حمد و ستایش (گوئید) در هنگام عصر و به هنگام فرا رسیدن ظهر».

ابن عباس م گفت: در آیه فوق مراد از «حین تمسون» نماز مغرب و عشاء و از «حین تصبحون» نماز صبح و از «عشیاً» نماز عصر و از «حین تظهرون» نماز ظهر می‌باشد.

اوقات نماز

شناختن اوقات نماز مهمترین کار است برای نماز، چون با فرا رسیدن وقت نماز است که نماز واجب می‌گردد و با گذشتن وقت نماز است که نماز فوت می‌شود، و دلیل تعیین اوقات نمازهای پنجگانه قرآن کریم و سنت شریف نبوی و اجماع امت اسلامی است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ١٠٣﴾ [النساء: 103].

«به حقیقت نماز بر مؤمنان در اوقات معین فرض شده است».

و پیامبر گفت: «أَمَّنِي جِبْرِيلُ عِنْدَ الْبَيْتِ مَرَّتَيْنِ، فَصَلَّى بِي الظُّهْرَ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ، وَكَانَتْ بِقَدْرِ الشِّرَاكِ، وَصَلَّى بِي الْعَصْرَ حِينَ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مِثْلَ ظِلِّهِ، وَصَلَّى بِي الْمَغْرِبَ حِينَ أَفْطَرَ الصَّائِمُ، وَصَلَّى بِي الْعِشَاءَ حِينَ غَابَ الشَّفَقُ، وَصَلَّى بِي الْفَجْرَ حِينَ حَرُمَ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ فِي الصَّائِمِ، وَصَلَّى بِي الْغَدَ الظُّهْرَ حِينَ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مِثْلَ ظِلِّهِ، وَصَلَّى بِي الْعَصْرَ حِينَ كَانَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَيْهِ، وَصَلَّى بِي الْمَغْرِبَ حِينَ أَفْطَرَ الصِّائِمُ، وَصَلَّى بِي الْعِشَاءَ ثُلُثَ اللَّيْلِ الأَوَّلَ، وَصَلَّى بِي الْفَجْرَ فَأَسْفَرَ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا الْوَقْتُ وَقْتُ النَّبِيِّينَ قَبْلَكَ، الْوَقْتُ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ». (رواه أبوداود والترمذی وحَسَّنه وصحَّحّه ابن خزيمة والحاکم).

«جبریل امین دوبار نزد خانه خدا (خانه کعبه) به امامت من ایستاد و (پشت سر او نماز را خواندم) نماز ظهر را وقتی برایم خواند که خورشید از خط استوا زوال کرده و سایه به اندازه بند کفش بود، و وقتی نماز عصر را برایم خواند که سایه هر چیزی به اندازه خودش بود، و نماز مغرب را وقتی برایم خواند که روزه دار افطار می‌کند و روزه‌اش را می‌گشاید، وقتی نماز عشاء را برایم خواند که شفق احمر و سرخی کنار آسمان ناپدید شده بود، و نماز بامداد و صبح را وقتی برایم خواند که خوردن و نوشیدن بر روزه دار حرام می‌شود، و چون فردا آمد نماز ظهر را وقتی برایم خواند که سایه هر چیزی به اندازه خودش بود، و نماز عصر را وقتی برایم خواند که سایه هر چیزی به اندازه دو برابر خودش بود، و نماز مغرب را وقتی برایم خواند که روزه دار افطار می‌کند، و نماز عشا را وقتی برایم خواند که یک سوم اول شب گذشته بود، و هنگامی نماز صبح را برایم خواند که هوا به خوبی روشن شده بود. سپس به من نگریست و گفت: ای محمد! این است وقت نیایش و نماز پیامبران پیش از تو، و اوقات نماز تو بین اوقات این دو روز قرار دارد که برایت نماز خواندم».

(و بخاری به روایت ترمذی گفت: این حدیث صحيح‌ترین حدیث است درباره اوقات نمازهای فرض پنجگانه).

کلمه «شراک» که در حدیث آمده است به معنی یکی از بندهای کفش و نعل است. فرق بین «ظِلّ» و «فییء» آن است که ظل سایه اول روز تا آخر روز است، و «فییء» اختصاص به سایه بعد از زوال دارد. پس یعنی اول وقت نماز ظهر وقتی است که سایه هر چیز به اندازه یکی از بندهای نعل و تسمه آن است، و سایه هنگام زوال خورشید در شهرها و مناطق مختلف فرق می‌کند. در جایی که شاخص به هنگام زوال سایه ندارد مانند مکه و صنعاء همان پدید آمدن سایه زوال محسوب می‌شود و افزونی سایه در جایی که شاخص سایه دارد زوال محسوب می‌شود که اول و وقت زوال در حالت استواء به اندازه خودش شد، (سایه وقت زوال + سایه هر چیز به اندازه خودش) آخر وقت نماز ظهر است و اول وقت نماز عصر. لیکن باید اندکی سایه بیشتر باشد در آخر وقت نماز ظهر تا وقت عصر فرا رسد که با این مقدار زیادت سایه وقت عصر از وقت ظهر جدا می‌شود و شناخته می‌گردد، و هرگاه سایه هر چیز دو برابر آن شد وقت اختیار نماز عصر سپری میشود چون جبریل در نمازش برای پیامبر بار دوم آن را اختیار کرد آن را وقت اختیاری نماز عصر می‌نامند[[7]](#footnote-7)، و بعد از آن وقت، وقت جواز نماز عصر شروع می‌شود و تا زمان غروب خورشید ادامه دارد چون پیامبر گفت:

«وَقْتُ العَصْرِ ما لَم تَغْرُبِ الشَّمْسُ» (رواه مسلم).

«وقت نماز عصر تا زمانی است که خورشید غروب نکرده باشد».

و وقت نماز مغرب عبارت است از غروب خورشید، چون جبریل هر دو بار در یک وقت نماز مغرب را برای پیامبر خواند، و در زمان پایان وقت نماز مغرب اختلاف است و دو قول وجود دارد. قول اول آنست که مدت زمان جواز خواندن نماز مغرب، مدت زمانی است که شخص بتواند طهارت بگیرد و ستر عورت کند و لباس بپوشد و اذان و اقامه بگوید و پنج رکعت نماز بخواند، و این است قول اظهر که از ظاهر حدیث فهمیده می‌شود، و بنا به قول دیگر بتواند بعد از طهارت و غسل و لباس پوشیدن هفت رکعت نماز بخواند، چون دو رکعت پیش از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز مغرب سنت است و سه رکعت نماز مغرب که جمعا می‌شود هفت رکعت، و این قول راجح است. و شخصی که این اعمال را انجام می‌دهد باید معتدل و در حد وسط باشد (نه خیلی شتاب زده ونه خیلی کُند».

قول دوم آنست که وقت جواز نماز مغرب هنگامی سپری می‌شود که شفق احمر و سرخی آن از افق آسمان بعد از غروب ناپدید گردد. چون پیامبر گفت:

«وَوَقْتُ المَغْرِبِ إِذا غابَتِ الشَّمْسُ ما لَم یَسْقُطِ الشَّفَقُ». (رواه مسلم)

«وقت نماز مغرب هنگامی است که خورشید غروب کرده تا وقتی که شفق احمر ناپدید نشده است».

و از بریده روایت شده است که یکی درباره اوقات نماز از پیامبر سوال کرد که پیامبر دو روز با وی نماز خواند. نماز مغرب را در روز اول وقتی خواند که خورشید غروب کرده بود، و روز دوم وقتی نماز مغرب را خواند که هنوز شفق احمر ناپدید نشده بود.

سپس گفت: کجا است آن کس که از وقت نماز پرسش می‌کرد؟ آن مرد گفت: منم ای رسول الله! گفت: وقت نماز شما ما بین آن دو وقت است که دیدید. و مسلم آن را روایت کرده است. و احادیث در این باره فراوانند و ابن خزیمه و خطابی و بیهقی و بغوی این قول را اختیار کرده‌اند. رافعی گفت: گروهی از اصحاب این قول را اختیار کرده و ترجیح داده‌اند. (نووی گفت: احادیث صحيح بدان تصریح دارند).

برابر احادیث با ناپدید شدن شفق احمر وقت نماز عشاء آغاز و با گذشت یک سوم از شب وقت آن می‌گذرد، چون پیامبر در همان حدیث است امامت جبریل چنان گفت. و در قولی دیگر آمده است که وقت نماز عشاء با گذشتن نصف شب پایان می‌یابد. چون پیامبر گفته است:

«وَقْتُ العِشاءِ إِلیِ نِصْفِ اللَّیلِ». (قال النووی: حدیث صحيح).

«وقت نماز عشاء تا نصف شب ادامه دارد».

و در روایت دیگر آمده است:

«لَولَا أَن أَشُقَّ عَلی أُمَّتِی لَأَخَّرْتُ العِشاءَ إِلی نِصْفِ اللَّیْلِ». (صححه الحاکم علی شرط الشيخين).

«اگر خوف به مشقت انداختن امت نبود نماز عشاء را تا نصف شب به تاخیر می‌انداختیم».

و این وقت اختیاری نماز عشاء است، و وقت جواز آن تا سپیده دم فجر صادق (دوم) ادامه دارد چون پیامبر گفته است:

«أَما إِنَّهُ لَیْسَ فِی النَّومِ تَفْرِیطٌ إِنَّما التَّفْرِیطُ عَلی مَنْ لَم یُصَلِّ الصَّلاةَ حَتَّی یَجِیْئَ وَقْتُ الصَّلاةِ الأُخْری» (رواه مسلم).

«آگاه باشید در خوابیدن تفریط و کوتاهی نیست بلکه تفریط بر کسی است که نماز نخوانده باشد تا اینکه وقت نماز بعدی فرا می‌رسد، و چنین کسی تقصیر و کوتاهی کردن و تفریط را مرتکب شده است».

این حدیث بر این دلالت می‌کند که وقت هر نمازی تا زمان فرا رسیدن وقت نماز بعدی ادامه دارد، مگر نماز بامداد که وقت آن تا فرا رسیدن نماز ظهر ادامه ندارد چون اجماع بر این منعقد است که با طلوع خورشید وقت آن پایان می‌یابد. و ظاهر حدیث امامت جبریل هم بر آن دلالت دارد.

اما در سرزمین‌های که شفق احمر آن‌ها ناپدید نمی‌شود مدت زمان غیبت شفق احمر در نزدیکترین مناطق بدانجا معتبر است. آغاز وقت نماز بامداد هنگام طلوع صبح صادق است که روشنی سپیده دم یکباره و به طور گسترده در جهت عرض و پهنای افق و کناره‌های آسمان پخش می‌شود، و وقت اختیاری نماز صبح تا وقتی است که هوا به خوبی روشن می‌شود و همه چیز آشکار خواهد شد، به دلیل حدیث امامت جبریل. و وقت جواز آن تا طلوع خورشید ادامه دارد. چون پیامبر گفت:

«مَنْ أَدْرَکَ مِنَ الصُّبْحِ رَکْعَةً قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَکَ الصُّبْحَ». (رواه مسلم).

«هرکسی پیش از طلوع خورشید بتواند یک رکعت بخواند او نماز صبح را دریافته است».

و باید دانست که وقت جواز بدون کراهت نماز صبح تا دمیدن سرخی قرص خورشید است پیش از طلوع خورشید و این وقت تا خورشید طلوع می‌کند وقت کراهت آن است، اگر عذری نباشد و خوابیدن پیش از نماز عشاء مکروه و ناپسند است و همچنین سخن گفتن بعد از نماز عشاء مگر اینکه سخن خیر باشد. چون ابو برزه اسلمی گفت:

«کانَ یَکْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَ صَلاةِ العِشَاءِ وَالحدِیثَ بَعْدَها». (رواه الشيخان).

«پیامبر همواره کراهت داشت و بدش می‌آمد از اینکه پیش از نماز عشاء بخوابد و بعد از خواندن نماز عشاء سخن بگوید».

شرایط وجوب نماز

برای وجوب نماز تحقق شرایط زیر لازم می‌باشد:

اسلام (مسلمان بودن)، و به حد بلوغ رسیدن، و عقل و تمییز داشتن، و پاک بودن از حیض و نفاس.

پس بر کسی که کافر اصلی است (نه مرتد) نماز خواندن مطالبه نمی‌شود چون در حال کفر نماز خواندن صحيح نیست، زیرا نماز عبادت و تقرب به خدا است و او اهل آن نیست، و در همه فروع شریعت چنین است. و اما مرتد بدون خلاف، وجوب نماز متوجه او می‌شود چون با مسلمان شدن این وجوب بر او لازم خواهد شد و با مرتد شدن از او ساقط نمی‌شود.

همانگونه اگر کسی به مالی اقرار کرد که بر ذمه او می‌باشد سپس مرتد شد این اقرار از او ساقط نمی‌شود. و اما کودک و کسی که عقلش زایل شده باشد با بیماری یا آفتی یا چیزی مانند آن، نماز بر آن‌ها واجب نمی‌گردد. چون پیامبر گفته است:

«رُفِعَ القَلَمُ عَن ثَلاثٍ: عَنِ النّائِمِ حَتَّی یَستَیْقِظَ وَعَنِ الصَّبِیِّ حَتّی یَحْتَلِمَ وَعَنِ الـمَجْنُونِ حتّی یَعْقِلَ». (أخرجه أبوداود والترمذی قال: حدیث حسن).

«از سه کس قلم تکلیف برداشته شده است: کسی که به خواب رفته است تا اینکه بیدار گردد، و از کودک تا اینکه به سن احتلام برسد، و از دیوانه تا عاقل گردد و عقلش برگردد».

هرگاه کودک به حد تمییز و رشد رسید بر ولی او واجب است که او را به نماز خواندن امر کند اگر به سن هفت سالگی رسیده باشد، و چنانچه به سن ده سالگی رسید باید به خاطر ترک نماز او را بزند. چون پیامبر گفته است:

«مُرُوا أَوْلَادَکُم بِالصَّلاةِ وَهُمْ أَبْناءُ سَبْعٍ وَاضْرِبُوْهُمْ عَلَیها وَهُمْ أَبْناءُ عَشْرٍ وَفَرِّقُوا بَیْنَهُم فِی الـمَضَاجِعِ».

«چون فرزندانتان به هفت سالگی رسیدند آنان را به نماز خواندن امر کنید، و چون به ده سالگی رسیدند و نماز نخواندند آنان را بزنید و تنبیه کنید، و در سن ده سالگی اتاق خواب آنان را از هم جداکنید».

و بر پدران و مادران واجب می‌باشد که احکام طهارت (غسل و وضو) و نماز را به فرزندانشان یاد بدهند.

واما نماز بر حایض و نفساء در حال حیض و نفاس واجب نیست بلکه حرام است چون پیامبر گفت:

«إِذا أَقبَلَتِ الـحَیْضَةُ فَدَعِی الصَّلاةَ..».

«هرگاه حالت حیض به تو روی آورد پس – تا هنگام پاک شدن – نماز را ترک کن...»

و نفاس هم حکم حایض را دارد.

شرایط صحت نماز

باید دانست که نماز شرایط و ارکان و ابعاض (اجزاء) و هیئتی دارد که تحقق آن‌ها برای صحت نماز ضروری و لازم است. فرق بین شرط و رکن این است که شرط از ماهیت و ذات نماز خارج است (و مقدم بر آن است)، مانند طهارت اعضاء اندام‌ها از حدث (بی‌وضویی) و ناپاکی و نجس. و رکن آن است که داخل در خود نماز و ذات نماز است مانند رکوع و سجود.

شرایط صحت نماز پنج چیز است:

1. پاکی ازحدث اصغر و اکبر (پاکی از بی‌وضویی و جنابت) چون خداوند می‌فرماید:

﴿إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ﴾ [المائدة: 6].

«هر گاه اراده خواندن نماز کردید چهره‌هایتان را بشویید...».

تا آنجا که می‌گوید: «و اگر جنابت داشتید و جنب بودید غسل جنابت کنید...».

و پیامبر گفته است:

«لَا یَقْبَلُ اللهُ صَلاةً بِغَیرِ طَهُورٍ». (رواه الجماعة).

«خداوند نماز را بدون پاکی نمی‌پذیرد».

1. پاکی و پاکیزگی بدن و جامه و لباس و مکان و محل. و اما دلیل پاکی بدن قول خدا است:

﴿وَٱلرُّجۡزَ فَٱهۡجُرۡ ٥﴾ [المدثر: 5] «رجز را ترک کن».

رجس به معنی نا پاکی و نجاست است. ترک آن، آلوده نشدن بدان می‌باشد و چون پیامبر به عایشهك گفت:

«إذا أَقْبَلَتِ الـحَیضَةَ فَدَعِی الصّلاةَ وَإذا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلیِ عَنْکِ الدَّمَ وَصَلّی». (رواه الشيخان).

«هر گاه حیض به تو روی آورد نماز خواندن را ترک کن و هر گاه حیض به تو پشت کرد (تمام شد) خون خود را بشوی (غسل کن) و آنگاه نماز را بخوان».

و اما دلیل پاکی جامه ولباس قول خداوند است که می‌گوید:

﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ ٤﴾ [المدثر: 4]. «و لباس و جامه‌ات را پاک کن».

در حدیث آمده است که اگر خون حیض جامه را آلوده کرد آن را با آب بشویید. این حدیث صحيح است. و اما پاکی محل نماز خواندن به دلیل قول پیامبر است، که چون یک مرد اعرابی در مسجد ادرار کرد گفت:

«صُبُّوا عَلَیهِ ذَنُوْباً (دَلواً) مِن ماءٍ». (متفق علیه). «یک سطل آب بر جای آن بریزید».

هر گاه کسی نماز خواند و در بدن یا جامه و لباس یا محل نماز وی نجاستی وجود داشت و او در حال نماز خواندن از آن نجاست و ناپاکی اطلاع نداشت و آن را نمی‌دانست، و اگر به آن علم نداشت بر وی واجب است که بعد از اطلاع، آن نماز را قضا کند چون طهارت بدن و لباس و محل واجب است و با جهل و عدم آگاهی ساقط نمی‌شود همانگونه که طهارت و پاکی از حدث و بی‌وضویی با جهل و ندانستن ساقط نمی‌شود. بعضی گفته‌اند: قضای نماز واجب نیست، و ابن منذر و نووی در شرح مهذب آن را اختیار کرده‌اند.

لیکن اگر شخصی از آن ناپاکی در بدن یا لباس یا محل نماز اطلاع داشت سپس آن را فراموش کرد، بر وی واجب است که آن نماز را قضا کند، چون هنگامی که از نجاست اطلاع داشته است از شستن آن تقصیر و کوتاهی کرده است.

1. ستر عورت و پوشیدن آن با لباس پاک حتی در خلوت و تاریکی. عورت عبارت است از اندام‌هایی که پوشیدن آن‌ها در نماز بر مرد و زن واجب است. چون خداوند گفته است:

﴿خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ [الأعراف: 31].

«مَن أَتی عَرّافاً فَسَأَلَهُ عَن شَیْئٍ فَصَدَّقَهُ...» (رواه مسلم).

«هرکس پیش عراف رفت و چیزی را از او پرسید و بدان باور کرد و او را تصدیق نمود...».

1. روی به قبله نماز خواندن برای کسی که بتواند چنین کاری کند نه برای کسی که در حال شدت خوف است یا مسافری که در سفر مباح می‌باشد و نماز سنت می‌خواند، (در آن دو صورت روی به قبله نماز خواندن شرط نیست) که بعدا بیان می‌شود. دلیل شرط بودن استقبال قبله قول خدا است: ﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ﴾ [البقرة: 150].

«پس روی خود را (در نماز) به سوی مسجد الحرام بگردان و هر جا که بودید (در نماز) روی خود را سوی مسجد الحرام بگردانید (روی به سوی آن نماز بخوانید)».

استقبال قبله در غیر نماز واجب نیست پس معلوم است که مقصود از آیه که می‌فرماید: روی به سوی قبله کنید، یعنی در نماز چنین کنید. و چون پیامبر گفته است:

«إِذا قُمْتَ إِلَی الصَّلاةِ فَأَسْبِغِ الوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ القِبْلَةَ» (رواه الشيخان).

«هرگاه اراده نماز خواندن کردی وضوی کامل بگیر سپس روی به سوی قبله نماز را بخوان».

برای کسانی که در مکه هستند و به خانه کعبه نزدیکند واجب است که درست متوجه خانه کعبه باشند، و برای کسانی که دورند و آن را نمی‌بینند روی به جهت کعبه و قبله نماز خواندن کافی است. کسی که نماز فرض را می‌خواند باید مستقر باشد و در محل ثابتی نمازش را بگزارد، مگر اینکه در کشتی و امثال آن باشد که در آن صورت استقرار شرط نیست چون بیرون رفتن از کشتی سخت یا غیر ممکن است. باید دانست که اگر کسی قادر باشد در جهت یابی قبله یقین حاصل کند، برای او جایز نیست که اجتهاد کند و به ظن خود جهت قبله را تعیین کند، ولی کسی که خود قدرت جهت یابی ندارد اگر کسی را یافت که از روی علم و آگاهی به وی خبر دهد باید به وی اعتماد کند اگر مورد وثوق و اطمینان باشد فرق نمی‌کند که آن فرد مرد یا زن یا عبد باشد. کسی که از جهت قبله خبر می‌دهد گاهی ممکن است به زبان بگوید، و گاهی ممکن است بدان اشاره کند. اگر نمازگزار کسی را نیافت که جهت قبله را به وی بگوید، و می‌توانست اجتهاد و تلاش کند. برای جهت یابی قبله، در آن صورت از روی اجتهاد و ظن خود جهت قبله را تعیین کرده و به سوی آن نماز می‌خواند، و شرط اجتهاد شخصی آنست که آن شخص دلایل جهت یابی قبله را بداند، و اگر نداند باید از مسلمان عادل و عارف به ادله قبله پیروی کند. یکی از دلایل جهت یابی قبله ابزار جدیدی است به نام قبله نما و قطب نما که جهت قبله را معین می‌نماید.

در دو حالت ترک قبله در نماز جایز است

در دو حالت ترک قبله در نماز جایز است:

1. در حالت شدت خوف و رویارویی در صفوف جنگ با دشمن که در این حال جنگجویان هرگونه که ممکن باشد نماز خود را می‌خوانند سواره یا پیاده، روی به سوی قبله یا روی به غیر قبله، چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانٗا﴾ [البقرة: 239].

«هرگاه خوف داشتید (و نگران حمله دشمن بودید) پیاده یا سواره (نمازتان را بخوانید)».

ابن عمر م این آیه را چنین تفسیر کرده است: این آیه مربوط است به نماز خوف. و نافع گفته است: گمان نمی‌کنم که ابن عمر چنین گوید، مگر اینکه آن را از پیامبر شنیده باشد – یعنی این تفسیر ابن عمر بر مبنای شنیدن از پیامبر بوده است. مالک آن را روایت کرده است. ماوردی گفت: امام شافعی این تفسیر را از ابن عمر م به روایت از پیامبر روایت کرده است. چون ضرورت گاهی اقتضا می‌کند که نماز به غیر جهت قبله خوانده شود که در این حالت نه در وقت تکبیر تحریم و نیت آوردن و نه در غیر آن استقبال قبله لازم و واجب نیست اگر چه پیاده هم باشد. بغوی و غیر او چنین گفته‌اند. و اعاده نماز لازم نیست و او حق ندارد که نمازش را از وقت آن به تاخیر اندازد، چون قرآن بر این دلالت دارد که هر نمازی در وقت معین خود خوانده شود:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ١٠٣﴾ [النساء: 103].

«به راستی نماز بر مؤمنان فرض است که در وقت معین برگزار شود».

واجب است که به هر حال از فریاد و سر و صدا کردن اجتناب و پرهیز شود چون بدان نیازی نیست. نماز خوف همچنان که در جنگ با کفار جایز است در جنگ با یاغیان و متمردان و راهزنان و در جنگ به منظور دفاع از جان و آبرو و مال نیز جایز می‌باشد، و همچنین در حال فرار از سیل یا آتش سوزی که از آن‌ها فرار چاره ای نباشد یا فرار از دست طلبکار برای بدهکاری که از پرداخت دین عاجز است و نمی‌تواند بر اعسار و تنگدستی خود اقامه دلیل و بینه کند یا در حال فرار از قصاص که امید عفو از اولیای مقتول داشته باشد نیز جایز است.

1. حالت دوم که ترک قبله در نماز جایز است نماز سنت در سفر می‌باشد خواه مسافر سواره یا پیاده باشد. اما برای سواره به دلیل اینکه ابن عمر م گفت:

«کانَ رَسُولُ اللهِ یُصَلِّی عَلی ظَهْرِ راحِلَتِهِ حَیْثُ تَوَجَّهَت بِهِ». (رواه الشيخان).

«پیامبر در مسافرت بر پشت راحله و مرکب خود رو به هر جهت که می‌رفت نمازش را می‌خواند».

درروایت بخاری آمده است: «... او بر پشت مرکب رو به هر جهت که می‌رفت نماز می‌خواند». اما هرگاه که نماز فریضه می‌گذارد از مرکب خود پیاده می‌شد و رو به قبله آن را می‌خواند چون در حدیث جابر آمده است:

«کانَ رَسُولُ اللهِ یُصَلِّی عَلی راحِلَتِهِ حَیْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ، فَإِذا أَرادَ الفَرِیْضَةَ نَزَلَ فَاسْتَقبَلَ القِبْلَةَ». (رواه البخاری).

«پیامبر سوار بر مرکب رو به هر طرفی که او را می‌بود نمازش (نماز سنت) را می‌گزارد و چون اراده گزاردن نماز فریضه می‌کرد پیاده می‌شد و رو به قبله نمازش را می‌گزارد».

چنانچه مسافر مکلف گردد که نماز سنت را هم رو به قبله بخواند این کار به ترک اوراد و نمازهای سنت یا ترک مصالح زندگی مردم می‌انجامد، و اینکه برای مسافر پیاده هم به قیاس بر مسافر سواره در نماز سنت ترک جایز است چون از لحاظ معنی و مفهوم مانند هم هستند، البته این جواز ترک قبله برای کسی است که توجه به قبله برایش ممکن نیست، ولی اگر توجه به قبله ممکن باشد بدین معنی که زمام مرکب را در اختیار داشته و مرکب مطیع و سهل القیاد باشد بر وی لازم است که رو به قبله نمازش را بگزارد. چون روایت شده که پیامبر :

«کانِ إِذا سَافَرَ وَأَرادَ أَن یَتَطَوَّعَ اِستَقْبَلَ بِناقَتِهَ القِبْلَةَ وَکَبَّرَ وَصَلَّی حَیْثُ وَجَّهَ رِکابُهُ». (رواه أبوداود بإسناد حسن).

«هرگاه به سفر می‌رفت و می‌خواست نماز سنت بخواند روی شتر خود را به سوی قبله می‌کرد و تکبیر تحریم می‌گفت و نماز خود را می‌خواند و فرق نمی‌کرد روی رکابش به هر طرفی بود».

باید دانست که جهت مورد نظر مسافر (در نماز سنت) قبله او محسوب می‌گردد، پس اگر از جهت مورد نظر منحرف گشت نمازش باطل می‌شود. او باید برای رکوع و سجود خمیده شده سرش را فرود بیاورد که این انحناء و خمیده شدن برای سجود باید بیش از رکوع باشد تا بین آن‌ها فرق باشد و این برای سوار است، ولی پیاده باید به رکوع برود و روی زمین سجده کند و می‌تواند تشهد را که چون قیام طول دارد در حال رفتن بخواند، و اما کسی که سوار بر کشتی و امثال آن باشد حق ندارد که قبله را ترک کند و به جهت غیر قبله نماز بخواند چون استقبال قبله در این حالت ممکن است.

ارکان نماز

قبلا گفتیم که: نماز شرعی مشتمل است بر ارکان و شرایط و ابعاض و هیئات که شرایط را ذکر کردیم و اینک ارکان نماز:

1. نیت و قصد و اراده قلبی برای ادای نماز، کلمه نیت در زبان عربی به معنی قصد است، و در اصطلاح شرع عبارت است از قصد کاری توأم با انجام عملی آن. محل نیت قلب است و نیت (مانند اینکه بگوید: نیت دارم که چنین کنم) یک عمل شرعی نیست و دلیل شرعی ندارد، پس اگر کسی به زبان نیت را تلفظ کند و قلبش غافل باشد این نیت کفایت نمی‌کند، و شرط نیت آنست که جزم و تصمیم قطعی به انجام عملی داشته باشد که می‌خواهد انجام دهد، و در نماز این تصمیم قطعی باید مقارن با گفتن «الله أکبر» (تکبیر تحریم) باشد و دلیل بر آن اینست که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البینة: 5].

«و امر نشده‌اند مگر به اینکه خداوند را عبادت کنند و دین را خالصانه از آن خداوند بدانند».

ماوردی گفته است: اخلاص که در آیه آمده است به معنی نیت است، و خالصانه یعنی اینکه از روی تصمیم قلبی و نیت دین را از آن خدا بداند، و پیامبر گفته است:

«إِنَّماَ الأَعْمالُ بِالنِّیَّاتِ».

«به حقیقت آنچه به کارها ارزش می‌بخشد قصد و نیت و آگاهانه انجام دادن آن است».

و امت اسلامی اجماع کرده است بر اینکه نیت در نماز معتبر است. پس هرگاه کسی بخواهد نماز فرض بخواند باید قصد و تصمیم برگزاری و انجام آن را داشته باشد تا از اعمال و کارهای دیگرش ممتاز و مشخص گردد، و باید آن را از دیگر نمازهایش مشخص کنند و آن را معین نماید و قصد فرض بودن را هم بکند تا با نماز سنت (که داوطلبانه صورت می‌گیرد) فرق داشته و از آن جدا گردد.

البته نیت فرض بودن نماز برای کودک واجب نیست چون نماز او سنت می‌باشد و به صورت سنت واقع می‌شود اگر چه در اوقات فریضه‌ها و به نام آن‌ها انجام می‌گیرد.

1. قیام و بر پای ایستادن در نمازهای فرض و واجب برای کسی که بتواند سر پا بایستد یا آنچه که جای قیام را می‌گیرد به وقت نتوانستن بر پای ایستادن مانند نشستن یا بر پهلو خوابیدن. چون عمران بن حصین گفته است: من بیماری (بواسیر) داشتم و درباره نماز گزاردن از پیامبر پرسیدم، او گفت:

«صَلِّ قائِماً فَإِنْ لَم تَسْتَطِعْ فَقَاعِداً فَإِنْ لَم تَسْتَطِعْ فَعَلی جَنْبٍ».

«ایستاده نمازت را بگذارد، اگر ایستاده نتوانستی نشسته آن را بگزار، اگر نشسته هم نتوانستی بر پهلوی آن را بگزار».

بخاری آن را روایت کرده و نسائی بر آن افزوده است:

«..فَإِنْ لَم تَسْتَطِعْ فَمُسْتَلْقِیاً عَلی ظَهْرِکَ لَا یُکَلِّفُ الله ُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَها».

«اگر بر پهلوی نیز نتوانستی بر پشت خوابیده آن را بخوان، خداوند هیچکس را مکلف نمی‌نماید مگر به قدر وسع و توانش». در قیام و بر پای ایستادن باید راست و درست بایستد و این شرط قیام است. اگر بتواند بر پای بایستد، ولی به علت بیماری پشتش نتواند به رکوع و سجود برود بر او واجب است که این قیام را انجام دهد چون آن را می‌تواند، و اگر برای قیام به چیزی نیاز داشته باشد تا بر آن تکیه کند لازم است که چنین کند. باید دانست که مراد از ناتوانی از ایستادن امکان و عدم امکان نیست بلکه مراد از نتوانستن، خوف از هلاکت یا افزایش بیماری یا ترس از مشقت و رنج شدید می‌باشد. امام شافعی فرموده است که: مراد از عجز از قیام آنست که جز با مشقت و طاقت نتواند برپای ایستد.

کسی که نماز را بصورت خوابیده انجام می‌دهد باید بر پهلوی راست بخوابد، و واجب است روی به قبله باشد. اگر نتوانست باید بر پشت بخوابد به گونه‌ای که رو به سوی قبله باشد، و اگر نتوانست رکوع و سجود را انجام دهد آن‌ها را با اشاره و ایماء به سوی قبله انجام دهد که اشاره و ایماء کند، با اشاره چشمان این عمل را به جای آورد، چون توانش بیش از این نیست اگر از آن هم عاجز باشد افعال و حرکات نماز را در قلب و به دل انجام دهد. در این حالت اگر نتوانست، آن‌ها را از قلب جاری کند و به دل گوید. و مادام که عقلش ثابت و برجای است نباید به هیچ وجه نماز را ترک کند، وقتی که در چنین حالتی نماز گزارد بعد از بهبودی اعاده آن لازم نیست. امام محمد غزالی به قول پیامبر استدلال کرده که گفته است:

«إِذا أَمَرْتُکُمْ بِأَمْرٍ فَأتُوْا مِنهُ مَا استَطَعْتُمْ».

«هرگاه به شما دستوری دادم که کاری انجام دهید، آن را کار را به حد که می‌توانید انجام دهید».

و تا وقتی که مرگ فرا می‌رسد نماز خوانده می‌شود.

1. تکبیرة الإحرام (الله أکبر گفتن آغازین) چون پیامبر گفته است:

«مِفْتاحُ الصَّلاةِ الوُضُوءُ وَتَحْریُمها التَّکْبِیْرُ وَتَحْلِیْلُها التَّسْلِیْمُ». (رواه أبوداود وغیره بإسناد صحيح)

«کلید نماز وضو است و با گفتن «الله أکبر» هرچه که غیر از نماز باشد بر آدمی حرام می‌شود و با سلام دادن آن محرمات بر انسان حلال می‌شودک».

و چون پیامبر در حدیث «المسیئ صلاته» (کسی که نمازش را نادرست خواند) گفته است:

«إِذا قُمْتَ إِلَی الصَّلاةِ فَأَسْبِغِ الوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقبِلِ القِبْلَةَ وَکَبِّرْ».

«هرگاه خواستی به نماز بایستی و قصد نمازگزاردن کردی اول وضوی کامل و درست بگیر و سپس روی به قبله بایست و بعد الله أکبر بگوی».

تکبیر یعنی «الله أکبر». چون پیامبر هرگاه نماز را آغاز می‌کرد روی به قبله می‌ایستاد و دستان خود را بالا می‌برد و می‌گفت: «الله أکبر». به روایت ابن ماجه و روایت و تصحيح ابن حبان. این برای کسی است که بتواند به زبان عربی آن را بگویید، اما اگر کسی نتوانست و قدرت تعلم آن را هم نداشت ترجمه آن را به زبان خود بگوید، لیکن اگر قدرت تعلم و آموزش داشته باشد بر او واجب است که یاد بگیرد حتی اگر یادگیری آن مستلزم مسافرت به محلی باشد چون این مسافرت وسیله فراگیری و آموزش چیزی است که واجب است، و هرچیزی که وسیله یاد گرفتن امری واجب باشد و یاد گرفتن واجب بدون آن ممکن نباشد آن نیز واجب است.

1. خواندن سوره فاتحه در همه رکعتهای نماز سنت و فرض، چون پیامبر گفته است:

«لَا صَلاةَ لِمَنْ لَم یَقْرَأْ بِفاتِحَةِ الْکِتابِ». (رواه الشيخان).

(نمازی نیست برای کسی که در آن سوره فاتحه را نخوانده باشد).

و تا فاتحه نخوانی نمازت قبول نیست. و در روایت دیگری آمده است:

«لَا تُجْزِئُ صَلاةٌ لَا یَقْرَأُ الرَّجُلُ فیها بِفاتِحَةِ الْکِتابِ». (رواه الدار قطنی بإسناد صحيح ورواه ابن حبان وابن خزيمة فی صحيحهما).

«نمازی که در آن سوره فاتحه خوانده نشود کفایت نمی‌کند و موجب سقوط فرض نیست».

قرائت سوره فاتحه برای مرد و زن واجب و فرض است. اما شافعی با سند خود در حدیث: «المسیئ صلاته» روایت کرده است که پیامبر گفته است:

«فَکَبِّرْ ثُمَّ اقْرَأ بِأُمِّ الْکِتابِ».

«پس الله أکبر (تکبیر) بگو، سپس أم الکتاب (سوره فاتحه) را بخوان».

و در روایت دیگری آمده است:

«مَنْ صَلَّى صَلاةً لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِأُمِّ الْقُرْآنِ فَهِيَ خِدَاجٌ فَهِيَ خِدَاجٌ غَيْرُ تَمَامٍ، فَقیلَ لَهُ: إِنّما نَکُونُ وَراءَ الإِمامِ فَقالَ: اقْرَأْهَا فِي نَفْسِكَ». (رواه مسلم عن أبی هریره).

«هرکس نماز بخواند و در آن ام الکتاب را نخوانده باشد نمازش ناقص (و فاسد و باطل) و ناتمام است. به وی گفته شد: ما که پشت سر امام هستیم در نماز جماعت چه کار کنیم؟ گفت: در دل خود آن را بخوانید».

باید دانست که «بسم الله الرحمن الرحیم» یک آیه کامل است از سوره فاتحه و اول آنست. به دلیل اینکه پیامبر سوره فاتحه را هفت آیه شمرد و بسم الله الرحمن الرحیم را جزء آن به حساب آورد. بخاری آن را در صحيح خود آورده است،

«إِذا قَرَأْتُمْ الحَمْدَ فَاقْرَؤُوا بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرِّحیم آن‌ها أُمُّ الکِتابِ وَالسَّبْعُ المَثانی وَبِسْمِ اللهِ الرَّحمن الرَّحِیْمِ إِحدی آیاتِها» (رواه الدار قطنی).

«و قتیکه الحمد را خواندید همراه آن بسم الله الرحمن الرحیم را هم بخوانید، به خاطر اینکه به حقیقت سوره حمد، «أم القرآن» و «أم الکتاب» و «سبع المثانی» است و بسم الله الرحمن الرحیم یکی از آیات آنست».

به روایت از ام سلمه ك پیامبر بسم الله الرحمن الرحیم را آیه‌ای از فاتحه به حساب می‌آورد. ابن خزیمه آن را در صحيح خود آورده است. ابونصر مؤدب گفته است: قاریان کوفه و فقهای مدینه اتفاق داشتند بر اینکه بسم الله الرحمن الرحیم آیه‌ای است از فاتحه. اگر کسی گوید که: در صحيح مسلم به روایت از عایشه ك آمده است که پیامبر نماز را با تکبیر وقرائت الحمد لله رب العالمین آغاز می‌کرد، در جواب چه باید گفت؟

در جواب گوئیم: مراد قرائت سوره‌ای است که ملقب است به الحمدلله رب العالمین و بسم الله الرحمن الرحیم هم آیه‌ای از آن است.

اگر گفته شود که: این خلاف ظاهر است، جواب این است که به این جهت چنین می‌گوئیم تا تعارضی بین دلایل نباشد و به همه ادله عمل شود. باید نمازگزار سوره فاتحه را در حال قیام و حالتی که جای آن می‌نشیند بخواند و در اینکه قرائت فاتحه واجب است که در حال قیام و حالتی که به جای آن می‌نشیند خوانده شود، بین امام و مأموم و کسی که به صورت انفرادی نماز می‌خواند فرقی نیست، خواه در نمازهای سری یا جهری و آشکارا باشد بر همه لازم است که فاتحه را بخوانند.

برای کسی که عاجر باشد از خواندن فاتحه ترجمه آن جایز نیست، چون اعجاز سوره در ترجمه آن محفوظ نمی‌ماند و قرائت سوره فاتحه با تمام حروف و تشدیدهایش واجب می‌باشد. پس هرکس حرفی را ساقط کند یا حرف مشددی را بدون تشدید بخواند یا حروفی از آن را به حرف دیگر بدل نماید و تغییر دهد قرائت و نمازش درست نیست، اگر به گونه‌ای در کلمات یا حرکات لحن و تغییر نادرست انجام دهد که معنی را نادرست کند. مثلا حرف کاف در «إیاک» را با حرکت کسره بخواند که اگر به عمد چنین کند قرائت او کافی نیست و نمازش را باطل می‌شود، و این برای کسی است که قادر به قرائت فاتحه باشد. اما کسی که قرائت فاتحه را نیکو می‌داند و قادر نیست آن را از حفظ بخواند بر وی لازم است که آن را یاد گرفته و حفظ کند یا از روی مصحف به درستی آن را قرائت کند، و اگر از حفظ کردن و درست خواندن فاتحه عاجز گشت می‌تواند هفت آیه دیگر از قرآن را بخواند، چون پیامبر گفت:

«فَإِنْ کانَ مَعَکَ قُرآنٌ فَاقْرَأْ وَإلَّا فَاحْمِدِ الله َ تَعالی وَهَلِّلْهُ وَکَبِّرْهُ». (قال النووی: حسن).

«اگر با تو قرآنی هست (آیات دیگری از قرآن می‌دانی) آن را بخوان و در غیر آن صورت حمد و تهلیل و تکبیر «الحمد لله لا إله إلا الله والله أکبر» بگوی».

بدین علت شرط کرده است که اگر فاتحه را ندانست هفت آیه دیگر از قرآن را بخواند، زیرا بهترین ذکر بعد از فاتحه آیات دیگر قرآن است به جای آن. و اگر به طور کلی کم و زیاد نتواند قرآن را بخواند به ذکر فوق اکتفا کند. به دلیل حدیث فوق و به دلیل روایت ابن حبان در صحيحش که مردی به حضور پیامبر آمد و گفت: ای رسول الله من نمی‌توانم قرآن را یاد بگیرم، پس چیزی به من یاد بده که به جای قرآن برایم کفایت کند، و پیامبر به وی گفت: بگو: «سُبْحانَ الله وَالحَمْدُلله وَلَا إِلهَ إِلَّا اللهُ والله أکبَرْ ولَاحَوْلَ ولَاقُوَّةَ إلَّا بِاللهِ العَلِیِّ الْعَظِیْمِ».

«پاک و منزه است الله، هر نوع ستایش از آن او است، و هیچ معبود به حقی نیست جز الله، و از هر چیز بزرگتر است و هیچ کوشش و تلاش و نیروئی مثمر ثمر نیست مگر به اجازه الله که بلند مرتبه و بزرگوار است».

فضیلت سوره فاتحه بر غیر آن

به روایت از ابوسعید خدری آمده است که گفت: مشغول خواندن نماز بودم که پیامبر مرا صدا زد، من به وی جواب ندادم، سپس (پس از تمام شدن نماز) به حضور او رفتم و گفتم: ای رسول الله من مشغول نماز خواندن بودم و در نماز بودم چه می‌فرمایی؟ گفت:

«أَلَم یَقُلِ اللهُ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡۖ﴾ [الأنفال: 24] ثُمَّ قالَ: أَلَا أُعَلَّمُکَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِی الْقُرآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ المسجِدِ؟ فَقالَ: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ هِیَ السَّبع المثانی الذَّی اُوتِیْتُهُ وَالقُرْآنُ العَظِیْم». (أخرجه البخاری وأبوداود).

«مگر خداوند نگفته است: هرگاه خداوند و پیامبرش شما را به سوی چیزی فرا خواندند که حیات واقعی شما در آن است پاسخ دهید و ندای آنان را بپذیرید؟ سپس گفت: آیا نمی‌خواهی بزرگترین سوره قرآن را به تو یاد دهم پیش از اینکه از مسجد بیرون بروی؟ پس چون اراده کرد که از مسجد بیرون رود گفتم: یا رسول الله تو فرمودی آیا نمی‌‌خواهی بزرگترین سوره قرآن را به تو یاد دهم؟ فرمود: الحمدلله رب العالمین که سوره سبع المثانی نام دارد و آن را با قرآن بزرگ به من داده‌اند».

و به روایت ابی بن کعب پیامبر گفت:

«لَأَرْجُوْ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنَ المَسْجِدِ حَتّی تَعَلَّم سُورَةً ما فِی التَّوراةِ وَلَا فی الإنجیلِ وَلا فِی القُرآنِ مِثلُها: اَلسَّبْعُ المَثانِی، فاتِحَةَ الِکتابِ». (أخرجه الحاکم).

«امید است که از مسجد بیرون نروی تا اینکه سوره‌ای را یاد بگیری که نه در تورات و نه در انجیل و نه در قرآن سوره‌ای به فضیلت آن نیست، و آن سوره‌ای است که سبع المثانی می‌باشد (محتوی هفت آیه و دوبار تکرار شده است) و فاتحة الکتاب نام دارد».

1. رکوع، رکوع یکی از ارکان نماز است و به دلیل قرآن و سنت نبوی واجماع امت اسلامی ثابت شده است چون خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ﴾ [الحج: 77].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در نماز) به رکوع بروید و سجده کنید».

و پیامبر در حدیث «المسیئ صلاته» (کسی که بد نماز خواند) گفت: «ثُمَّ ارکَع حَتّی تَطمَئِنَّ راکعِاً».

«سپس (بعد از اتمام فاتحه و قرائت در حال قیام) به رکوع برو تا اینکه آرامش و سکون یابی در حال رکوع».

1. طمانینه و آرامش و سکون در رکوع، به دلیل همان حدیث فوق. حداقل رکوع برای کسی که می‌تواند به رکوع برود آن است که به گونه‌ای خم شود که کف دستانش به زانو برسد و اگر از آن عاجر شد با چشمانش اشاره کند. و صورت کامل رکوع آنست که نمازگزار به گونه‌ای خم شود که پشت و گردنش در یک سطح مساوی قرار گیرند و آن‌ها را بکشد و به حالت کشیده نگه دارد و ساقهای پایش به صورت مستقیم بایستد و زانوانش را در کف دستانش بگیرد و انگشتان دشتانش رو به قبله باز باشند که سنت عملی پیامبر چنین بوده و در آن چنین آمده است و این حالت این کسی است که ایستاده باشد، و اما برای کسی که نشسته به رکوع می‌رود حداقلش آنست که آنقدر سرش را پایین بیاورد و خمیده شود که سرش در محاذی زانوانش روی زمین قرارگیرد و صورت کامل آنست که آنقدر خمیده شود که پیشانیش در محاذات محل سجده قرار گیرد. حداقل طمانینه وآرامش و سکون آنست که در حال اندام‌هایش ساکن و آرامش یابد و از حرکت بیفتد و خمیده شدن و برخاستن و بلند شدنش از هم جدا و مشخص باشند. چنانچه به حد رکوع رسید و بلافاصله برخاست و حرکات خمیدن و بلند شدن به هم متصل شود طمانینه صورت گرفته است، چون در حقیقت طمانینه سکون بعد از حرکت باید به اندازه یک «سبحان ربی العظیم». گفتن طول بکشد.
2. برخاستن و راست ایستادن از رکوع، چون پیامبر به «المسیئُ صلاته» گفت:

«ثُمَّ ارفَعْ حَتَّی تَعْتَدِلَ قائِماً».

«بعد از رکوع و طمانینه برخیز تا اینکه به صورت اعتدال و ایستاده بلند شوی».

اعتدالِ واجب آنست که به حالتی برگردد که پیش از طلوع (در حالت قیام) داشت و نباید از این برخاستن و بلند شدن غیر از اعتدال از رکوع قصد دیگری داشته باشد، پس اگر در حالت رکوع ماری دید و از ترس آن بلند شد آن اعتدال چون به نیت و قصد اعتدال نبوده است معتبر نمی‌باشد.

1. طمانینه در اعتدال به دلیل همان حدیث «المسیئُ صلاته» و باید به گونه‌ای در اعتدال بایستد که اندام‌هایش مانند حالت پیش از رکوع آرامش و سکون یابد.

9- سجود، چون خداوند گفت: (در نماز به رکوع و سجود بروید). و پیامبر خطاب به «المسیئُ صلاته» گفت:

«ثُمَّ اسْجُدْ حَتّی تَطْمَئِنَّ سَاجِداً».

«پس از اعتدال رکوع به سجده برو تا اینکه در سجده طمانینه و آرامش یابی».

1. طمانینه در سجود به دلیل همان حدیث پیش. و حداقل سجده آنست که آنقدر پیشانی را بر زمین نهد که بتوان آن را سجده نامید، و باید آنقدر پیشانی را روی زمین بنهد و فشار بیاورد که اگر پنبه ای در محل سجده وی باشد فشرده گردد و جای سجده پدیدار گردد، چون پیامبر گفته است: «إِذا سَجَدْتَّ فَمَکِّنْ جَبْهَتَکَ فِی الأَرْضِ وَلَا تَنْقُرْ نَقْراً». (رواه ابن حبان فی صحيحه)

(هرگاه سجده کردی به درستی پیشانیت را بر زمین بگذار که جا افتد و همچون مرغ بر زمین نوک نزن که سریع پیشانی بر زمین بگذاری و بلند شوی».

پس هر کس بر پیشانی یا بینی یا عمامه یا آستینش سجده کند کفایت نمی‌کند. در صحيح مسلم آمده است که:

«شَكَوْنَا إِلَى رَسُوْلِ اللهِ حَرَّ الرَّمْضَاءِ فَلَمْ يُشْكِنَا» وزاد البيهقي: «فِي جِبَاهِنَا، وَأَكُفِّنَا». (وإسناده صحيح).

(ما پیش پیامبر از شدت گرمی سنگ‌های محل سجده شکوه کردیم، که اجازه دهد پیشانی روی آن‌ها نگذاریم و او این شکوه را از ما نپذیرفت».

بیقهی بدان افزوده است که «شکایت از شدت گرمی سنگ‌ها و اثر آن روی پیشانی و کف دستان کردیم..».

در این که آیا نهادن هر دو کف دستان و زانوان و قدم‌های پاها همراه پیشانی بر روی زمین واجب است یا خیر اختلاف است. برخی گفته‌اند: نهادن آن‌ها بر زمین همراه پیشانی واجب نیست ولی صحيح آنست که واجب باشد. چون پیامبر گفت:

«أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلی سَبْعَةٍ، عَلَی الجَبْهَةِ وَالیَدَیْنِ وَالرُّکْبَتَیْنِ وَأَطْرافِ القَدَمَیْنِ» (متفق علیه).

«به من دستور داده شده که بر هفت استخوان اندام خود در سجده تکیه کنم: بر پیشانی و هر دو دست و هر دو زانوی پاها و کناره‌های قدم پاها».

در دستان، کف دست‌ها و در اطراف قدم‌های پا کف انشگتان پا معتبر است که روی زمین نهاده شوند و یک قسمت از آن‌ها روی زمین باشد کفایت می‌کند. در سجود شرط است که اندام‌های پایین تن در حال سجود بلندتر باشد از اندام‌های بالای تن، چون براء بن عازب در سجده، سرین خود و اندام‌های پایین تن را بلند کرد و گفت: پیامبر این چنین سجده می‌کرد. به روایت ابو داود و نسائی و ابن حبان که آن را صحيح دانسته است. اگر بر پیشانی او زخمی باشد باید زخم را باند پیچی کند و روی باند و پارچه بسته بر پیشانی سجده کند، و این او را کفایت می‌کند و سجده‌اش درست است، چون اگر در حالت عجز و ناتوانی از سجده کردن ایماء و اشاره به جای سجده کافی باشد و اعاده نماز ساقط گردد سجده کردن بر باند و پانسمان پیشانی اولی تر است که قبول باشد. هرگاه کسی از سجده کردن عاجز باشد با سرش اشاره به سجده کند و اگر از آن هم عاجز باشد با اشاره چشم سجده کند. چون پیامبر گفته است:

«صَلُّوْا کَما رَأَیْتُمُوْنِی أُصَلِّیْ».

«آنگونه نماز بخوانید که می‌بیند من نماز می‌گزارم».

1. نشستن بین دو سجده نماز، چون پیامبر به «المسیئُ صلاته» گفت:

«ثُمَّ ارفَعْ حَتّی تَعْتَدِلَ جالِساً».

«سپس از سجده برخیز و بنشین تا اینکه در این نشستن اعتدال و آرامش و سکون برقرار شود و آنگاه به سجده بعدی برو».

و در روایتی دیگر آمده است:

«حَتِّی تَطْمَئِنَّ جالِساً افْعَل ذلِکَ فِی صَلاتِکَ کُلَّها». (رواه الشيخان).

«تا اینکه در حال جلوس پس از سجده سکون یابی سپس این عمل را در تمام سجده‌های نمازت (نمازهایت) انجام بده- در تمام نمازها بین دو سجده این کیفیت را مراعات کن».

و در صحيحین آمده است:

«إِِذا رَفَعَ رَأْسَهُ لَم یَسْجُدْ حَتّی یَسْتَوِیَ جالِسًا».

«پیامبر هرگاه که سر از سجده (اول) بر می‌داشت به سجده (دوم) نمی‌رفت تا اینکه به درستی بنشیند و طمانینه یابد، آنگاه به سجده بعدی می‌رفت».

1. طمانینه در نشستن و جلوس بین دو سجده به دلیل همان حدیث قبلی.
2. و
3. و
4. نشستن برای خواندن تشهد آخر و فرستادن درود و سلام و صلوات بر پیامبر . هریک از این سه چیز رکن نماز می‌باشند. مراد از تشهد، تحیات می‌باشد. به روایت از ابن مسعود آمده است که پیش از اینکه تشهد بر ما فرض گردد در تشهد می‌گفتیم: السَّلَامُ عَلَی الله، السَّلامُ عَلی فُلان که پیامبر گفت: «بگوئید: التَحیات لله. تا آخر حدیث که همه تشهد را در بر می‌گیرد. (به روایت دارقطنی و بیهقی با سند صحيح). اینکه ابن مسعود گفت: پیش از آنکه تشهد فرض شود، و اینکه پیامبر گفت: «قولوا = بگوئید» به صورت امر که برای وجوب است، ظاهر آنست که تشهد اخیر در نماز واجب باشد. و در صحيحین (بخاری و مسلم) نیز امر به خواندن تشهد آمده است، پس هرگاه تشهد واجب باشد و به ثبوت برسد، نشستن برای آن نیز واجب خواهد بود. درباره الفاظی که در تشهد گفته می‌شود دو روایت صحيح موجود می‌باشد. روایتی از ابن مسعود ، و روایتی از ابن عباس م. تشهد به روایت ابن مسعود:

«التَّحِيَّاتُ ِللهِ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلاَمُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاَتُهُ، السَّلاَمُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِيْنَ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ».

«همه ستایشها و تمجیدهای پاک سزاوار الله است و ازآن او است، درود بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد، و درود خدا بر ما و بر بندگان شایسته الله، به زبان می‌گویم و به دل گواهی می‌دهم که: هیچ معبودی به حق نیست جز الله و همچنین می‌گویم وگواهی می‌دهم که: محمد بنده و فرستاده و رسول الله است».

و اما روایت ابن عباسم: «پیامبر به ما تشهد می‌آموخت همانگونه که قرآن را نیز به ما می‌آموخت و می‌گفت: «التَّحِيَّاتُ المُبَارَکَاتُ الصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ للهِ..» بقیه تشهد، مانند قبلی است.

(این تشهد را شافعی و مسلم و ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند).

امام شافعی گفت: احادیث مختلفی درباره الفاظ تشهد روایت شده است که این روایت ابن عباسم به نزد من بهتر و پسندیده تر از دیگر روایت‌ها می‌باشد، چون کاملترین آن‌ها است. حافظ (ابن حجر) گفت: از شافعی سؤال شد که چرا الفاظ تشهد روایت ابن عباس م را اختیار کرده‌ای؟ گفت: چون آن را گسترده تر یافتم و به صورت صحيح از ابن عباس شنیده شده، و به نزد من جامعتر و الفاظش از دیگر روایت‌ها بیشتر است، من آن را انتخاب کرده ام بدون اینکه بر دیگران سخت بگیرم و دیگران می‌توانند هر روایتی را که صحيح باشد انتخاب کنند و کاملترین تشهد آنست که این الفاظ را نیز بر الفاظ قبلی بیفزاید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيْمَ وَعَلى آلِ إِبْرَاهِيْمَ، إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيْمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيْمَ، إِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ»[[8]](#footnote-8).

و اما وجوب صلوات بر پیامبر بدین جهت است که در روایت آمده است: از پیامبر سوال شد هرگاه خواستیم که در نماز بر تو صلوات بفرستیم چگونه صلوات بفرستیم و چه بگوئیم؟ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ». (به روایت شیخین). کسی که از یاد گرفتن الفاظ عربی تشهد عاجر باشد می‌تواند ترجمه آن را بگوید.

1. سلام دادن اول، چون پیامبر گفت:

«وَتَحْلِیلُهاَ التَّسْلِیمُ».

«بیرون آمدن از نماز با سلام دادن است». حداقل سلام دادن «السلام علیکم» می‌باشد. و نووی گفته است که: در احادیث صحيحی آمده است که پیامبر می‌گفت: «السلام علیکم».

1. مراعات ترتیب ارکان نماز است به گونه‌ای که بیان شد. به دلیل وجوب پیروی از پیامبر برابر خبر، «صَلُّوْا کَما رَأَیتُمُوْنِی أُصَلِّی».

«آنگونه نماز بخوانید که می‌بینید من نماز می‌گزارم و از عمل من در نماز پیروی کنید».

و پیامبر به همان ترتیب که بیان شد، نماز خوانده است. و اما بیرون آمدن و خروج از نماز برابر قول صحيح نیازی به نیت ندارد.

سنت‌های نماز پیش از دخول در آن

سنت‌های پیش از دخول در نماز دو چیز است: اذان واقامه، که معنی مطلق هر دو اعلام است. و در اصطلاح شرع و فقه ذکر و اوراد مخصوصی می‌باشد که برای اعلام نماز فرض مشروع شده، و دلیل شرعی آن‌ها، قرآن و سنت نبوی و اجماع امت است. خداوند گفته است:

﴿وَإِذَا نَادَيۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوٗا وَلَعِبٗا﴾ [المائدة: 58].

«هرگاه شما ندا سر دادید (و مردم را به نماز خواندید) آن را به مسخره و بازی می‌گیرند».

و در جای دیگر می‌گوید:

﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ﴾ [الجمعة: 9].

«هرگاه ندای نماز گفته شد (و اذان نماز) در روز جمعه را گفته شود».

و پیامبر گفته است:

«إِذا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْیُؤَذِّنْ لَکُمْ أَحَدُکُمْ وَلیَؤُمَّکُم أَکْبَرُکُمْ». (رواه الشيخان).

«هرگاه وقت نماز فرا رسید یکی از شما اذان گوید، و بزرگترین شما برایتان امامت نماز جماعت را بر پای دارد».

و در روایتی دیگر آمده است: «هرگاه دو نفر بودید، اذان و اقامه نماز بگوئید و بعد از آن نماز بخوانید». برای نمازهای فرض اگر جماعت مردان باشد اذان بر آن‌ها مستحب است، و اما برای کسی که تنها نماز فرض می‌گزارد برخی گفته‌اند: اذان گفتن مستحب نیست، چون نیازی به اعلام ندارد، و به قول صحيح مستحب است که او نیز برای خود اذان بگوید. چون پیامبر به ابوسعید خدری گفت:

«إِنّی أَراکَ تُحِبُّ البادِیَةَ وَالْغَنَمَ فَإِذا کُنْتَ فی بادِیَتکَ أَوْغَنَمِکَ فَأَذَّنْتَ للِصَّلاةِ فَارْفَع صَوتَکَ بِالنِّداءِ فَإِنَّهُ لَایَسْمَعُ مَدی صَوْتِ المُؤَذِّنِ جِنٌّ وَلَا إِنسٌ وَلَا شَیْئٌ إِلَّا شَهِدَ لَهُ یَومَ القِیامَةِ». (رواه الشيخان). «من می‌بینم که تو بیابان و گوسفندان را دوست داری، پس هرگاه در بیابان و صحرا بودی یا در میان گله و گوسفندانت بودی وخواستی اذان بگوئی با صدای بلند اذان بگوی، چون تا آنجا که صدای مؤذن می‌رسد جن و انس و هر چیزی که صدای او را بشنود در روز قیامت بر این عمل نیک او گواهی می‌دهد».

مستحب است که مؤذن و اقامه گوینده رو به قبله ایستاده و دارای وضو باشد و با صدای نیکو اذان و اقامه گوید، و مؤذن بر جای بلند یا بر در مسجد اذان گوید، و به هنگام گفتن «حَیَّ عَلی الصَّلاة». «به نماز بشتابید». به طرف راست ملتفت گردد و با صدای بلندی این نداء را سر دهد اگر چه تنها هم باشد، به دلیل همان حدیث ابوسعید خدری که گذشت. برای مؤذن شرط است که مسلمان و اهل تمییز و عاقل و مذکر باشد. گفتن اذان به نظر مؤذن تعلق دارد و نیازی به اجازه امام (جماعت) ندارد به خلاف اقامه که تعلق به اذن و اجازه امام دارد.

سبب و علت شرعی اذان واقامه

سبب مشروعیت اذان گفتن روایتی است از عبدالله بن زید که گفت: «هنگامی که پیامبر دستور داده بود که ناقوس بزرگی برای اعلام فرا رسیدن وقت نماز به مردم فراهم گردد، در خواب مردی را دیدم که ناقوسی در دست داشت، به وی گفتم: ای بنده خدا این ناقوس را می‌فروشی؟ گفت: آن را چه کار می‌کنی و برای چه چیز آن را می‌خواهی؟ گفتم: با نواختن آن مردم را به نماز فرا می‌خوانیم، او گفت: آیا نمی‌خواهی شما را به بهتر از آن هدایت و راهنمائی کنم؟ گفتم: چرا، می‌خواهم. گفت: چهار بار بگو: الله أکبر، دوبار بگو: أَشْهَدُ أنْ لَّا إِله إلَّا اللهُ، و دوبار بگو: أَشْهَدُ أن مُحمداً رسُولُ الله، و دوبار بگو: حَیَّ عَلی الصَّلاة، و دوبار حَیَّ عَلی الفَلَاحِ، و دو بار الله أکبر و یک بار لَا إله إلَّا الله. سپس اندکی تاخیر کرد و گفت: به هنگام اقامه نماز و بر پای داشتن آن بگو: الله أکبر الله أکبر أَشْهَدُ أن لَّا إِله إلَّا اللهُ، أَشهَدُ أنَّ مُحَمَّدَ رَّسُوْلُ الله، حَیَّ عَلی الصَّلاة ، حَیَّ علی الفَلَاحِ، قَدْ قامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قامَتِ الصَّلَاة الله أکبر الله أکبر لَا إله إلَّا الله، چون بامداد شد به پیشگاه رسول الله رفتم و آنچه را دیده بودم، به وی خبر دادم. او گفت:

«إِنَّها لَرُؤْیا حَقٌّ إِنْ شاء اللهُ فَقُمْ مَعَ بِلالٍ فَأَلْقِ عَلَیْهِ ما رَأَیتَ فَلیُؤذِّنْ بِهِ فَإِنَّهُ أَنْدی صَوْتاً مِنْکَ».

«به راستی خواب حق و راستینی است ان شاء الله، پس برخیز با بلال حبشی و آنچه را که در خواب دیده ای به وی بگوی و القاء کن تا آن را در اذان بگوید، چون صدای او رساتر از صدای شما است».

پس با بلال برخاستیم و شروع کردم به اینکه این کلمات را بر وی القاء کنم و برایش بگویم و او آن‌ها را در اذان گفت، که عمر خطاب در خانه خود آن‌ها را شنید و با شتاب و دامن کشان بیرون آمد و گفت: ای رسول الله! سوگند بدان کس که تو را به حق فرستاد و مبعوث گردانید من نیز در خواب همان چیزی را شنیده‌ام که الان می‌شنوم، پیامبر گفت: «فَلِله الـحَمد». به روایت احمد.

ترجیع شهادتین:

(مؤذن اول هر یک از شهادتین را دوبار با صدای آهسته بگوید بعد با صدای بلند) سنت می‌باشد. زیرا از ابومحذوره روایت شده است که پیامبر اذان را در 19 کلمه به وی یاد داده است. پنج نفر از اصحاب صحاح آن را روایت کرده‌اند.

تثویب در اذان صبح:

(بیان پاداش نماز) است بدین معنی که بعد از «حَیَّ علی الفَلَاح» دو بار بگوید: «الصَّلاةُ خَیْرٌ مِنَ النَّومِ» ابو محذوره گفت: یا رسول الله سنت اذان را به من یاد بده که به وی یاد داد و گفت: هرگاه اذان صبح را دادی بعد از حَیَّ علی الفَلَاح بگوی: «الصَّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوْمِ الصَّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوْمِ الله أکبر الله أکبر لَا إله إلَّا الله». (به روایت احمد و ابوداود).

برای کسی که صدای مؤذن را می‌شنود مستحب است آنچه را که از مؤذن می‌شنود تکرار کند مگر در وقت شنیدن حَیَّ عَلی الصَّلاةِ و حَیَّ علی الفَلَاح که به جای آن‌ها بگوید: «لَاحَولَ وَلَا قُوَّةَ إلَّا بِالله».

به روایت از عمر بن خطاب پیامبر گفت:

«إِذَا قَالَ الْـمُؤَذِّنُ: اللّـَهُ أَكْبَرُ، اللّـَهُ أَكْبَرُ، فَقَالَ أَحَدُكُمُ: اللهُ أَكْبَرُ، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ، قَالَ: أَشْهَدُ أَلا إِلَهَ إِلاَّ اللّـَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّـَهِ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّـَهِ ، ثُمَّ قَالَ: حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، قَالَ: لاَ حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ، قَالَ: لاَ حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللّـَهِ، ثُمَّ قَالَ: اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ، قَالَ: اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ، ثُمَّ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلَّا الله مِنْ قَلْبِهِ دَخَلَ الْـجَنَّةَ» (رواه مسلم).

«هرگاه مؤذن گفت: الله اکبر و یکی از شما نیز همان را تکرار کرد، و چون مؤذن گفت: «أشهد أن لا إله إلَّا الله، او همان را بگوید، و مؤذن گفت: أشهد أنّ محمداً رسول الله، او همان را تکرار کند، و وقتی مؤذن گفت: حَیّ علی الصَّلاة، او بگوید: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ و بعد از حَیّ علی الفلاح نیز بگوید: لاَ حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ و بعد از الله اکبر گفتن مؤذن او نیز همان را بگوید، و وقتی گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ او نیز همان را تکرار کند و آن را با حضور قلب و از ته دل بگوید، داخل بهشت می‌شود».

سنت است به وقت گفتن الله أکبر توقف کوتاهی بکند، زیرا پیامبر گفته است: «چون اذان گفتی با وقفه کوتاهی بعد از هر کلمه بگو. محمد بن عبدالرحمن در شرح ترمذی گفته است: این حدیث دلالت دارد بر اینکه مؤذن هر یک از کلمات را با یک نفس ادا می‌کند و برای شنونده اذان صبح به وقت شنیدن تثویب: «الصَّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّومِ الصَّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّومِ» سنت است بگوید: «صَدَّقْتَ وَ بَرِرْتَ صَدَّقْتَ وَ بَرِرْتَ». راست گفتی و نیکو گفتی.

سنت است بعد از اذان، شنونده بر پیامبر صلوات بفرستد و از خداوند برای او «وسیله» در خواست کند. زیرا عبدالله بن عمر م روایت کرده است که از پیامبر شنید می‌گفت:

«إِذا سَمِعْتُم المُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ ما یَقُولُ ثُمَّ صَلُّوْا عَلَیَّ صَلاةً، مَن صَلّی عَلَیَّ صَلاةً صَلَّی اللهُ عَلَیهِ بِها عَشْراً، ثُمَّ سَلُوا اللهَ لِیَ الوَسیلَةَ فَإِنَّه مَنزِلَةٌ فِی الجَنَّةِ لا تَنْبَغی إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِباداللهِ وَأَرْجُوا أَنْ أَکُوْنَ أَناَ فَمَنْ سَأَلَ اللهَ لِیَ الوَسیلَةَ حَلَّتْ لَهُ شَفاعَتِی». (رواه مسلم).

«هرگاه صدای مؤذن را شنیدید کلمات او را تکرار کنید سپس بر من درود و سلام بفرستید، زیرا هرکس صلوات و درودی بر من بفرستد خدا ده برابر آن را بر او می‌فرستد سپس برایم «وسیله» را از خداوند درخواست کنید، «وسیله» منزلت و مقامی است در بهشت که تنها شایسته و سزاوار یکی از بندگان خدا است، امید است که آن بنده من باشم پس هر کس آن را برایم از خدا مسئلت نماید شفاعت من برایش روا است»

و به روایت جابر پیامبر گفت: هرکس به وقت شنیدن ندای اذان (بعد از شنیدن اذان) بگوید: «اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاَةِ القَائِمَةِ،‌ات مُحَمَّداً الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوْداً الَّذِيْ وَعَدْتَهُ». یعنی: «بارالها ای پروردگار و صاحب این دعوت کامل و تمام و این نماز بر پای شده، «وسیله» و «فضیله» را به محمد عطا کن و او را بدان مقام و منزلت پسندیده و شایسته ای که به وی وعده داده‌ای، برسان. اگر چنین گوید شفاعت من (در روز قیامت) برای او روا است». (به روایت بخاری).

دعای بین اذان مستحب است. زیرا پیامبر گفته است:

«لَا یُرَدُّ بَیْنَ الأَذانِ وَالإقامَةِ» (رواه ابوداود و النسائی و الترمذی).

«دعای بین اذان و اقامه رد نمی‌شود، یعنی پذیرفته می‌شود».

و ترمذی بدان افزوده است که گفتند: چه بگوئیم ای رسول الله؟ گفت:

«سَلُواللهَ العَفْوَ وَالعافِیَةَ فی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ».

«از خداوند عفو و عافیت در دنیا و آخرت مسئلت نمایید».

برای کسی که اقامه را می‌شنود مستحب است همان کلمات اقامه کننده را تکرار کند. مگر به وقت شنیدن «حَیّ عَلی الصلوة و حی علی الفلاح» که لاَ حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ می‌گوید، و به وقت شنیدن «قَد قامَتِ الصَّلاةُ قَد قامَتِ الصَّلاةُ» أَقامَها اللهُ وأَدامَها می‌گوید، چون پیامبر هنگامی که این کلمات را از بلال شنید چنین گفت.

سنت‌های نماز بعد از دخول در آن

سنن نماز بعد از دخول در آن دو چیز است:

اول تشهد اول (در نمازهای بیش از دو رکعتی بعد از دو رکعت اول)، چون عبدالله بن مالک بن بحینة روایت کرده است که:

«قَامَ فِی صَلاةِ الظُّهرِ وَعَلَیْهِ جُلُوسٍ (أی جُلُوسَ التَّشَهُّدِ الأَوَّلِ) فَلَماّ أَتَمَّ صَلاتَه سَجَدَ سَجْدَتَینِ» (رواه الشيخان).

«پیامبر یک بار در ناز ظهر بعد از دو رکعت اول بدون خواندن تشهد اول برخاست وقتی که نمازش را به اتمام رسانید (پیش از سلام دادن) دو سجده (سهو) برد».

اگر تشهد اول واجب می‌بود بعد از قیام بدان بر می‌گشت و آن را می‌خواند و آنگه بر می‌خاست و آن را ترک نمی‌کرد. پس این ترک کردن تشهد اول دلیل بر سنت بودن آنست، و هرگونه که بنشیند جایز است، اما به صورت افتراش بنشیند بهتر است. افتراش آنست که روی قوزک پای چپ و پای راست را به گونه‌ای نصب کند که انگشتانش رو به قبله باشد.

دوم: قنوت است در نماز صبح و در نماز سنت وتر در نیمه دوم ماه رمضان. اما در نماز صبح به دلیل روایت انس که گفت:

«مازالَ رَسُولُ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّم یَقْنُتُ فِی الصُّبْحِ حَتَّی فارَقَ الدُّنیا» (رواه الإمام أحمد وغیره).

«پیامبر تا زمانی که از دنیا رفت همواره در نماز بامداد قنوت می‌خواند».

(ابن الصلاح گفت: بیش از یک نفر از حافظان حدیث آن را صحيح دانسته‌اند، از جمله حاکم و بیهقی و بلخی. بیهقی گفت: عمل به مقتضای آن به روایت از خلفاء اربعه (راشدین)).

و قنوت خواندن در رکعت دوم صبح به دلیل روایتی است که در صحيح خود روایت کرده است، و اما اینکه باید قنوت بعد از برخاستن از رکوع رکعت دوم باشد به دلیل آنچه است که شیخین از ابوهریره روایت کرده‌اند، پیامبر وقتی که داستان شهادت کشتگان چاه «معونه» پیش آمد بعد از رکوع (رکعت آخر) آن را خواند، ما نیز قنوت صبح را بر آن قیاس می‌کنیم.

در صحيحین به روایت از انس آمده است که پیامبر پیش از رکوع قنوت می‌خواند. بیهقی گفت: راویان قنوت بعد از رکوع بیشتر و با حافظه تر بوده‌اند، پس قنوت خواندن بعد از رکوع بهتر است. سنت قنوت خواندن هرگونه دعا و ثنائی تحقق می‌یابد. پس اگر قنوت را آیه‌ای بخواند که متضمن دعاء و ثنا باشد و قصد قنوت کند کفایت می‌نماید، ولی اگر در قنوت چیزی را بخواند که در سنت و روایت آمده است (ماثور باشد) بهتر است از جمله:

«اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ، وَعَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ، وَتَوَلَّنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ، وَبَارِكْ لِي فِيمَا أَعْطَيْتَ، وَقِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ، إِنَّكَ تَقْضِي وَلا يُقْضَى عَلَيْكَ، إِنَّهُ لا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ فَصَلِّ عَلَی النَّبی محمدٍ وعَلی آل ِمحمد».

«خداوندا مرا هدایت کن به گونه کسانی که هدایت کرده‌ای، و به من عافیت و تندرستی ارزانی دار همچون کسانی که بدانان عافیت بخشیده‌ای، مرا به خود نزدیک گردان، همچون کسانی که به خود نزدیک ساخته‌ای، و آنچه را که به من عطا کرده ای مبارک و افزون گردان، مرا از بدی آنچه مقدر فرموده ای محفوظ و مصون دار، چه همانا تو فرمان می‌رانی و کسی بر تو فرمان نمی‌راند، بی‌گمان کسی را که تو والا گردانی خوار نخواهد شد. خداوندا تو مبارک و برتری و بر پیامبرت و آل او درود فرست». (به روایت ابو داود و ترمذی و نسائی و دیگران با اسناد صحيح).

رافعی گفته است که: علما پیش از «تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ»، «وَلا يَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ» را افزوده‌اند. و در روایت بیهقی آمده است: و بعد از آن «فلک الحمد علی ماقضیت أستغفرُکَ وَأتُوبُ إلیکَ» گفته می‌شود. البته امام جماعت همه ضمیرهای مفرد را به جمع تبدیل می‌کند، مثلا به جای اهدنی، اهدنا می‌گوید. چون برای امام جماعت کراهت دارد که نفس خویش را به دعا اختصاص دهد، زیرا پیامبر گفته است:

«لَا یَؤُمُّ عَبْدٌ قَوْماً فَیَخُصُّ نَفْسَهُ بِدَعْوَةٍ دُوْنَهُم فَإنْ فَعَلَ فَقَد خانَهُم» (رواه ابوداود و الترمذی وحسّنه).

«نباید یکی از بندگان خدا امامت قومی را به عهده گیرد و خود را تنها به دعا اختصاص دهد بدون اینکه آنان را نیز سهیم گرداند اگر چنین کند به حقیقت بدانان خیانت کرده است».

و سنت است که در قنوت دستان را بلند کند و بعد از اتمام قنوت آن‌ها را بر چهره نکشد و صورت خود را با دستان خود مسح نکند، چون در سنت ثابت نشده است. بیهقی آن را گفته است و دست بر سینه کشیدن بدون خلاف مستحب نیست بلکه جماعتی کراهت آن را به صراحت گفته‌اند و در روضه چنین گفته است.

و اما قنوت خواندن در نماز وتر در نیمه دوم ماه رمضان به دلیل روایتی است که ترمذی از علی بن ابی طالب و ابوداود از ابی بن کعب ذکر کرده‌اند.

هیأت نماز

هیأت‌های نماز پانزده چیز است، و مراد از هیأت‌های نماز چیزهایی می‌باشد که با سجده سهو جبران نمی‌شود، پس ترک آن‌ها نیازی به سجده سهو ندارد.

1. بلند کردن دست‌ها به هنگام گفتن تکبیر تحریم، و به وقت رکوع و برخاستن از رکوع، و به وقت برخاستن از تشهد اول. به این ترتیب که کف دو دستان و انگشتان دستان را باز کند و تا مقابل شانه‌ها به نحوی بالا ببرد و بلند کند که سرانگشتان در محاذی بالای گوش‌ها و پشت دست‌ها در محاذی شانه قرار گیرد. خواه شخص نمازگزار ایستاده یا نشسته یا بر پهلوی باشد و خواه نماز فرض یا سنت باشد، و زن و مرد و امام و مأموم با هم مساویند و فرقی ندارند، و اما به وقت گفتن تکبیر تحریم به دلیل روایت ابن عمر م است که گفت:

«کانَ یَرْفَعُ یَدَیْهِ إلی مِنکَبَیْهِ إِذَا افْتَتَحَ الصَّلاةَ» (رواه الشيخان).

«پیامبر به هنگام آغاز نماز، به وقت گفتن تکبیر تحریم – هر دو دست خود را تا برابر شانه هایش بالا می‌برد».

و اما دلیل بلند کردن دستان به وقت رفتن به رکوع و برخاستن از آن روایت ابن عمر م است که گفت:

«کانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم إِذا قامَ إِلَی الصَّلاةِ رَفَعَ یَدَیْهِ حَتّی یَکُونا حَذْوَ مِنْکَبَیْهِ ثُمَّ یُکَبِّرُ فَإِذا أَرادَ أَن یَرْکَعَ رَفَعَهُما مِثْلَ ذَلکَ وَإِذا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّکُوعِ رَفَعَهُما کَذِلکَ وَقالَ: سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ رَبَّنا وَلَکَ الحَمْدُ». (رواه الشيخان و البيهقي).

«پیامبر هرگاه به نماز می‌ایستاد هر دو دست خود را بالا می‌برد و بلند می‌کرد تا برابر شانه هایش سپس می‌گفت: الله أکبر، چون می‌خواست به رکوع رود نیز همین عمل را تکرار می‌کرد و چون از رکوع بر می‌خاست و سر از رکوع بر می‌داشت نیز چنین می‌کرد و می‌گفت: «سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد» یعنی خداوند حمد و ستایش کسی را شنید که حمد او کرد خداوندا ستایش تنها از آن تو است».

و اما دلیل بلند کردن دستان به هنگام برخاستن از تشهد اول، روایت نافع از ابن عمر م است که او هرگاه از تشهد اول پس از دو رکعت بر می‌خاست هر دو دست را بلند می‌کرد، و این عمل را به پیامبر نسبت می‌داد. به روایت بخاری و ابوداود و نسائی.

1. نهادن دست راست بر دست چپ روی سینه در نماز، زیرا به روایت قبیصه از پدرش هلب، و نیز روایت او از پدرش آمده است که پیامبر برایمان به امامت نماز می‌ایستاد (پشت سر او به جماعت نماز می‌خواندیم) که دست چپ خود را با دست راست می‌گرفت. (ترمذی آن را روایت کرده است). و پیامبر گفته است:

«مِن أَخْلاقِ النَّبِییّنَ وَضْعُ الیَمِیْنِ عَلَی الشِّمالِ فی الصّلاةِ». (رواه الشيخان والنسائی والحاکم).

«از اخلاق پیامبران† است که در نماز (و نیایش) خود دست راست را بر دست چپ می‌نهادند».

نهادن دستان در بالای ناف یا پایین ناف مساوی می‌باشد و فرقی ندارد، چون هر دو وضعیت از اصحاب رسول الله روایت شده است. (ابوداود و احمد و ابن ابی شیبه از علی بن ابیطالب روایت نموده و تخریج کرده‌اند که:

«اَلسُّنَّةُ وَضْعُ الکَفِّ فِی الصَّلاةِ تَحْتَ السُّرَّةِ».

«سنت آنست که کف دست را در نماز زیر ناف نهاد».

و ترمذی گفته است:

«رَأَی بَعْضُهُمْ أَن یَضَعَهُما فَوقَ السُّرَّةِ ، وَرَأَی بَعضُهُمْ أَن یَضَعَهُما تَحْتَ السُّرَّةِ وَکُلُّ ذَلکَ واسِعٌ عِنْدَهِم».

«رأی بعضی بر اینست که دستان را بالای ناف نهاد، و رای برخی دیگر بر آنست که دستان را پایین ناف نهاد و هر دوی آن‌ها به وفور مشاهده شده است».

به روایت از واثل بن حجر آمده که گفت:

«صَلَّیتُ مَعَ النَّبِّیِ صلی الله علیه وسلم فَوَضَعَ یَدَه الیُمْنی عَلی یَدِهِ الیُسْری عَلی صَدرِهِ».

«همراه پیامبر نماز گزاردم (و دیدم) که او دست راستش را روی دست چپش روی سینه نهاد». (و به روایت ابن خزیمه در صحيح خود و ابوداود و نسائی با این الفاظ آمده است):

«.. ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ الیُمْنی عَلی ظَهْرِ کَفِّهِ الیُسْری وَالرُّسْغِ وَالسّاعِدِ».

یعنی: «سپس دست راست خود را بر پشت دست چپ و مچ و بازو نهاد».

1. توجه (دعای افتتاح خواندن) بدین گونه که نمازگزار بلافاصله بعد از گفتن تکبیر تحریم این آیه را به عنوان توجه به پیشگاه خداوند بخواند: ﴿إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٧٩﴾ [الأنعام: 79] «روی خود را تنها به سوی آن کس متوجه می‌نمایم که آفریننده آسمانها و زمین است، در حالیکه از باطل روی گردانده و خود را به وی تسلیم می‌کنم. من از انبازگیرندگان برای الله نیستم (به وی شرک نمی‌ورزم».

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: 162- 163]. «بی‌گمان نمازم و عبادتم (قربانیم) و زندگیم و مرگم برای الله است (به دست او است) که پروردگار عالمیان می‌باشد، و هیچ شریک و انبازی ندارد و بدین دستور داده شده‌ام و من از جمله مسلمانانم». مسلم آن را به روایت از حضرت علی آورده است که پیامبر هرگاه نماز را آغاز می‌کرد، تکبیر می‌گفت: «وَجَّهتُ وَجهِیَ..... تا آخر». معنی وجهت آنست که رویم به تو است و عبادتم برای تو است. و «حنیفا» یعنی روی گردان از باطل و مایل به سوی حقم. و «ننسک» به معنی عبادت است. اگر بلافاصله بعد از تکبیر تحریم دعای افتتاح را ترک کرد و أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ را گفت، دیگر برای خواندن افتتاح بر نمی‌گردد و آن را نمی‌خواند خواه به عمد ترک کند یا آن را فراموش کرده و بعد از «أعوذ..» یادش آمده باشد، چون جای آن پیش از هر چیز بعد از تکبیر تحریم است و با گفتن «أعوذ» وقت آن از میان رفته است.

به روایت ابوهریره آمده است که پیامبر هرگاه تکبیر می‌گفت در آغاز نماز اندکی پیش از قرائت (فاتحه) سکوت و توقف می‌کرد، که از او پرسیدم و گفتم: یا رسول الله پدر و مادرم به فدایت در این مدت توقف و سکوت بین تکبیر تحریم و قرائت فاتحه چه چیزی می‌گویی؟ گفت: می‌گویم: «اَللَّهُمَّ باعِدْ بَیْنی وَبَینَ خَطایایَ کَما باعَدْتَّ بَینَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ اَللَّهُمَّ نَقِّنِی مِنْ خَطایای کَما یُنَقَّ الثَّوبُ الأبْیَضُ مِنَ الدَّنَسِ. اَللَّهُمَّ اغْسِلْنِی مِن خَطایایَ بِالثَّلْجِ وَالماءِ وَالبَرَدِ». «خدایا مرا به اندازه فاصله بین مشرق و مغرب از گناهانم و اشتباهاتم دور گردان، خدایا مرا از گناهانم پاک گردان همان گونه که جامه سفید از چرک و آلودگی تمییز داده شده و پاک گردانده می‌شود، خدایا مرا از گناهانم بشوی به گونه‌ای که جامه با برف و آبو تگرگ شسته می‌شود». به روایت شیخین و صاحبان سنن بجز ترمذی. و به روایت از عمر:آمده است که او بعد از تکبیر تحریم می‌گفت: «سُبحانَکَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِکَ وَتَبارکَ اسْمُکَ وَتَعالی جَدُّکَ وَلَا إِلهَ غَیرُکَ». «خداوندا تو را تسبیح و تنزیه و ستایش میگویم و نام تو مبارک و شکوهمند و عظمت تو برتر از همه چیز است و هیچ معبودی که شایستگی عبادت را داشته باشد جز تو وجود ندارد». (به روایت مسلم و دارقطنی).

1. تعوذ یعنی أعوذُ بالله مِنَ الشَّیطان الرَّجیم گفتن (بعد از دعای افتتاح و پیش از قرائت فاتحه) چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ٩٨﴾ [النحل: 98].

«هرگاه قصد خواندن قرآن کردی اول از شیطان رجیم به خدا پناه ببر (یعنی بگوی: أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم».

به روایت از جبیر بن مطعم آمده است که پیامبر هرگاه نماز را آغاز می‌کرد می‌گفت: «الله أکبر کبیراً والحمدالله کثیراً وسبحان الله بکرة وأصیلاً (سه بار) اللهم إنی أعوذبک من الشیطان الرجیم من هُمَزه ونفخه ونفثه». «خداوندا به تو پناه می‌برم از شر شیطان رانده شده از درگاه تو و از جنون و دیوانگی و غرور و تکبر و دمیدن وی». به روایت ابن حبان در صحيحش و کلمه «همز» در این حدیث به معنی جنون و دیوانگی و کلمه «نفخ» به معنی دمیدن و باد تکبیر و «نفث» به معنی نفس شعری است. و امام شافعی چنین گفته است. همه الفاظ و کلماتی که این معانی را برساند از آن استفاده می‌شود و پسندیده‌ترین کلمات: «أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیم» می‌باشد و ابن المنذر گفته است: روایت شده است که پیامبر پیش از قرائت (فاتحه یا قرآن) می‌گفت: «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و مستحب است که در آغاز هر رکعتی این تعوذ را گفت، چون با رکوع و حرکات دیگر بین قرائتی که پیش از آن تعوذ صورت گرفته و قرائت بعدی فاصله ایجاد می‌شود. و بعضی گفته‌اند: سنت بودن تعوذ اختصاص به رکعت اول دارد.

1. آشکارا خواندن فاتحه و سوره در جای خود و پنهان خواندن آن‌ها در جایی که باید پنهان خوانده شوند که امام جماعت در نماز صبح، و نماز جمعه، ونماز عید فطر و قربان و تراویح و وتر ماه رمضان، و دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء، به اجماع قرائت فاتحه و سوره را آشکار و بلند انجام میدهد، و کسی که تنها نماز می‌خواند نیز در این مورد با صدای بلند می‌خواند، چون به وی امر نشده است که ساکت شود و گوش فرا دهد، پس شبیه به امام است، و اما مأموم پشت سر امام در نمازهای جهری و سری باید قرائت جهری و آشکار صورت می‌گیرد سنت است که بسم الله الرحمن الرحیم (بسلمه) با صدای بلند خوانده شود، چون در روایت صحيح از علی و ابن عباس و ابن عمر و ابوهریره و عایشه آمده است که پیامبر هر وقت نماز حاضر و ادا را می‌خواند بسلمه را با صدای بلند می‌خواند، و هرگاه نماز فوت شده را قضا می‌کرد اگر نماز فوت شده شب را در شب قضا می‌کرد با صدای بلند آشکارا، و اگر نماز فوت روز را در شب و یا نماز فوت شده شب را در روز قضا می‌کرد وقت قضا را در نظر می‌گرفت. پس اگر نماز عشاء را در روز قضا می‌کرد با صدای آهسته و سری، و اگر نماز ظهر را در شب قضا می‌کرد با صدای بلند و جهری می‌خواند.
2. آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه در نماز، (تامین) چون پیامبر گفت:

«إِذا قالَ الإِمامُ: غَیرِ المغْضُوبِ عَلَیْهِم وَلاَ الضّالّینَ. فَقُولوُا: آمین. فَإِنَّ مَنْ وافَقَ قَولُهُ قَوْلَ الملائِکَةِ غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِهِ» (رواه الشيخان).

«هرگاه امام جماعت در خواندن فاتحه به ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ رسید بگوئید، «آمین» چون هرکس سخنش با سخن ملائکه و فرشتگان هماهنگ باشد همه گناهان (صغیره) پیشین او آمرزیده می‌شود».

در نمازهای جهری (بامداد و مغرب و عشاء و جمعه و عیدین) هم امام و هم کسی که تنها نماز می‌خواند آمین را با صدای بلند می‌گویند. در حدیث آمده است که پیامبر هرگاه از قرائت فاتحه فراغت می‌یافت صدای خود را بلند می‌کرد و می‌گفت: «آمین». به روایت دارقطنی با اسناد حسن و ابن حبان و حاکم به صورت صحيح. و گفته‌اند به شرط شیخین صحيح است. و همچنین مأموم هم آن را با صدای جهری می‌گوید. امام شافعی در «الأم» گفته است: «مسلم بن خالد به روایت از ابن جریح و به روایت او از عطاء گفت: من از پیشوایان می‌شنیدم از قبیل ابن الزبیر و کسانی که بعد از او آمده‌اند که می‌گفتند: «آمین»، و مأمومین نیز پشت سر ایشان می‌گفتند: «آمین» تا جایی که صدای مردم در مسجد طنین می‌انداخت و غوغایی می‌شد. و بخاری این را از ابن الزبیر به صورت تعلیقی نقل کرده است.

1. خواندن سوره‌ای از قرآن بعد از قرائت فاتحه در نماز صبح و جمعه و در دو رکعتهای اولیه هر نماز دیگر، مگر در نماز میت که نباید در آن بعد از فاتحه سوره‌ای خوانده شود. دلیل سنت بودن این امر روایت قتاده است که گفت: همواره پیامبر در نماز ظهر در دو رکعت اول سوره فاتحه و دو سوره دیگر از قرآن می‌خواند، و در دو رکعت بعدی تنها أم القرآن (فاتحه) را می‌خواند، و گاهی آیه‌ای را که می‌خواند ما می‌شنیدیم و در رکعت اول قرائت را پیش از قرائت رکعت دوم طول می‌داد، و همچنین درنماز عصر و در نماز صبح که شیخین آن را روایت کرده‌اند. بعد از قرائت فاتحه هر چه از قرآن خوانده شود کفایت می‌کند خواه سوره‌ای یا بعضی از سوره‌ای باشد. از قتاده پرسیدند که اگر کسی یک سوره را در دو رکعت بخواند یا یک سوره را در دو رکت تکرار کند نظرت چیست؟ گفت: همه‌اش قرآن است و فرقی نمی‌کند. و به روایت از عبدالله بن السائب آمده است که پیامبر در نماز صبح سوره «المؤمنون» را خواند تا اینکه به داستان موسی و هارون رسید، یا به داستان حضرت عیسی رسید که سرفه‌اش گرفت لذا به رکوع رفت. و به روایت از مردی از جهینه آمده است که او شنیده است پیامبر در نماز صبح در هر دو رکعت سوره «إذا زلزلت الأرض» را خواند، نمی‌دانم آیا پیامبر فراموش کرده بود یا به عمد چنین کرد. به روایت ابو داود و دارقطنی با اسناد قوی. رافعی گفته است: «خواندن یک سوره کامل بعد از فاتحه اگر چه کوتاه هم باشد پسندیده تر است از خواندن بعضی از سورهای اگر چه زیاد و بلند هم باشد». نووی گفت: «این وقتی است که سوره کامل و بعضی از سوره‌ای به اندازه هم باشند، اما اگر بعضی از سوره‌ای طولانی را بخواند که از یک سوره کوتاه بیشتر باشد بهتر است».

لازم و شایسته است که اگر بعضی از سوره‌ای را می‌خواند، قسمتی را بخواند که مشتمل بر معانی تام بوده و اول و آخر معنی معلوم و کامل باشد. بدون شک در این حال بعضی از سوره‌ای طولانی از خواندن یک سوره کوتاه بهتراست. و پیامبر همواره رکعت اول نماز صبح و هر نمازی را بیش از رکعت دوم طول می‌داد، و در نماز صبح این عمل بیشتر روی می‌داد چون قرآن فجر (نماز صبح) مشهود است یعنی خداوند و فرشتگان ناظر آن هستند. یا فرشتگان مأمور در روز در نماز صبح حاضر و شاهدند (موقع تعویض فرشتگان شب و روز است). و چون رکعات نماز صبح اندک است آن را با طولانی نمودن رکعت اول جبران می‌ساخت، و چون نماز صبح بعد از برخاستن از خواب بامدادی است و مردم در استراحت هستند و هنوز کارهای زندگی و دنیای را شروع نکرده‌اند و به علاوه، نماز صبح آغاز و ابتدای فعالیت و کار روزانه است لذا مورد اهمیت قرار گرفته و تطویل آن مورد نظر است. لذا پیامبر در نماز صبح از شصت آیه تا یکصد آیه می‌خواند، و مشاهده شده که گاهی در نماز سوره «ق» را خوانده و گاهی سوره «روم» و گاهی «إذا الشمس کورت» و گاهی «معوذتین» (دو سوره آخر مصحف) را خوانده و حال آنکه در مسافرت بوده است. پیامبر هرگاه در نماز صدای کودک را می‌شنید به جهت ترحم به وی و مادرش قرائت را کوتاه می‌کرد، و در نماز بامداد روز جمعه سوره‌های «الم تنزیل» سجده و «هل أتی علی الإنسان» را به تمامی می‌خواند، و از وی شنیده نشده بر بعضی از آن دو سوره اقتصار کرده باشد، همانگونه که بیشتر مردم به جای کامل آن دو سوره بر بعضی از آن‌ها اقتصار می‌کنند، و بدین وسیله خلاف رهنمود پیامبر عمل می‌نمایند و حکمت انتخاب قرائت این دو سوره کامل آن می‌باشد که مشتمل بر ذکر مبدا و معاد و آفرینش آدم و دخول بهشت و دوزخ و غیر آنست تا مردم حوادث روز قیامت را بیاد آورند و پند و عبرت گیرند.

اما نماز ظهر را پیامبر گاهی طولانی و گاهی متوسط می‌خواند. ابوسعید گفت:

«کانَتْ صَلاةُ الظُّهرِ تُقامُ فَیَذْهَبُ الذّاهِبُ إِلَی الْبَقِیعِ فَیَقْضِی حاجَتَهُ ثُمَّ یَأْتِی أَهْلَهُ فَیَتَوَضَّأُ وَیُدْرِکُ النَّبِیَّ فِی الرَّکعَةِ الأُولی مِمَّا یُطِیْلُها» (رواه مسلم).

«نماز ظهر آن قدر طول می‌کشید که از آغاز آن یک نفر می‌توانست به بقیع برود و قضای حاجت کند سپس به خانه خویش برگردد و وضو بگیرد و به مسجد النبی برگردد و در رکعت اول به پیامبر برسد از بس که آن را طول می‌داد».

گاهی در نماز ظهر سوره‌های «سبح اسم ربک الأعلی» «واللیل إذا یغشی» و گاهی «والسماء ذات البروج» و «والسماء والطارق» را می‌خواند.

و اما در نماز عصر به اندازه نیمی از نماز ظهر قرائت را طول می‌داد اگر نماز ظهر را طول داده بود و اگر قرائت نماز ظهر را کوتاه کرده بود نماز عصر را به اندازه آن طول می‌داد.

و اما پیامبر در نماز مغرب اگر قرائت رکعت اول را طول می‌داد دومی را طول نمی‌داد که به اثبات رسیده و مشاهده شده که در نماز مغرب در هر دو رکعت اول سوره «اعراف» و گاهی سوره «طور» و گاهی «مرسلات» و گاهی «سبح اسم ربک الأعلی» و گاهی «والتین و الزیتون» و «معوذتین» را خوانده است، و همه این‌ها آثار و اخبار صحيح و مشهوری هستند که نقل شده‌اند.

و اما در نماز عشاء پیامبر «والتین و الزیتون» را خوانده و به معاذ فرمود که: آن را و «الشمس وضُحیها» و «سبح اسم ربک الأعلی» و «واللیل إذا یغشی» و امثال آن را بخواند. شبی معاذ همراه پیامبر نماز عشاء را خواند سپس به میان «بنی عمر و بن عوف» رفت و نماز عشاء را بعد از اینکه مدتی از شب گذشته بود برایشان اعاده کرد، و در آن سوره بقره را خواند، و پیامبر این عمل را انکار کرد و نپسندید و به وی گفت: «أَفَتّانٌ أَنْتَ یا مَعاذُ؟».

«مگر تو می‌خواهی مردم را در فتنه گرفتار کنی و دچار آشوب و مبتلا نمایی ای معاذ؟».

و اما در نماز جمعه همواره سوره‌های «جمعه» و «منافقون» یا «جمعه» و «الغاشیه» را به صورت کامل یا سوره «سبّح» و «الغاشیه» را می‌خواند، و اما اینکه بر اواخر آن دو سوره اقتصار کند هرگز چنین نکرد واین عمل مخالف رهنمود او است.

و اما در نمازهای «عیدین» گاهی سوره «ق» و ﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ﴾ [القمر: 1]. را به طور کامل و گاهی «سبح» و «الغاشیه» را می‌خواند. و این بود سنت پیامبر که ادامه داشت تا اینکه به رفیق اعلی پیوست، و خلفای راشدین نیز بعد از او چنان عمل کردند و پیشوایان دانشمند نیز همگی چنین رفتار کردند. و پیامبر هیچوقت سوره خاصی را برای قرائت در نماز معین نمی‌کرد مگر در نماز جمعه و عیدین (فطر و اضحی) و نماز بامداد روز جمعه، (ابوداود در حدیث عمرو بن شعیب به روایت از پدرش و روایت از جدش روایت کرده است که او گفت):

«ما مِنَ المُفّصل سورةٌ صَغِیرةٌ ولَاکَبِیرةٌ إلَّا وقَدْ سَمِعْتُ رسول الله یَؤُمُّ النَّاسَ بِها فِی الصلاة المَکْتُوْبَةِ».

«هیچ سوره نسبتا مفصل و بلندی نبوده است مگر اینکه در نماز جماعت نمازهای فرض آن‌ها را از پیامبر شنیده ام که آن‌ها را خوانده است».

به اثبات نرسیده است که او در یک رکعت علاوه بر فاتحه دو سوره از قرآن خوانده باشد مگر در نماز سنت، ولی در نماز فرض چنین از او نقل نشده است.

1. و
2. الله أکبر (تکبیر گفتن) به هنگام هر فرود آمدن و برخاستن و گفتن: «سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد» و دلیل آن روایت ابوهریره است که گفته: همواره پیامبر چون می‌خواست به نماز بایستد تکبیر می‌گفت، سپس که به رکوع می‌رفت تکبیر می‌گفت، سپس وقتی که پشتش را راست می‌کرد و از رکوع بلند می‌شد و می‌گفت: «سمع الله لمن حمده» چون راست می‌ایستاد پیش از اینکه به سجده برود می‌گفت: «ربنا لک الحمد» سپس چون برای سجده فرود می‌آمد و خم می‌شد نیز تکبیر می‌گفت، سپس چون سر از سجده بر می‌داشت نیز تکبیر می‌گفت، (برای رفتن به سجده دوم نیز تکبیر می‌گفت) در همه نمازهای چنین می‌کرد سپس چون بعد از دو سجده بر می‌خاست نیز تکبیر می‌گفت. بدینگونه بود کیفیت نماز پیامبر . (به روایت بخاری و مسلم).
3. گفتن تسبیح در رکوع وسجده. ابوداود روایت کرده است که پیامبر وقتی که آیه: ﴿فَسَبِّحۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلۡعَظِيمِ ٧٤﴾ [الواقعة: 74] نازل شد گفت:

آن را در رکوعتان قرار دهید بگوئید: «سُبحان رَبَّی العظیم وبحمده» و چون ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١﴾ [الأعلی: 1] نازل شد گفت: آن را در سجودتان قرار دهید بگوئید: «سُبحان رَبِّی الأعلی وبحمده». مسلم از حدیث حذیفه روایت کرده است که پیامبر آن تسبیحات را می‌گفت. و مستحب است که این تسبیح را سه بار بگوید، چون پیامبر گفت:

«إِذا رَکَعْتَ فَقُلْ فی رُکُوعِکَ: سُبحانَ رَبّی العَظیم ثَلاثاً وَذَلکَ أَدْناهُ وَإِذا سَجَدتَّ فَقُلْ فی سُجُودِکَ سُبحانَ رَبِّیَ الأَعْلی ثَلاثاً وَذَلکَ أَدْناهُ».

«هرگاه به رکوع رفتی سه بار بگو: «سبحان ربی العظیم و بحمده» یعنی منزه است پروردگار بزرگوارم، که این به کمال نزدیکتر است، و هرگاه سجده کردی سه بار بگو: «سبحان ربی الأعلی وبحمده». و این به کمال نزدیکتر است».

یعنی این حداقل سه بار گفتن تسبیح نزدیک به کمال و حد کامل تسبیحات در رکوع و سجود از 9 بار تا 11 بار است. ماوردی گفت: این وقتی است که شخص امام جماعت باشد، و اما کسی که تنها نماز می‌خواند هر اندازه دلش بخواهد می‌تواند دعا و ذکر را طول دهد، چون پیامبر گفته است: «أَقْرَبُ ما یَکُونُ العَبْدُ إِلی رَبِّهِ وَهُوَ ساجِدٌ فَأَکْثِرُوا فیهِ الدُّعَاءَ». (حدیث صحیح).

«بهترین حالت نزدیکی و قرب بنده به پروردگارش حالت سجود است پس در سجده فراوان دعا کنید».

و امام نیز چنانچه مأمومانش راضی به طولانی کردن ذکر و دعا باشند می‌تواند ذکر و دعا را طولانی کند. همواره پیامبر در رکوع و سجود دعا و اذکار فراوان می‌خواند. به روایت از عایشه ك آمده است که همواره در رکوع و سجود فراوان این ذکر را می‌خواند: «سُبحانَکَ اللّهُمَّ رَبَّنا وَبِحَمدِک اللّهُمَّ اغفِرلِی» «خداوندا تو پاک و منزه و پروردگار ما هستی و تو را حمد و ستایش می‌کنم، خداوندا مرا بیامرز». به روایت شیخین و احمد و دیگران. باز هم به روایت از عایشه ك آمده است که در رکوع و سجود می‌گفت: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الملائِکَةِ وَالرُّوحِ». «خداوندا تو منزه و پاک از هر چیز هستی که سزاوار جلال تو نیست و تو پروردگار فرشتگان و جبریل هستی». و به روایت از علی بن ابیطالب آمده است که پیامبر در رکوع می‌گفت:

«اَلّلهُمَّ لَکَ رَکَعْتُ وَبِکَ آمَنْتُ وَلَکَ أَسْلَمتُ أَنْتَ رَبّی خَشَعَ سَمعِی وَبَصَری وَمُخِّی وَعَظِمی وَعَصَبِی وَمَا استَقَلَّت بِهِ قَدَمی لِله رِبَّ العالَمین».

«خداوندا برای تو به رکوع رفتم، به تو ایمان دارم و خود را به تو تسلیم کردم تو پروردگار منی، گوش و دیده و مغز و استخوان و پی و آنچه که بر قدم‌هایم بار است همه و همه در برابر پروردگار جهانیان تسلیم است». به روایت احمد و مسلم و ابوداود و دیگران. و از علی بن ابیطالب روایت شده است که پیامبر هرگاه به سجده می‌رفت، می‌گفت:

«اَلّلهُمَّ لَکَ سَجَدتُّ وَبِکَ آمَنْتُ وَلَکَ أَسْلَمتُ سَجَدَ وَجهِیَ لِلَّذی خَلَقَهُ فَصَوَّرَهُ فَأَحْسَنَ صُورَهُ فَشَقَّ سَمعَهُ وَبَصَرَهُ فَتَبارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الخالِقینَ».

«خداوندا تنها برای تو سجده کردم و به تو ایمان آوردم و خود را به تو تسلیم نمودم، چهره و صورت من برای کسی سجده می‌کند که آن را آفریده و بسیار زیبا تصویر آن را کشیده و گوش و چشمش را باز کرده است، پس مبارک و افزون نعمت است الله که بهترین و شایسته‌ترین آفریننده است». (به روایت احمد و مسلم).

1. نهادن دست‌ها بر رانها در هنگام نشستن برای تشهد اول و تشهد دوم به گونه‌ای که دست چپ روی ران چپ به صورت گسترده باشد و دست راست روی ران راست به نحوی که انگشت کوچک (خنصر) و انگشت بعدی (بنصر) و انگشت میانه (وسطی) و انگشت شست را جمع و بسته کند، و انگشت سبابه (مسبحه) را رها نماید. به روایت ابن عمر م. و سنت است که به هنگام گفتن: «لَا إله إلَّا الله» (در شهادت) انگشت سبابه را بلند کند به عنوان اشاره به توحید، تا به زبان توحید گوید و باعمل نیز توحید نشان دهد و بین قول و فعل جمع کند. و پسندیده و مستحب است که آن انگشت را به وقت بلند کردن، اندکی کج نگه دارد. به روایت ابن حبان در صحيح خود. به روایت از زبیر آمده است که پیامبر هرگاه در تشهد می‌نشست دست راست خود را بر ران راست و دست چپ را بر ران چپ خود می‌نهاد، و با انگشت سبابه اشاره می‌کرد و نگاه پیامبر از محل سجده‌اش تجاوز نمی‌کرد. (به روایت احمد و مسلم و نسائی).
2. افتراش در تشهد و نشستن‌های نماز به گونه‌ای که پای چپ را بگستراند و روی قوزک آن بنشیند و پای راست را نصب کند به صورتی که انگشتان آن رو به قبله باشند. این صورت نشستن در نماز سنت است، و در تشهد دوم تورک (نصب کردن پای راست به حالت اول و دراز کردن پای چپ زیر پای راست و نهادن نشیمنگاه بر روی زمین) سنت است. و این کیفیت در صحيحین آمده است. (و در روایت از بخاری آمده است):

«فَإِذا جَلَسَ فِی الرَّکعَتَینِ جَلَسَ عَلی رِجْلِهِ الیُسری وَنَصَبَ الیُمْنی فَإِذا جَلَسَ فِی الرَّکْعَةِ الأخِیرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ الیُسری وَنَصَبَ الأُخْری وَقَعَدَ عَلی مَقْعَدَتِهِ».

«هرگاه برای تشهد اول می‌نشست بر پای چپ می‌نشست و پای راست را نصب می‌نمود، و چون برای تشهد دوم می‌نشست پای چپ را پیش می‌نهاد و پای راست را نصب می‌کرد و بر نشیمنگاه می‌نشست».

1. خواندن دعای بین سجدتین (دو سجده)، چون پیامبر همواره بین دو سجده می‌گفت: «رَبَّ اغفِرلِی رَبِّ اغفِرلِی» به روایت نسائی و ابن ماجه. و به روایت ابن عباس م پیامبر در بین دو سجده می‌گفت: «اللّهُّم اغفرِرلِی وَارحَمنِی وَعافِنِی وَاهْدِنِی وَارْزُقْنِی».

«خداوندا مرا بیامرز و به من رحم کن و به من سلامتی ده و مرا هدایت کن و مرا روزی ده».

(به روایت ابوداود. و در روایت ترمذی به جای «عافنی» «واجبرنی» آمده است).

1. جلسه استراحت (نشستن برای استراحت) که نشستن اندک است، و نمازگزار آن را بعد از فراغت از سجده دوم رکعت اول و بعد از فراغت از سجده دوم رکعت سوم انجام می‌دهد، چون عملا پیامبر چنین کرده است. (و در روایت از احمد نیز آمده است).
2. دعای بعد از تشهد دوم و پیش از سلام دادن. چون به روایت از عبدالله بن مسعود آمده است که پیامبر تشهد را بدانان یاد داد و گفت: بعد از تشهد، نمازگزار هر دعا و درخواستی که دارد از خدا بنماید. به روایت مسلم. و به روایت از علی بن ابیطالب آمده است که پیامبر هرگاه به نماز می‌ایستاد و نماز می‌خواند بین تشهد و سلام دادن می‌گفت:

«اللّهمَّ اغفِرلِی ما قَدَّمْتُ وَما أَخَّرتُ وَما أَسْرَرتُ وَما أَعْلَنتُ وَما أَسْرَفتُ وَما أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّی أَنْتَ الْـمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْـمُؤَخِّرُ لَا إله إلَّا أَنْتَ».

«خداوندا آنچه را که قبلا کردم و آنچه را که به تاخیر انداختم، و آنچه را که در نهان و آشکارا کردم، و آنچه را که در آن اسراف نمودم، و آنچه را که تو بدان آگاهتر از من هستی همه را از من بیامرز و مرا ببخشای، تنها تو پیش دارنده و پس دارنده ای و به جز تو خدائی و الهی نیست». (به روایت مسلم).

به روایت از عبدالله بن عمر م، ابوبکر به پیامبر گفت: دعایی به من یاد دهید که در نماز بخوانم، گفت: بگو:

«اللّهَّم إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسی ظُلْماً کَثیراً وَلَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنتَ فَاغفِرلی مَغفِرَةً مِن عِندِکَ وَارْحَمْنِيْ إِنَّکَ أَنتَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ».

«خداوندا من به خود فراوان ستم کرده‌ام، و به جز تو کسی گناهان را نمی‌بخشاید پس مرا به بخشندگی خودت ببخش و به من رحم کن، بی‌گمان تو بخشایشگر و بسیار مهربان هستی». (این روایت متفق علیه اصحاب صحاح است). به روایت از ابوهریره پیامبر گفت: هرگاه یکی از شما تشهد آخر را به پایان برد از چهار چیز به خدا پناه ببرد و بگوید: «اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُبِکَ مِنْ عَذابِ جَهَنَّمَ وَعَذابِ القَبرِ وَمِن فِتْنَةِ الـمَحْیا وَالـمَماتِ وَمِن شَرِّ فِتْنَةِ الـمَسِیْحِ الدَّجَّالِ».

«خداوندا من از عذاب دوزخ و از عذاب قبر و از فتنه و آشوب و بلای زندگی و مرگ و از شر و آشوبگری گمراه کنند (مسیح دجال) به تو پناه می‌برم». (به روایت مسلم).

1. سلام دادن دوم، چون پیامبر به طرف راست و چپ هر دو سلام می‌داد. به روایت مسلم از ابن مسعود .

نمازهای سنت به دنبال نمازهای فرض

نمازهای سنتِ پس از نمازهای فرض نوزده رکعت می‌باشند: 2 رکعت پیش از نماز صبح، 4 رکعت پیش از نماز ظهر و 2 رکعت بعد از آن، 4 رکعت پیش از عصر، 2 رکعت بعد از نماز مغرب و 2 رکعت پیش از مغرب، و 3 رکعت بعد از نماز عشاء که یکی به صورت وتر خوانده می‌شود.

ازاین 19 رکعت، ده رکعت رواتب مؤکدی هستند که پیامبر بدین قرار بر ادای آن‌ها تاکید و مواظبت نموده است: دو رکعت پیش از نماز صبح، و دو رکعت پیش از نماز ظهر، و دو رکعت بعد از آن، و دو رکعت بعد از نماز مغرب، و دو رکعت بعد از نماز عشاء. و دلیل این رواتب مؤکده حدیث ابن عمر م است که گفت:

«صَلَّیتُ مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم رَکْعَتَینِ قَبْلِ الظُّهرِ وَرَکْعَتَینِ بَعْدَها وَرَکْعَتیَنِ بَعْدَ المَغْرِبِ وَرَکعَتَینِ بَعدَ العِشاء وَ حَدَّثَتْنی حَفْصةُ بِنْتَ عُمَرَ أَنَّ النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم کانَ یُصَلِّی رَکْعَتَینِ خَفِيْفَتَینِ بَعدَ ما یَطْلُعُ الفَجْرُ». (رواه الشيخان).

«همراه پیامبر دو رکعت پیش از نماز ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشاء خوانده‌ام، و حفصه دختر عمر (خواهرم) برایم گفت که: پیامبر همیشه بعد از سپیده دم صبح و طلوع فجر دو رکعت کوتاه می‌خواند».

کسی که چهار رکعت پیش از نماز ظهر را ذکر کرده است دلیلش روایت بخاری از عایشه ك است که گفت: «کانَ لَا یَدَعُ أَربَعَاً قَبْلَ الظُّهرِ».

«پیامبر چهار رکعت نماز سنت پیش از نماز ظهر را ترک نمی‌کرد».

و کسی که چهار رکعت سنت پیش از نماز عصر را ذکر کرده است دلیلش روایت ترمذی از علی بن ابی طالب بوده است:

«کانَ یُصَلِّی قَبْلَ العَصْرِ أَرْبَعَ رَکَعاتٍ یَفْصِلُ بَینَهُنَّ».

«پیامبر پیش از نماز عصر چهار رکعت می‌خواند که بین آن‌ها فاصله می‌انداخت».

و در روایتی آمده است: خدا رحم کند کسی را که پیش از نماز عصر چهار رکعت بخواند، (و ترمذی آن را حسن و ابن حبان آن را صحيح دانسته است). دو رکعت بعد از عشاء را ابن عمر م روایت کرده است. و دو رکعت پیش از مغرب به دلیل روایت بخاری است:

«صَلُّوا قَبْلَ صَلاةِ المغْرِبِ، صَلُّوا قَبْلَ صَلاةِ المغرِبِ، قالَ فِی الثاّلِثَةِ لِمَنْ شَاءَ».

«پیش از نماز مغرب بخوانید، پیش از نماز مغرب نماز بخوانید و مرتبه سوم گفت: هرکس می‌خواهد پیش از نماز مغرب نماز بخواند».

در روایت مسلم آمده است: وقتی که اذان مغرب گفته می‌شد مردم برای ادای دو رکعت سنت پیش از مغرب با شتاب به نزد ستونهای مسجد می‌رفتند و سنت پیش از مغرب را می‌خواندند، و آنقدر مردم مشغول خواندن سنت پیش از مغرب می‌شدند که اگر کسی وارد مسجد می‌شد گمان می‌کرد نماز مغرب خوانده شده است که مردم اینگونه مشغول خواندن نماز سنت هستند.

نمازهای سنت مؤکده غیر از رواتب

نمازهای سنت مؤکده غیر از رواتب سه تا هستند: نماز سنت شب، و نماز سنت ضحی (چاشتگاه) و نماز سنت تراویح. و اما نماز شب را همه پیشوایان فقه بر مستحب بودن آن اجماع دارند و خداوند می‌گوید:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ﴾ [الإسراء: 79].

«و قسمتی از شب را (به نماز خواندن) بیدار بمان که این زیادتی برای توست».

﴿كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ١٧﴾ [الذاریات: 17].

«آنها شب‌ها اندکی می‌خوابیدند (و نماز می‌خواندند)».

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا﴾ [السجدة: 16].

«شب از رختخواب بر می‌خیزند و با خوف از عذاب خدا و امید به رحمت وی او را می‌خوانند».

در آغاز نماز شب واجب بود سپس نسخ گردید. و در حدیث است:

«عَلَیکُم بِقِیامِ اللَّیْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصّالحِینَ قَبْلَکُم وَقُرْبَةٌ لَکُمْ إِلی رَبِّکُم وَمُکَفِّرَةٌ لِلسَّیِّئَاتِ وَمَنْهاةٌ عَنِ الإِثمِ» (رواه الحاکم(.

«بر شما باد که بر انجام نماز شب مداومت کنید چه بی‌گمان آن عادت مردان صالح و شایسته پیش از شما است و شما را به پروردگارتان نزدیک می‌سازد و کفاره گناهان و نهی کننده از گناه است».

و در حدیث دیگری آمده است:

«مَن صَلّی فی لَیلَةٍ بِمائَةٍ آیَةٍ لَم یُکْتَبْ مِنَ الغافِلینَ وَمَنْ صَلّی بِمِأَتَی آیَةٍ فَإِنَّهُ یُکْتَبُ مِنَ القانِتیِنَ وَالْـمُطِیعِینَ لِلهِ الـمُخْلِصِیْنَ». (رواه الحاکم).

«هرکس در یک شب در نماز یکصد آیه قرآن بخواند او را از جمله غافلان نمی‌نویسند، و هرکس در نماز شب دویست آیه بخواند او را از جمله بندگان عابد و مطیع و مخلص خدا می‌نویسند».

وسط شب برای نماز شب بهترین وقت است، چون از پیامبر سوال شد بعد از نمازهای فرض چه نمازی بهتر است؟ گفت: نماز در دل شب (وسط شب). زیرا عبادت در دل شب دشوارتر است و غفلت مردم از عبادت در آن وقت بیشتر است، و نماز شب در نیمه شب خیرش بیشتر است از نماز شب در نیمه اول شب چون خدا می‌گوید:

﴿وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ١٨﴾ [الذاریات: 18].

«(بندگان نیکوکار) بامدادان طلب استغفار می‌کنند».

چون آخر شب وقت نزول خدا است و خداوند با قدرت خویش نزول می‌کند نه نزول حلولی و جسمانی زیرا:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11].

«هیچ چیزی مانند خدا نیست و خداوند مثل ندارد و او شنوا و بینا است».

در تمام شب نماز خواندن و بیدار ماندن مکروه است، چون برای بدن زیان دارد و در حدیث نیز بدان اشاره شده است. و ترک نماز شب برای کسی که بدان عادت گرفته است مکروه است، چون پیامبر به عبدالله بن عمروعاص گفت:

«یا عَبدَاللهَ لَا تَکُنْ مِثْلَ فُلانٍ کانَ یَقُومُ اللَّیلَ ثُمَّ تَرَکَهُ». (رواه الشيخان).

«ای عبدالله مانند فلانی مباش که نماز شب می‌خواند سپس آن را ترک کرد».

و اما نماز سنت ضحی و چاشتگاهی به دلیل سخن خداوند است که می‌گوید:

﴿يُسَبِّحۡنَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِشۡرَاقِ ١٨﴾ [ص: 18].

«تسبیح کنندگان هستند درشب و هنگام چاشت».

ابن عباس م گفت: معنی اشراق در آیه ضحی و چاشت است، و مقصود نماز چاشت می‌باشد. در صحيحین به روایت از ابوذر آمده است: «دوست و سرور و بزرگم سه چیز را به من سفارش کرد، اینکه هرماه سه روز را روزه بگیرم، و هر روز دو رکعت در وقت چاشت بخوانم، و هرشب پیش از خواب نماز سنت وتر را بگزارم». بخاری بر آن افزوده است: (آنها را ترک نکنم). حداقل نماز سنت الضحی دو رکعت است و حداکثر آن دوازده رکعت است. چون پیامبر به ابوذر گفت:

«إِن صَلَّیتَ الضُّحَی إِثْنَی عَشْرَةَ رَکعَةً بَنَی اللهُ لَکَ بَیْتاً فِی الْـجَنَّـةِ». (رواه البيهقي و ضعفه).

«اگر دوازده رکعت نماز سنة الضحی را بخوانی خداوند برایت خانه‌ای در بهشت می‌سازد».

نووی گفته است که: حداکثر آن هشت رکعت است، و بیشتر علما چنین گفته‌اند، و شیخین نیز آن را از حدیث أم هانی روایت کرده‌اند. وقت سنة الضحی از هنگامی است که خورشید به اندازه یک نیزه بلند می‌شود و تا خورشید به استواء می‌رسد ادامه دارد.

نماز سنت تراویح

در سنت بودن نماز تراویح شکی نیست و برآن اجماع منعقد است و بسیاری از علماء آن اجماع را نقل کرده‌اند و در صحيحین آمده است:

«مَن قامَ رَمَضانَ إیماناً وَاحتِساباً غُفِرَلَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِه».

«هرکس از روی ایمان و باور و برای رضای خدا نماز تراویح را در شب‌های رمضان بگزارد گناهان پیش از رمضان وی آمرزیده می‌شود».

به روایت از عایشه ك آمده است که پیامبر چند شب نماز تراویح را در مسجد خواند و مردمان فراوانی نیز پشت سر وی آن نماز را خواندند، سپس باقیمانده ماه رمضان را در خانه خواند و گفت: ترسیدم که بر شما فرض گردد وبعداً شما نتوانید آن را انجام دهید. «یعنی در آن چند شب آن قدر مردم برای تراویح جمع شدند و رغبت نشان دادن که پیامبر نگران آن بود مردم آن را فرض تلقی کنند و بعداً از ادای آن عاجز شوند، پس پیامبر آن را در مسجد ترک کرد تا بدانند سنت است». و پیامبر آن حالت را ادامه داد یعنی برای جماعت تراویح به مسجد نمی‌رفت و این حالت در زمان خلافت ابوبکر صدیق و اوایل خلافت عمر خطاب ادامه داشت.

بعدا عمر خطاب متوجه شد که مردم در مسجد به صورت انفرادی و پراکنده نماز تراویح را می‌خوانند، و 2 نفر 2 نفر و 3 نفر 3 نفر کنار هم هستند لذا او این دسته‌های پراکنده و جماعت‌های کوچک را بر «ابی بن کعب » فراهم آورد و او را به امامت نماز تراویح مردم گماشت و بیست رکعت برایشان تعیین کرد، و اصحاب رسول بر آن اجماع کردند و کسی مخالفت نکرد و بدین جهت چنین کرد چون ایمن بود که دیگر مردم آن را فریضه تلقی نمی‌کنند».

نماز تراویح برای مردان و زنان هر دو سنت است. به روایت از عرفجة آمده است که حضرت علی به خواندن نماز تراویح در رمضان دستور می‌داد و برای مردان امامی و برای زنان امام جداگانه‌ای قرار می‌داد که مرا به امامت زنان تعیین کرد.

نماز تراویح بعد از نماز عشاء و پیش از سنت وتر و به صورت دو رکعت دو رکعت خوانده می‌شود، و وقت آن تا آخر شب ادامه دارد. یعنی بعد از نماز عشاء و پیش از سنت وتر تا آخر شب هر وقت خوانده شود درست است. بهتر است که با پیروی از پیامبر آن را هشت رکعت خواند (4 دو رکعتی). (به روایتی خزیمه و ابن حبان در صحيحشان از جابر آمده است که):

«إِنَّهُ صَلَّی بِهِمْ ثَمانَ رَکَعاتٍ وَالوِترَ، ثُمَّ انتَظَرُوهُ فِی القابِلَةِ فَلَمْ یَخْرُجْ إِلَیهِمْ».

«پیامبر در یک شب (از شب‌های رمضان) برایشان هشت رکعت تراویح و سنت وتر را به جماعت خواند و شب بعد مردم انتظار او را کشیدند که نیامد برایشان جماعت تراویح بگزارد». (به روایت ابویعلی و طبرانی با اسناد حسن آمده است):

«جاءَ أُبَیُّ بنُ کَعبٍ رَسُولَ اللهِ فَقالَ: یا رَسُولَ اللهِ إِنَّهُ کانَ مِنِّی اللَّیلَةَ شَیْئٌ قالَ: «وَ ما ذاک َ یَا أُبَیُّ؟» قالَ: نِسْوَةٌ فِی دارِی قُلْنَ إِناّ لَا نَقْرَأُ القُرآنَ فَنُصَلِّی بِصَلاتِک َ فَصَلَّیتُ بِهِنَّ ثَمانِیَ رَکَعاتٍ وَأَوْتَرْتُ، فَکانَت سُنَّة الرِّضا وَلَم یَقُلْ شَیْئاً».

«ابی بن کعب (درماه رمضان) به خدمت پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا امشب چیزی از من سر زده است. فرمود: چه چیزی ای ابی ؟ گفت: امشب زنانی در خانه ام بودند و گفتند: ما نمی‌توانیم قرآن بخوانیم، می‌خواهیم با تو و پشت سر تو نماز جماعت (تراویح) بخوانیم پس من و آنان هشت رکعت نماز (تراویح) و وتر را نیز بجای آوردیم، پیامبر چیزی نگفت، پس به صورت سنت رضا در آمد». پس این دلالت دارد بر مشروعیت فعلی و تقریری هشت رکعت تراویح (که خودش هشت رکعت خواند و ابی نیز هشت رکعت خواند و او چیزی نگفت). و به روایت از عایشه ك آمده است که پیامبر در ماه رمضان و دیگر ماه‌ها بیش از یازده رکعت در شب نمی‌خواند. (جماعت اصحاب صحاح آن را روایت کرده‌اند).

و اما درباره قرائت قرآن در نماز تراویح چیزی از پیامبر نقل نشده است و اعتدال در آن مطلوب است. نباید امام چیزی بخواند که بر نمازگزاران دشوار آید بویژه در فصلی که شب‌ها کوتاه است مگر اینکه خود نمازگزاران خواهان قرائت طولانی و بدان راضی باشند که امام آن را طولانی کند. ابوذر گفت: همراه پیامبر آنقدر نماز تراویح را طولانی کردیم که نزدیک بود به «سحری» نرسیم و سحری را از دست بدهیم. بهتر است که در تمام ماه رمضان در نماز تراویح یک بار قرآن ختم شود تا مردم در طی ماه همه قرآن را شنیده باشند، و نباید بیش از یک بار ختم، قرآن را قرائت کرد چون ممکن است که بر نمازگزاران دشوار آید.

آنچه که بعد از نمازهای فرض و سلام دادن گفته می‌شود (ذکر و اوراد بعد از سلام)

1. سنت است کسی که از نمازش فارغ شده و آن را به پایان برده است دست بر پیشانی کشد و بگوید:

«أَشْهَدُ أَن لَا إِله إلَّاّ اللهُ الرَّحمنُ الرَّحِیمُ، اَللّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّی الهَمَّ وَالـحَزَنَ».

«شهادت می‌دهم که معبودی بجز خدای بخشنده و مهربان وجود ندارد. خداوندا غم و اندوه را از من دور ساز».

یا دست بر سر کشید و بگوید: «لَا إله إلَّا الله الرحمن الرحیم». خداوندا غم و اندوه را از من دور ساز. هر چند این ذکر از طریق ضعیف ثابت شده است اما اشکال ندارد و در فضایل اعمال و روایت ضعیف عمل می‌شود.

1. سپس بگوید: «اَلّلُهمَّ أَنْتَ السَّلامُ وَمِنْکَ السَّلامُ تَبارَکْتَ یا ذَالـجَلالِ وَالإِکْرامِ».

«خداوندا تو سلام و آرامش هستی و سلامتی و آرامش از تو است خیر و برکت تو فراوان است ای شکوهمند و بخشایشگر». (اصحاب صحاح جز بخاری آن را روایت کرده‌اند).

1. سپس گوید: «اَللّهُمَّ أَعنِّی عَلی ذِکْرِکَ وَشُکْرِکَ وَحُسْنِ عِبادتِکَ». «خداوندا مرا یاری کن بر یاد و سپاس و حسن عبادتت». چون پیامبر گفت: ای معاذ! تو را سفارش می‌کنم که بعد از تمام شدن هر نمازی این ذکر را ترک نکنی: «اَللّهُمَّ أَعنِّی...» (به روایت ابوداود و نسائی و ابن خزیمه و حاکم که آن را صحيح دانسته است).
2. سپس گوید: «لَا إِله إلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ لَهُ المُلْکُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیئٍ قَدِیرُ. اَلّلُهمَّ لَا مانِعَ لِما أَعْطَیتَ وَلَا مُعْطِیَ لِما مَنَعْتَ وَلَا یَنْفَعُ ذَالـْجَدِّ مِنکَ الجَدُّ». «به جز الله معبودی نیست او یگانه و بی‌نیاز است، پادشاهی و ستایش خاص او است و او بر هر چیزی توانا است. خداوندا چیزی را که تو عطا کنی کسی نمی‌تواند مانع آن باشد و چیزی را که تو منع کنی کسی نمی‌تواند آن را عطا کند، هیچ بخت و عظمت و ثروتی در پیشگاه تو بندگان را بکار نیاید بلکه تنها عمل صالح و شایسته شان آنان را بکار آید». چون مغیرة بن شعبه گفته است که: پیامبر بعد از هر نماز فریضه‌ای این ذکر را می‌گفت. (به روایت احمد و شیخین).
3. بعد از پایان نماز معوذات (قل هو الله قل أعوذُ برب الفلق وقل أعوذ برب الناس یعنی سه سوره آخر مصحف) را بخواند چون عقبة بن عامر گفت: پیامبر به من دستور داد که بعد از هر نماز معوذتین را بخوانم، که در روایت احمد و ابوداود به جای «معوذتین» معوذات آمده است. به روایت احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی.
4. نمازگزار می‌تواند بعد از سلام آیة الکرسی (آیه 225 سوره بقره) را بخواند، چون پیامبر گفته است:

«مَن قَرَأَ آیَةَ الکُرْسِیِّ دُبُرَ کُلِّ صَلاةٍ مَکتُوبَةٍ لَم یَمْنَعهُ مِن دُخُولِ الـْجَنَّـةِ إِلاّ أَنْ یَمُوْتَ». (رواه النسائی وابن حبان).

«هرکسی آیة الکرسی را بعد از هر نماز فریضه‌ای بخواند همینکه بمیرد به بهشت وارد می‌شود تنها نیامدن مرگ مانع ورود او به بهشت می‌گردد، و چون مرد مانع برطرف می‌شود».

«مَن سَبَّحَ اللهَ دُبُرَ کُلِّ صَلاةٍ ثَلاثاً وَثَلاثِینَ وَحَمِدَاللهَ ثَلاثاً وَثَلاثِینَ وَکَبَّرَ اللهَ ثَلاثاَ وَثَلاثینَ تِلْکَ تِسْعٌ وَتِسعُونَ. ثُمَّ قالَ تَمامَ المِائَةِ: لَا إِلهَ إِلاَّ الله....غُفِرَ لهُ خَطایاهُ وَإِن کانَتْ مِثْلَ زَبَدِ البَحْرِ». (رواه ابوداود والشيخان).

1. هرکس پس از پایان هر نمازی 33 بار سبحان الله، 33 بار الحمدلله، و 33 بار الله أکبر بگوید که مجموعا 99 می‌شود سپس عدد صد را با «لَا إِله إلَّا الله وحدهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَهُ الملک ولَهُ الحَمدُ وهو علی کُلِّ شیئٍ قدیر». تمام کند گناهان او آمرزیده می‌شود اگر چه به اندازه کف دریا باشد.

یا ده بار تسبیح (سبحان الله) ده بار حمد (الحمدلله) و ده بار تکبیر گوید، چون پیامبر گفته است که:

«خَصْلَتانِ مَنْ حافَظَ عَلَیهِما أَدْخَلَتاهُ الجَنَّةَ وَهُما یسِیرٌ وَ منْ یَعمَل بِها قَلیلٌ. قالوُا: وَما هُما یا رَسُول اللهِ؟ قالَ: أَنْ تَحْمِدَ اللهَ وَتُکَبِّرَهُ وَتُسَبِّحَهُ دُبُرَ کُلِّ صَلاةٍ مَکْتُوبَةٍ عَشْراً عَشْراً، وَإِذا أَتَیتَ مَضْجَعِکَ تُسَبِّحُ اللهَ وَتُکَبِّرُهُ وَتَحمدِهُ مِائَةً فَتِلکَ خَمسُونَ وَمِائَتانِ بَاللسانِ وَأَلْفانِ وَخَمسُماِئَةٍ فِی المِیزانِ فَأَیُّکُمْ یَعْمَلُ فِی الیَومِ وَاللَّیلَةِ أَلفَیْنِ وَخَمسَمِائَةَ سَیِّئَةٍ؟ قالُوا: کَیفَ من یَعْمَلُ بِهِما قَلیلٌ؟ قالَ یَجیءُ أَحَدَکُم الشیِّطانُ فِی صَلاتِهِ فِیُذَکِّرُهُ حاجَةَ کَذا فَلا یَقُولُها، وَیَأتیهِ عِنْدَ مَنامِهِ فَیُنَوِّمُهُ فَلا یَقُوْلُها». (رواه أبوداود والترمذی).

«دو خصلت و خوی است که هر کس آن‌ها را ادامه دهد او را به بهشت می‌رسانند و هر دو آسان هستند، ولی کسانی که آن‌ها را انجام دهند اندکند. گفتند: چیست یا رسول الله؟ گفت: آنست که بعد از هر نماز فریضه‌ای هر یک از تسبیح و تحمید و تکبیر را ده بار ده بار بگویی، و چون به رختخواب رفتی یکصد بار تسبیح و تکبیر و تحمید بگوئی که جمعا 250 بار می‌شود، ولی از نظر پاداش دو هزار و پانصد بار به حساب می‌آید (چه هر عمل نیک یک به ده است) کدامیک از شما در شبانه روز دو هزار و پانصد عمل زشت و ناشایست انجام می‌دهی؟ گفتند: چگونه عاملان بدان اندکند؟ فرمود: شیطان به هنگام نماز انسان را وسوسه می‌کند و نیازها را به یاد او می‌آورد در نتیجه آن اذکار را نمی‌گوید، و به هنگام خواب نیز او را وسوسه می‌کند و خواب او را فرا میگیرد و از گفتن غافل می‌ماند».

و سنت است که بعد از نماز مغرب ده بار بگوید: «لَا إله إلَّا اللهُ وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر یحیی ویُمیتُ وهو علی کُلِّ شیئٍ قدیر». «به جز الله هیچ معبودی نیست او بی‌شریک است و پادشاهی و ستایش تنها از آن او است و خیر و زندگی و مرگ تنها در دست او است و او بر هر چیزی توانا است».

چون پیامبر گفت:

«مَنْ قَالَ قَبْلَ أَنْ يَنْصَرِفَ وَيَثْنِىَ رِجْلَهُ مِنْ صَلاَةِ الْـمَغْرِبِ وَالصُّبْحِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللّـَهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ لَهُ الـْمُلْكُ وَلَهُ الْـحَمْدُ بِيَدِهِ الْـخَيْرُ يُحْيِى وَيُمِيتُ وَهُو عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ كُتِبَ لَهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَمُحِيَتْ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَرُفِعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ وَكَانَتْ حِرْزاً مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَحِرْزاً مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَلَمْ يَحِلَّ لِذَنْبٍ يُدْرِكُهُ إِلاَّ الشِّرْكَ وَكَانَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ عَمَلاً إِلاَّ رَجُلاً يَفْضُلُهُ يَقُولُ أَفْضَلَ مِمَّا قَالَ». (رواه أحمد).

«هر کس بعد از نماز مغرب و صبح ده بار «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّـهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْـمُلْكُ وَلَهُ الْـحَمْدُ بِيَدِهِ الْـخَيْرُ يُحْيِى وَيُمِيتُ وَهُو عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ» را بگوید، در برابر هر بار ده حسنه وعمل نیک برایش نوشته و ده عمل بد از دفتر اعمالش محو پاک می‌شود و ده درجه بر منزلت او افزوده و از هر ناپسندی در امان و از شیطان رانده شده (وسوسه‌های شیطان) به دور خواهد شد، و هیچ گناهی مگر شرک به خدا نمی‌تواند او را هلاک کند، و عمل او بر عمل هر کس برتری خواهد داشت مگر کسی که مانند او رفتار کند و بیش از او این ذکر را بگوید یا ذکر بهتر از او بگوید».

و ترمذی هم مانند آن را بدون «بیده الخیر» روایت کرده است. و همچنین سنت است که بعد از نماز صبح بگوید: «اللَّهُمَّ أَجِرْنِى مِنَ النَّارِ» «خداوندا مرا از آتش دوزخ در امان دار» هفت مرتبه. و بعد از نماز مغرب هفت بار بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الـْجَنَّةَ اللَّهُمَّ أَجِرْنِى مِنَ النَّارِ». «خداوندا از تو بهشت را مسئلت دارم و مرا از آتش دوزخ در امان دار». چون پیامبر گفت:

«إِذَا صَلَّيْتَ الصُّبْحَ فَقُلْ قَبْلَ أَنْ تُكَلِّمَ أَحَداً مِنَ النَّاسِ: اللَّهُمَّ أَجِرْنِى مِنَ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّكَ إِنْ مِتَّ مِنْ يَوْمِكَ ذَلِكَ كَتَبَ اللّـَهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ جِوَاراً مِنَ النَّارِ، وَإِذَا صَلَّيْتَ الْـمَغْرِبَ فَقُلْ قَبْلَ أَنْ تُكَلِّمَ أَحَداً مِنَ النَّاسِ: اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الـْجَنَّـةَ اللَّهُمَّ أَجِرْنِى مِنَ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّكَ إِنْ مِتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ تِلْكَ كَتَبَ اللَّـهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ جِوَاراً مِنَ النَّارِ». (رواه أحمد وأبوداود).

«هرگاه نماز صبح را خواندی پیش از آنکه با کسی حرف بزنی هفت بار بگو: اللَّهُمَّ أَجِرْنِى مِنَ النَّارِ. اگر آن روز بمیری خداوند برای تو امان از آتش دوزخ را می‌نویسد، و هرگاه نماز مغرب را خواندی پیش از آنکه با کسی حرفی بزنی هفت بار بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الـْجَنَّةَ اللَّهُمَّ أَجِرْنِى مِنَ النَّارِ» که تو اگر همان شب بمیری خداوند برای تو امان از آتش دوزخ را می‌نویسد».

(به روایت ابو حاتم پیامبر چون از نماز صبح می‌خواست برگردد می‌گفت):

«اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِى دِينِىَ الَّذِى هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِى وَأَصْلِحْ لِى دُنْيَاىَ الَّتِى فِيهَا مَعَاشِى، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ نِقْمَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الـْجَدِّ مِنْكَ الـْجَدُُّ».

«خداوندا دینم را اصلاح کن که پاکی و پاکدامنی من در آن است و دنیایم را اصلاح کن که زندگی من را در آن قرار داده‌ای. خداوندا از خشم تو به خرسندی و رضای تو پناه میبرم و ازغضب تو به عفو و گذشت تو پناه می‌برم و از تو به تو پناه می‌برم. چیزی را که تو عطا کنی کسی نمی‌تواند مانع آن باشد و چیزی را که تو مانع شوی کسی نمی‌تواند آن را عطا کند، هیچ بخت و عظمت و ثروتی در پیشگاه تو بندگان را بکار نیاید جز عمل صالحشان».

زن در چند چیز با مرد (در نماز) تفاوت دارد

برای کسی که به رکوع می‌رود مستحب است که پشت و گردن را به صورت کشیده نگه دارد، چون پیامبر چنین می‌کرد تا جایی که اگر آب روی پشت مبارک وی ریخته می‌شد می‌ایستاد. امام شافعی گفته است که: نمازگزار در رکوع باید سر و گردنش را موازی با پشت خود قرار دهد و پشتش را خمیده نکند و ساقهای پا را راست نگه دارد و سرش را تکان ندهد همچون خری که در زیر بار سنگین سرش تعادل ندارد، چون در حدیث از آن نهی شده است. این مقدار مشترک بین زنان و مردان است و در آن با هم اختلاف ندارند، و اما آنچه زنان با مردان در آن اختلاف دارند چند چیز است:

1. در رکوع برای مردان سنت است که آرنج‌ها را از پهلویشان دور نگه دارند، چون پیامبر در رکوع چنین می‌کرد، و عایشه ك این مطلب را روایت کرده است، ولی زنان برای اینکه بهتر پوشیده شوند آرنج‌هایشان را اندکی جمع می‌کنند و به پهلو می‌چسبانند.
2. مردان در سجده نیز آرنج‌ها را جدا از پهلو قرار می‌دهند، چون پیامبر وقتی که به سجده می‌رفت آنقدر دست‌ها را باز می‌کرد تا اینکه سفیدی زیر بغلش دیده می‌شد. به روایت شیخین. ولی زنان بازوان و دستان خود را جمع می‌کنند که بهتر پوشیده شوند.
3. مردان در سجده شکمشان را بالاتر و با فاصله از ران قرار می‌دهند، چون روایت شده پیامبر وقتی که به سجده می‌رفت آنقدر بین شکم و رانش فاصله بود که بزغاله کوچک میتوانست از آن عبور کند. به روایت مسلم و ابو داود، در حالیکه زن باید خود را جمع کند تا پوشیده بماند.
4. مردان در نمازهای جهری و آشکار باید قرائت را آشکار کنند همانطور که قبلا بیان شد، اما اگر زنی برای زنان دیگر نماز جماعت بخواند یا خود به تنهایی نماز بخوانند، اگر مردان بیگانه حضور نداشته باشند با صدای بلند و آشکار نماز صبح و مغرب و عشاء را می‌خواند ولی آهسته تر از حالت جهری مردان، و اگر مردان بیگانه حضور داشته باشند با حالت سری می‌خواند.
5. مردان در نماز اگر نیاز به تنبیه امام یا برحذر داشتن و آگاه نمودن شخص نابینا از خطر و امثال آن داشته باشند «سبحان الله» می‌گویند، ولی زنان بدین منظور بجای تسبیح با صدای بلند کف می‌زنند، چون پیامبر گفت:

«مَنْ نابَهُ شَیْئٌ فی صَلاتِهِ فَلیُسَبِّحْ فَإِنَّهُ إِذا سَبَّحَ التَفَتَ إِلَیهِ وَإِنَّما التَّصْفِیقُ لِلنِّساءِ» (رواه الشيخان).

«هرکس را در نماز چیزی رسد باید تسبیح، تنبیه و اعلام را انجام دهد، چون شخص آگاه می‌گردد و ملتفت می‌شود، و تصفیق و کف زدن از آن زنان است».

(در روایت بخاری آمده است): اگر در نماز برای یک نفر چیزی پیش آمد بگوید: «سبحان الله» و باید قصدش از این تسبیح آگاه نمودن طرف باشد. تصفیق و کف زدن برای زنان است، بدینگونه که با کف دست راست بر پشت دست چپ می‌زنند و اگر به علت تکرار سبب، تصفیق نیز مکرر شد اشکالی ندارد و همچنین تسبیح.

عورت مردان و زنان

عورت مردان خواه آزاده یا برده باید پوشیده باشد، و آن مابین ناف و زانو است. چون پیامبر گفت:

«وَإِذَا زَوَّجَ أَحَدُكُمْ أَمَتَهُ عَبْدَهُ أَوْ أَجِيرَهُ فَلاَ تَنْظُرْ إِلَى عَوْرَتِهِ وَالْعَوْرَةُ فِيمَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ» (أخرجه البيهقي).

«هرگاه یکی از شما کنیزش را به ازدواج بنده و برده‌اش در آورد یا به ازدواج مزدورش، نباید کنیز به عورت برده یا مزدور نگاه کند، و عورت عبارت است از ما بین ناف و زانو».

و چون پیامبر به «جرهد» گفت:

«غُطَّ فَخِذَکَ فَإِنَّ الفَخِذَ عَورَةٌ» (رواه الترمذی).

«رانت را بپوشان چون ران مرد جزو عورت است».

(به روایت ترمذی). و چون پیامبر به علی بن ابیطالب گفت:

«لَا تُبْرِزْ فَخِذَك وَلَا تَنْظُرْ إلَى فَخِذِ حَيٍّ وَلَا مَيِّتٍ». (رواه أبوداود وابن ماجه والحاکم).

«ای علی، رانت را آشکار و کشف نکن و به ران مرده یا زنده نگاه نکن».

باید دانست که خود ناف و زانو جزو عورت نیستند اگرچه پوشاندن بعضی از آن‌ها به جهت تحقق پوشش کامل عورت واجب است، چون چیزی که اتمام واجب بر آن متوقف باشد آن نیز واجب است.

و عورت زن آزاده تمام اندام‌های بدنش می‌باشد مگر چهره و دو کف دستان در نماز و طواف خانه کعبه و احرام، چون خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَ﴾ [الأحزاب: 59].

«ای پیامبر! بگو به زنانت و همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنان که: بر خود چادر و روسری بکشند و این نزدیکتر است برای آنکه شناخته شوند (که زنان آزاده و پاکدامنند در نتیجه کسی مزاحم آنان نشود) و آزار نبینند».

برخی گفته‌اند: چهره و صورت و کف دستان مطلقا جزء عورت نیست اگر چه نگاه به آن‌ها هم حرام است. چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَا﴾ [النور: 31].

«زنان محل زینت و آرایش خود را آشکار و مکشوف نکنند مگر آنچه که خود پیدا است».

مفسران و ابن عباس م و عایشه ك گفته‌اند: مقصود از قسمت پیدا در این آیه چهره و صورت و کف دستان است، چون پیامبر به اسماء دختر ابوبکر که لباس نازک پوشیده بود گفت:

«یا أَسْماءُ إِذا بَلَغَتِ المرْأَةُ الحَیْضَ لَا یَحِلُّ أَن یُری مِنها إِلَّا هذا وَهذا وَأَشارَ إِلی وَجهِهِ وَ کَفَّیْهِ».

«ای اسماء، هرگاه زن به حالت حیض -سن بلوغ- رسید حلال نیست که غیر از این دو موضع او دیده شود اشاره به چهره و کف دستان کرد»([[9]](#footnote-9)).

و اما درباره حد عورت کنیز و جاریه (زنان برده) دو نظر هست: اول آنست که او حکم مردان را دارد، چون به اجماع سر او جزء عورت نیست، زیرا عمر بن خطاب کنیز آل آنس را که سرش را پوشیده و بر خود چادر انداخته بود زد و گفت: «ای فلانی می‌خواهی به زنان آزاده شباهت داشته باشی؟» بدیهی است کسی که سرش عورت نباشد عورت او مانند مردان مابین ناف و زانو است. این دیدگاه از دیدگاههای دیگر صحيح تر است. نظر دوم: آنست که اندام‌های او که در حال خدمت کردن پیدا می‌شود از قبیل سر و گردن و بازو و ساق پا عورت نیستند چون در خدمت و کار کردن احتیاج به کشف آن دارد و پوشیدن آن‌ها برایش دشوار است پس غیر از آن‌ها عورت می‌باشد.

چیزهایی که نماز را باطل می‌کند

یازده چیز نماز را باطل می‌کند:

1. سخن گفتن عمد به گونه‌ای که صلاحیت خطاب با آدمیان داشته باشد خواه این سخن عمد به مصلحت نماز تعلق داشته باشد، مانند اینکه بگوید: «بر پا نایست یا بنشین» و خواه در جهت مصالح نماز نباشد، چون در صحيحین و غیر آن‌ها آمده است به روایت از زید بن ارقم که گفت: ما در نماز سخن می‌گفتیم و هرکس با دوستش حرف می‌زد تا این آیه نازل شد:

﴿وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ [البقرة: 238].

«(ساکت و آرام با خشوع و خضوع و حضور قلب) در پیشگاه خدا بایستید».

و به دنبال آن به ما دستور داده شد که سکوت کنیم و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم.

(و در صحيحین و غیرآنها از ابن مسعود روایت شده که پیامبر گفت):

«إِنَّ فِی الصَّلاةِ لَشُغْلاً».

«نماز خواندن خود مانع سخن گفتن است، یعنی کاری است که با سخن گفتن سازگار نیست باید دل به نماز مشغول باشد»..

و پیامبر به معاویه بن حکم سلمی که در نماز جواب عطسه کسی را داده بود گفت:

«إِنَّ هذِهِ الصَّلاة لا یَصلُحُ فیها شَیْئٌ مِنْ کَلامِ الناّسِ إِنَّما هِیَ التَّسْبِیحُ وَالتَّکْبِیرُ وَقَراءَةُ القُرْآنِ» (أخرجه مسلم).

«به راستی در این نماز هیچ چیز از سخنان مردم، شایسته گفتن نیست بی‌گمان نماز عبارت است از تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن».

اگر کسی از روی فراموشی و نسیان یا به علت تازه مسلمان بودن و عدم علم به حکم نماز و حرام بودن سخن گفتن، در آن سخن گفت یا بدون قصد و اراده سخنی از وی سر زد یا خنده بر وی غلبه کرد، نمازش در همه این احوال باطل نمی‌شود چون مرتکب تقصیر نشده است، و پیامبر گفته است:

«رُفِعَ عَن أُمَّتی اَلخطَأُ وَالنِّسْیانُ وَما استُکرِهُوا عَلَیْهِ» (رواه الطبرانی فی الکبیر).

«قلم تکلیف از امت من در حال خطا و فراموشی و چیزی که بر آن مجبور شوند و اختیاری نداشته باشند برداشته شده است».

و به علت حدیث معاویه بن الحکم که از روی ناآگاهی و عدم علم به حکم نماز سخن گفت، و پیامبر که ناظر حال او بود دستور نداد که نمازش را اعاده کند. اگر سرفه و عطسه بر کسی غلبه کند و فشار بیاورد، نمازش باطل نمی‌شود هرچند در این دو حال حرفی نیز بر زبانش جاری گردد، چون در آن تقصیری ندارد. در گلو صاف کردن و تنحنح کردن نیز معذور است، چون اگر چنان نکند نمی‌تواند یک رکن قولی نماز را که خواندن فاتحه و تحیات وتشهد است انجام دهد پس گلو صاف کردن اشکالی ندارد. اما گلو صاف کردن برای اینکه قادر به جهر خواندن باشد معذور نیست چون جهر خواندن سنت است نه فرض، دیگر سنت‌های نماز هم حکم جهر را دارند پس برای قرائت سوره بعد از فاتحه و قنوت تکبیرات انتقال تنحنح و گلو صاف کردن جایز نیست، چون آن‌ها ضرورت ندارند برای نماز به خلاف تحیات و قرائت فاتحه.

1. حرکات زیاد و پی در پی نماز را باطل می‌کند، و دلیل آن اجماع است و به علاوه عمل کثیر و زیاد نظم نماز را بهم می‌زند ولی اگر عمل متوالی نباشد بدین گونه که گاهی بردارد و بعد اندکی بی‌حرکت و ساکت بماند و طمانینه ای داشته باشد سپس گاهی دیگر بردارد، بدین منوال نمازش باطل نمی‌شود، و همچنین عمل و کار اندک نیز نماز را باطل نمی‌کند چون بهرحال عمل اندک مورد نیاز است و از آن چاره ای نیست، و علاوه بر آن ماندن بر یک حالت دشوار است، به خلاف سخن گفتن که پرهیز از آن دشوار نیست پس مبطل است.

لذا با یک کلمه نماز باطل می‌شود ولی با یک گام باطل نمی‌شود. درباره دست زدن به سنگ ریزه از پیامبر سوال شد گفت: «اگر چنین کردی یک بار باشد». (به روایت مسلم).

و پیامبر دستور داد که در نماز می‌توانی مانع عبور کسی شوی که از حریم نماز تو می‌گذرد و به کشتن مار و کژدم نیز در نماز امر کرده است، و او با دست خود در نمازعبدالله بن عباس م را از طرف چپ به طرف راست منتقل کرد و او را چرخانید، و در سجده نماز پای عایشه ك را از محل سجده دور کرد و تکان داد، و به جابر نیز درنماز اشاره کرد، و همه این افعال در حدیث صحيح آمده است. شرط عملی که نماز را باطل نمی‌کند آنست که فراوان نباشد و اگر فراوان باشد مانند یک جهش بزرگ و بلند، نماز را باطل می‌کند چون با نظم نماز منافات دارد.

باید دانست که حرکات اندک و خفیف مانند حرکت دادن انگشتان برای خاراندن محلی اگرچه زیاد و متوالی هم باشد برای نماز زیانی ندارد، چون اخلال به هیأت و شکل و بزرگداشت نماز نمی‌رساند و مانع خشوع و حضور قلب نیست، اما اگر سه بار کف دست خود را بر بدن بمالد و آن را خارش دهد نمازش باطل می‌شود، مگر اینکه بیماری گر و امثال آن داشته باشد که نتواند از آن خودداری کند که در آن صورت معذور است.

1. بی‌وضویی خواه عمدی و خواه سهوی باشد نماز را باطل می‌کند، فرق نمی‌کند بدون اختیار این حالت حادث شود یا خیر. چون پیامبر گفت:

«إِذَا فَسَا أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاةِ فَلْيَنْصَرِفْ، فَلْيَتَوَضَّأْ، وَلْيُعِدْ صَلاتَهُ» (رواه أبو داود).

«هرگاه بادی از کسی در نماز خارج شد وضوی مجدد بگیرد سپس نمازش را اعاده کند».

(و ترمذی گفت: این روایت حسن است). و اجماع بر آن منعقد است در غیر صورتیکه بدون اختیار از وی خارج شود.

1. پدید آمدن نجاست و ناپاکی و پلیدی بر روی بدن یا لباس یا محل نماز خواندن در نماز مبطل نماز است، چون پاکی بدن و جامه و لباس و محل واجب است همانطوری که در پیش گفته شده است. اگر چیزی ناپاک روی بدن یا لباس یا محل نماز افتاد و فورا آن را دور ساخت نمازش باطل نمی‌شود. و خال کوبی حرام است چون از آن نهی شده است و برطرف کردن و ازاله آن اگر موجب ضرری نشود که تیمم را مباح کند واجب است، و اگر خوف چنین ضرری باشد برطرف کردن و ازاله آن واجب نیست، و نماز و امامتش هم صحيح است. اگر کسی زخم خود را با دارو و درمان ناپاک درمان و مداوا کرد، یا با نخ ناپاک بخیه زد، یا جای را در بدن خود شکافت و خون در آن جمع شد مانند تخته بند یا استخوان نجس، بیرون آوردن و بیرون کشیدن آن واجب نیست و نمازش صحيح است.
2. کشف عورت در نماز موجب بطلان آن می‌شود چون ستر عورت در نماز واجب است، پس اگرعمدا عورت را کشف کند نمازش باطل می‌شود و اگر باد عورت را کشف کرد و فورا ستر عادت شد و پوشش به جای خود برگشت نمازش باطل نمی‌شود، و همچنین اگر بند شلوار گسست یا تکمه لباس باز شد و فورا آن را برگرداند نمازش باطل نمی‌شود.
3. تغییر دادن نیت هم مبطل نماز است، مثل اینکه نیت بیرون آمدن از نماز کند، چون شرط نیت آنست که تا پایان کار باقی بماند پس اگر باقی نماند نیت از بین رفته است و نماز باطل می‌شود. و همچنین اگر در اثنای نماز نیت فرضی را به فرضی دیگر منتقل سازد. اگر که در حال برگزار شدن است و او تنها نماز می‌خواند پس سلام داد تا آن جماعت را در یابد صحيح است. اما اگر فرض را به نماز سنت معینی تغییر داد مانند دو رکعت ضحی صحيح نیست.

چون آن نیاز به تعیین کردن دارد، و همچنین اگر تصمیم و عزم به قطع نماز گرفت فورا نماز باطل می‌شود چون لازم است که نیت تا پایان نماز ادامه و استمرار داشته باشد، و اگر شک کند که آیا باطلش کند یا خیر نیز نمازش باطل می‌شود. لیکن اگر تردیدی در خاطرش عارض شد آن گونه که برای شخص موسوس و دارای وسوسه پیش می‌آید نمازش باطل نمی‌شود.

1. پشت کردن به قبله یا اندکی از قبله منحرف شدن بدون عذر نماز را باطل می‌کند.

چون برای صحت نماز روی به قبله بودن شرط است زیرا هرگاه برای صحت امری شرطی در نظر گرفته باشد و آن شرط تحقق نیابد، طبعا آن امر نیز صحيح نمی‌باشد، و صحت نماز مشروط به روی کردن به قبله است.

1. و
2. خوردن و نوشیدن، زیرا وقتی که روزه با آن‌ها باطل می‌شود پس نماز به طریق اولی بوسیله آن‌ها باطل می‌شود، و به علاوه انجام این دو عمل اعراض از نماز تلقی می‌شود چون مقصود از عبادات بدنی تجدید و افزایش ایمان و ایجاد معرفت قلبی و بازگشت به الله است، و خوردن و نوشیدن با این مطلب تناقض دارد (چون عملی است صرفا بدنی و برای بدن). اگر کسی از روی فراموشی یا از روی عدم آگاهی از حرام بودن خوردن و نوشیدن فراوان باشد در هر صورت مبطل نماز است، چون نماز دارای افعال منظم است و خوردن و آشامیدن زیاد این نظم را به هم می‌زند، به خلاف روزه که چنین نیست. اگر کسی را درنماز وادار به خوردن و نوشیدن کنند نیز نمازش باطل می‌شود چون این عمل به ندرت پیش می‌آید.
3. قهقهه اگر عمدی باشد نماز را باطل می‌کند، چون این عمل منافی با روح عبادت است، به خلاف کسی که مغلوب خنده شده و اختیار را از دست داده است. خنده و قهقهه وقتی نماز را باطل می‌کند که دو حرف از آن ظاهر شود و اگر کمتر از دو حرف باشد کلام نیست و مطبل نماز نمی‌باشد.
4. مرتد شدن نیز موجب بطلان نماز است خواه به وسیله فعل باشد، مانند سجده برای بت یا به وسیله قول، مانند تثلیث مسیحی یا به وسیله اعتقاد باشد مانند اعتقاد به عدم وجود الله که در همه این احوال فورا شخص کافر و نمازش باطل می‌شود.

باید دانست که یکی از مبطلات نماز تخلف و جا ماندن مأموم است از امام جماعت در دو رکن فعلی و از روی عمد، مثل اینکه در رکوع و برخاستن از آن از امام جا بماند، و همچنین تقدم مأموم بر امام بر دو رکن از روی عمد، چون بهرحال اختلاف فراوان خواهد شد. و همچنین بلعیدن خلط دماغ که از دماغش پایین آمده و بتواند آن را دور اندازد اما آن را دور نیاندازد مبطل نماز است.

سجده سهو و اسباب آن

سهو در زبان عربی به معنی فراموش کردن چیزی و غفلت از آن است، و در اصطلاح فقه غفلت از چیزی است در نماز که خللی در آن به وجود آورده است و سجده سهو به منظور جبران این خلل مشروع شده است. خواه نماز فریضه باشد و یا نماز سنت برابر قول معتمد.

سجده سهو چه وقت صورت می‌گیرد و ضابطه آن چیست؟

سجده سهو وقتی است که یک عمل نهی شده در نماز صورت گیرد، مانند قیام اضافی یا رکوع و سجود و نشستن در غیر محل خودش از روی سهو نه عمد، یا ترک چیزی که به انجام آن دستورداده شده است، مانند ترک رکوع یا سجده یا قیام یا قعود واجب یا ترک قرائت واجب یا ترک تشهد واجب که بعد از انجام و تدارک آنچه که ترکش کرده است، سجده سهو می‌برد.

اگر در حین نماز بیادش آمد عمل ترک شده را انجام می‌دهد و نمازش کامل می‌شود و پایان می‌یابد، و اگر بعد از سلام دادن بیادش آمد و زیاد طول نکشیده بود (که عرفا انصراف کلی تلقی شود) آنچه را که ترک کرده جبران می‌کند و از نو انجام می‌دهد و سجده سهو می‌برد، و اگر مدت زمان طولانی گذشته بود و بیادش آمد نماز را مجددا می‌خواند. در باره میزان و معیار زمان طولانی دو نظر وجود دارد:

الف: میزان و معیار عرف و عادت مردم است که آن را زیاد و طولانی تلقی کنند.

ب: مدت زمان آن قدر گذشته باشد که بیش از وقت خواندن یک رکعت نماز باشد، چنین وقتی طولانی محسوب می‌گردد.

اگر مدت طولانی نگذشته باشد فرقی نمی‌کند که بعد از سلام دادن حرف زده و از مسجد و محل نماز بیرون رفته و از جهت قبله برگشته باشد یا خیر چنین نکرده باشد. و این وقتی است که به عمل ترک شده یقین حاصل کند. اما اگر بعد از سلام شک حاصل کرد که رکنی یا رکعتی را ترک کرده یا خیر؟ در این صورت چیزی بر وی لازم نیست و نمازش صحيح است. ولی اگر در اثنای نماز و پیش از سلام شک کرد او باید بنا را بر یقین بگذارد و شک را کنار نهد و برابر اصل عمل کند. چون پیامبر گفت:

«إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاتِهِ فَلَمْ يَدْرِ كَمْ صَلَّى ثَلاثًا أَمْ أَرْبَعًا، فَلْيَطْرَحِ الشَّكَّ وَلْيَبْنِ عَلَى مَا اسْتَيْقَنَ، وَيَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ وَهُوَ جَالِسٌ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، فَإِنْ كَانَ هِيَ خَمْسًا كَانَتَا شَفْعًا، وَإِنْ صَلَّى تَمَامَ الأَرْبَعِ كَانَتَا تَرْغِيمًا لِلشَّيْطَانِ». (رواه مسلم).

«هرگاه یکی از شما در نماز برایش شک حاصل شد و نمی‌دانست که چهار رکعت خوانده است یا سه رکعت، شک را رها کند و به آنچه که یقین است عمل کند (سه رکعت یقینی است و چهار رکعت مورد شک است پس بنا را بر سه رکعت می‌گذارد و رکعت چهارم را می‌خواند) سپس بیش از سلام دادن دو سجده سهو می‌برد که اگر پنج رکعت خوانده بود این دو سجده نمازش را به صورت شفع و جفت در می‌آورند و اگر آن رکعت اتمام چهار رکعت بود آن دو سجده به خاطر مخالفت با وسوسه شیطان و نا امید کردن او است».

سجده سهو برای امام و منفرد هر دو می‌باشد

اما مأموم اگر مرتکب سهو هم بشود نیازی به سجده سهو ندارد، چون امام سهو او را تحمل کرده و از دوش او بر می‌دارد. هرگاه مأموم در حال خواندن تشهد یقین حاصل کرد که رکوع را ترک کرده یا فاتحه را در رکعتی نخوانده و سهو کرده یا دراین مورد یقین ندارد بلکه شک کرده است، وقتی که امام سلام داد او باید سلام ندهد و یک رکعت دیگر بخواند و سلام دهد نیازی به سجده سهو ندارد، و چون این شک در حال اقتدای به امام برایش پیش آمده است، امام آن را تحمل نموده و از دوش او می‌افتد.

ابعاض نماز

ابعاض نماز عبارتند از سنت‌هایی که درمتن اصلی نماز نیستند، مانند تشهد اول و صلوات بر پیامبر در تشهد اول و مانند قنوت در نماز صبح و قنوت در وتر در نیمه دوم رمضان. این ابعاض اگر از روی سهو ترک شوند با سجده سهو جبران می‌گردند و خلل حاصل به سبب ترک آن‌ها با دو سجده سهو جبران می‌شود. دلیل آن برای تشهد اول روایت بخاری است از حدیث عبدالله بن بحینة که گفت:

«تَرَکَ التَّشَهُّدَ الأَوَّلَ فَسَجَد قَبلَ أَن یُسَلِّمَ»**.**

«پیامبر تشهد اول را ترک کرد و پیش از سلام دادن سجده سهو برد».

و باقی ابعاض را بر آن قیاس می‌کنیم. امام محمد غزالی در علت قیاس گفته است: «این ابعاض از جمله شعایر ظاهری مخصوص نمازند». اگر کسی یکی از ابعاض را ترک کرده و به عمل فرضِ بعد از آن شروع کرده بود دیگر برایش جایز نیست که بدان سنت (بعض) برگردد. اگر عالم به تحریم برگشتن باشد و به عمد برگردد نمازش باطل می‌شود، پس اگر تشهد اول را ترک کرد و اشتباها برای رکعت بعدی قیام کرده یا به حالتی در آمده بود که به قیام نزدیکتر بود تا به نشستن، برای او جایز نیست به قعود و نشستن برگردد و تشهدش را بخواند بلکه نمازش را ادامه می‌دهد و پیش از سلام سجده سهو می‌برد لیکن اگر به نشستن نزدیکتر بود تا به قیام و برخاستن، می‌نشیند و تشهدش را می‌خواند و پیش از سلام دوباره سجده سهو می‌برد، به دلیل قول پیامبر که فرمود:

«إِذا قامَ أَحَدُکُمْ مِنَ الرَّکعَتَینِ فَلَمْ یَستَتِمَّ قائِماً فَلیَجْلِسْ وَإِن اِستَتَمَّ فَلَا یَجْلِسَ وَسَجَدَ سَجدَتَی السَّهوِ» (رواه أحمد وأبو داود وابن ماجه).

وهرگاه قنوت را ترک کرده و نشسته بود نباید برای قنوت به حالت قیام برگردد، وإلا نمازش باطل می‌شود اگر از روی عمد و با اطلاع از حرام بودن آن بدان اقدام کند. برای ترک قنوت پیش از سلام دو سجده سهو می‌برد و این برای قنوت نماز صبح ونماز سنت وتر در نیمه دوم ماه رمضان است. اما ترک قنوت در نمازهای دیگر که برای رفع حوادث و نوازل خوانده می‌شود سجده سهو ندارد خواه عمدا ترک شود یا از روی سهو.

اما هیأت نماز: اما هیأت نماز، مانند تسبیح و تکبیرهای انتقال و قعود و دعای استفتاح و امثال آن‌ها، برای ترک آن‌ها سجده سهو نیست خواه به عمد ترک شود یا به سهو، به دلیل اینکه سجده سهو عملی است اضافی، پس در نماز جایز نیست مگر در مواردی که پیامبر گفته باشد و توقیفی است. چون در خصوص برخی از ابعاض و سنت‌ها از پیامبر روایت شده بود، مانند تشهد اول و با ترک سنت‌های مؤکد و مشابه را بر آن قیاس کردیم و بقیه سنت‌ها که چنین کیفیتی ندارند بر اصل خود هستند و ترک آن‌ها موجب سجده سهو نیست.

محل سجده سهو: پیش از سلام دادن و بعد از خواندن تشهد آخر است، همانگونه که (در دو روایت بخاری و مسلم گذشت). (و ابن شهاب روایت کرده است که): «کانَ آخَرُ الأَمْرَینِ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وسلم السُّجُودُ قَبْلَ السَّلامِ».

«آخرین دو چیزی که از پیامبر دیدم سجده (سهو) پیش از سلام دادن نماز است».

سجده سهو سنت است چون پیامبر گفته است:

«کانَتِ الرَّکعَةُ وَالسَّجدَتانِ نافِلَةً».

«آن رکعت اضافی و دو سجده (سهو) سنت است».

اوقاتی که نماز خواندن در آن‌ها مکروه است[[10]](#footnote-10)

اوقاتی که خواندن نماز بدون سبب در آن مکروه است و از آن نهی شده است پنج وقتند که سه تای آن‌ها به زمان تعلق دارند و نهی و کراهت متوجه وقت است بدین قرار:

1. وقت طلوع خورشید تا اینکه به اندازه یک نیزه بلند شود.
2. وقتی که خورشید در حالت استواء قرار می‌گیرد تا اینکه از خط استواء زوال یابد.
3. هنگامی که خورشید در آستانه غروب قرار گرفته تا اینکه غروب کند. و دلیل آن روایت مسلم از عقبه بن عامر است که گفت:

«ثَلاثُ سَاعَاتٍ كَانَ رَسُولُ اللّـَهِ يَنْهَانَا أَنْ نُصَلِّيَ فِيهِنَّ أَوْ نَقْبُرَ فِيهِنَّ مَوْتَانَا: حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ بَازِغَةً حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَحِينَ يَقُومُ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ حَتَّى تَمِيلَ الشَّمْسُ، وَحِينَ تُضِيفُ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ حَتَّى تَغْرُبَ».

«پیامبر ما را از اینکه در سه وقت نماز بخوانیم و مردگان خود را در آن سه وقت به خاک بسپاریم نهی کرد و فرمود: وقتی که خورشید طلوع می‌کند و قرص آن پدیدار می‌گردد تا اینکه به خوبی بلند شود و ارتفاع گیرد. و وقتی که خورشید در خط استوا قرار می‌گیرد تا اینکه از خط استواء زوال یابد. و وقتی که قرص خورشید در آستانه غروب قرار گرفته تا اینکه غروب کند».

و سبب کراهت و نهی از آن اینست که پیامبر گفت:

«إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ وَمَعَهَا قَرْنُ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا ارْتَفَعَتْ فَارَقَهَا، ثُمَّ إِذَا اسْتَوَتْ قَارَنَهَا، فَإِذَا زَالَتْ فَارَقَهَا، فَإِذَا دَنَتْ لِلْغُرُوبِ قَارَنَهَا، فَإِذَا غَرَبَتْ فَارَقَهَا». (رواه الشافعی).

«هرگاه خورشید طلوع می‌کند شاخ شیطان با وی است، (خورشید پرستان را وسوسه می‌کند). چون خورشید ارتفاع گرفت شاخ شیطان از آن جدا می‌شود. (دیگر خورشید پرستان را وسوسه نمی‌کند) چون خورشید به خط استواء رسید شاخ شیطان با آن مقارن خواهد شد، (وقت وسوسه شیطان است برای خورشید پرستان) چون از خط استواء زوال یافت از او جدا می‌شود. چون قرص خورشید نزدیک به غروب شد شاخ شیطان باز هم با آن قرین خواهد شد، و چون غروب کرد ازوی جدا می‌شود».

مراد از شاخ قوم شیطان و پیروان وی است. آنان خورشید پرستانی هستند که در این اوقات برای خورشید سجده می‌‌کنند. برخی گفته‌اند: در این اوقات شیطان سر خود را به قرص خورشید نزدیک می‌سازد تا کسانی که برای خورشید سجده می‌کنند سجده شان برای او باشد.

و اما آن دو وقت دیگر به فعل و عمل تعلق دارند یعنی کراهت ونهی متوجه فعل می‌شود، که عبارتند از نماز خواندن بعد از نماز عصر تا اینکه خورشید غروب میکند و نماز خواندن بعد از نماز صبح تا اینکه خورشید طلوع می‌کند. و دلیل و حجت آن روایت شیخین از ابوهریره است که گفت:

«نَهیَ عَنِ الصَّلاةِ بَعْدَ العَصْرِ حَتَّی تَغْرُبَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتِّی تَطْلُعُ الشَّمْسُ».

«پیامبر از نماز خواندن بعد از نماز عصر تا غروب خورشید و از نماز خواندن بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید نهی کرده است».

و از اوقات مکروه رسیدن خورشید به خط استوا در روز جمعه استثناء شده است، به دلیل حدیث مرسلی که ابوداود روایت کرده است. و از اوقات مکانی هم شهر مکه معظمه خداوند شرافت و عظمت آن را افزون کند - مستثنی است، چون پیامبر گفته است:

«يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، مَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ شَيْئًا، فَلا يَمْنَعَنَّ أَحَدًا طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ وَصَلَّى أَيَّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ» (رواه الترمذی وغیره).

«ای بنی عبد مناف! هرکس از شما بر امور مردم متولی شد هرگز هیچ کس را از طواف خانه کعبه منع نکند و همچنین او را از خواندن نماز در هر ساعتی از روز و شب منع نکند».

چون نماز خواندن در مکه فضیلتش بسیار است. البته آنهم خلاف الأولی است، یعنی بهتر است که در آنجا نیز مراعات وقت را بکند تا از مخالفت با امام مالک و ابوحنیفه بیرون آید.

گفتیم نماز خواندن در اوقات پنجگانه اگر بدون سبب باشد مکروه است، اما اگر برای نمازهای فوت شده فرض یا قضای نمازهای سنت و نفلی که انسان به صورت ورد و عادت خود در آورده است، چون پیامبر بعد از نماز عصر دو رکعت نماز گزارد و گفت: آن‌ها دو رکعت سنت مؤکده بعد از ظهرند (که قضا می‌کنم). به روایت شیخین. و همچنین نمازی که دارای سبب مقارن با آن اوقات باشد نه سبب مقدم نیز مکروه نیست، مانند نماز میت و سجده تلاوت و نماز کسوف و خسوف و نماز استسقاء (نماز طلب باران)، و اما نمازی که دارای سبب متاخر از آن اوقات باشد خواندنش در آن اوقات مکروه است مانند نماز استخاره و دو رکعت احرام.

نماز جماعت

دلیل شرعی نماز جماعت و مطلوب بودن آن قرآن و سنت نبوی و اجماع امت اسلامی است خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ﴾ [البقرة: 102].

«و هرگاه در میان مردم بودید و نماز (جماعت) برایشان برپای داشتی (در حین جنگ و خوف) گروهی از آنان با تو بایستند و با تو نماز بخوانند...».

خداوند در حال جنگ امر به برپای داشتن جماعت کرده است، پس در حال امن به طریق اولی مطلوب است خواندن نماز به جماعت. در نماز جمعه فرض عین است و اما در غیر نماز جمعه اختلاف است که جماعت واجب و فرض است یا خیر؟ قول صحيح آنست که خواندن نماز به جماعت سنت مؤکده استف و پیغمبر بر آن مداومت داشته است.

چون پیامبر گفته است:

«صَلاةُ الـجَماعَةِ أَفْضَلُ مِنْ صَلاةِ الفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرینَ دَرَجَةً». (رواه الشيخان).

«خواندن نماز جماعت بیست و هفت درجه بر نماز تنهایی برتری دارد».

و در روایت از بخاری «بیست و پنج درجه» آمده است.

اینکه پیامبر گفته است: (بهتر است) بیانگر آنست که هر دوصورت جماعت و تنهایی درست هستند، چون معنی مفاضله آن است که هر دو درست وصحيح باشند ولی فضیلت یکی بر دیگری بیشتر باشد، و اگر یکی ممنوع بود این مفاضله مطرح نمی‌شد.

برخی گفته‌اند: خواندن نماز به جماعت فرض کفایه است، (اگر بعضی خواندند از دیگران ساقط می‌شود). این گروه به این حدیث نبوی استدلال کرده‌اند:

«مَا مِنْ ثَلَاثَةٍ فِي قَرْيَةٍ وَلَا بَدْوٍ لَا تُقَامُ فِيهِمْ الصَّلَاةُ إِلَّا قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمْ الشَّيْطَانُ فَعَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الذِّئْبُ الْقَاصِيَةَ». (رواه أبو داود والإمام أحمد والنسائی وابن حبان والحاکم).

«هیچ سه نفری نیستند که در روستا یا صحرا یا بیابان گرد هم آیند و نماز را به جماعت بر پای ندارند مگر اینکه شیطان بر آن‌ها چیره میشود، پس بر شما باد که نماز جماعت بخوانید و بر ادای نماز جماعت مواظبت کنید و به جماعت بپیوندید و تک روی نکنید، چه بی‌گمان گرگ آن گوسفندی را می‌خورد که از گله جدا شده و دور مانده باشد».

قولی بر آنست که جماعت فرض عین است، چون پیامبر گفته است:

«لَقَدْ هَمَمْت أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا ثُمَّ آمُرَ رَجُلًا فَيَؤُمَّ النَّاسَ ثُمَّ أُخَالِفَ إلَى رِجَالٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلَاةَ فَأُحَرِّقُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ» (رواه الشيخان).

«به حقیقت دلم می‌خواست دستور دهم گروهی مشعل‌هایی برافروزند، دستور دهم که به نماز که اذان داده شود و دستور دهم شخصی را که به مردم جماعت را بر پای داشته باشد و برگزار کند، و من همراه با آنان بروم به طرف قومی و گروهی که در نماز جماعت حاضر نشده‌اند و در خانه‌هایشان مانده‌اند، و خانه شان را با آنان آتش بزنم».

البته نظریه فرض عین بودن جماعت رد شده است، به اینکه این حدیث در ارتباط با منافقان بود، و پیامبر عملا هم چنین نکرد که خانه‌هایشان را آتش بزند بلکه این تنها آرزو بود و بدان جامه عمل نپوشید. پس فرض عین نیست.

باید دانست که جماعت گاهی به علت عارضه ای لزوم و حتمیت پیدا می‌کند، مثل اینکه امامی را ببیند که در حال رکوع است و می‌دانست که اگر برود به وی اقتدا کند می‌تواند یک رکعت را در وقت درک کند و نمازش قضا نشود، ولی اگر در رکوع به وی اقتدا نکند وقت را از دست می‌دهد چون وقت گنجایش یک رکعت تنها خواندن را ندارد در این صورت باید اقتدا کند و تنها نمازش را نخواند. و گاهی بر عکس جماعت حرام می‌گردد، مانند اینکه امام در تشهد آخرش نشسته و تحیات می‌خواند و می‌دانست که اگر اقتدا کند وقت می‌گذرد که یک رکعت را در وقت دریابد. در این صورت جماعت حرام است.

فضیلت نماز جماعت با نماز خواندن مرد با همسرش در خانه یا با دیگران حاصل می‌شود (لازم نیست که جماعت در مسجد باشد)، لیکن جماعت در مسجد باشد بهتر است و هرجا درمساجد جمعیت نمازگزاران بیشتر باشد جماعت آنجا بهتر است، پس اگر در مسجد نزد خانه‌اش جمعیتی نمازگزاران اندک و در مسجد دور از خانه‌اش جمعیت نمازگزاران بیشتر باشند جماعت مسجد دور بهتر است مگر در دو حالت: اول اینکه با رفتن او به مسجد دور جماعت مسجد نزدیک تعطیل شود. دوم: اینکه امام مساجد با جمعیت کثیر، فاسق و بدعت گزار باشد، در این صورت جماعت نزدیک و اندک بهتر است.

اگر کسی جا بماند یا دیر برسد و امام را پیش از سلام دادن دریابد او فضیلت جماعت را دریافته است، چون پیامبر گفته است:

«إِذَا جِئْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ وَنَحْنُ سُجُودٌ فَاسْجُدُوا وَلاَ تَعُدُّوهَا شَيْئًا وَمَنْ أَدْرَكَ الرَّكْعَةَ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلاَةَ». (رواه أبوداود).

«هرگاه یکی از شما به نماز آمدید و دیدید که ما در سجده هستیم شما نیز نیت کنید و با ما به سجده آیید، و آن را چیزی (رکعتی) حساب نکنید، و هر کس به یک رکعت به امام برسد او یک نماز را دریافته است، و یک رکعت برایش حساب میشود».

به دلیل اینکه پیامبر سجود را به طور عام گفت، پس سجده آخر را نیز شامل می‌شود. باید دانست وقتی مأموم می‌تواند رکوع امام را در یابد که همراه او در رکوع طمانینه داشته باشد، چون رکوع بدون طمانینه رکوع به حساب نمی‌آید پس نبودن طمانینه به منزله نبودن رکوع است.

پس بایستی پیش از برخاستن امام از رکوع در رکوع طمانینه و سکون یابد و به مقدار یک بار سُبحان ربی العظیم گفتن همراه امام در رکوع بماند تا یک رکعت حساب شود. و شرط حصول جماعت آنست که مأموم نیت اقتدا کند و الله أکبر را بگوید، چون اقتدا و پیروی از امام عمل است و هر عبادتی نیاز به نیت و قصد تعلق دارد، چون پیامبر به طور عام گفته است: «تنها با نیت است که اعمال عبادی ارزش پیدا می‌کند و معتبرند».

انسان آزاده و بالغ می‌تواند به برده و کودک (ممیز) اقتدا کند. جواز اقتدا به برده و عبد به دلیل روایت بخاری از عایشه ك است که: برده و بنده‌اش ذکوان به امامت جماعت او می‌ایستاد و عایشه ك پشت سر او نماز می‌خواند. و اما جواز اقتدا به کودک پسر به دلیل اینکه عمرو بن سلیمه در زمان پیامبر در سن شش سالگی یا هفت سالگی امام جماعت قوم خود می‌شد و بر ایشان امامت جماعت می‌کرد. (به روایت بخاری).

اقتداي مرد به زن درست نيست چون خداوند مي فرمايد:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ﴾ [النساء: 34].

«سرپرستی کار زنان با مردان است».

و چون پیامبر گفته است:

«أَخِّروُهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَخَّرَهُنَّ اللَّـهُ».

«زنان را در صف نماز در آخر قرار دهید همان گونه که خداوند آنان را در آخر قرار داده است».

«أَلا لَا تَؤُمَّنَّ اِمرَأَةٌ رَجُلاً». (رواه ابن ماجه).

«هان بدانید که نباید زنی به امام جماعت مردی بایستد». (به روایت ابن ماجه). برخی بدین حدیث استدلال کرده‌اند:

«لَن یُفْلَحَ قَوْمٌ وَلَّوا أَمْرَهُم امرَأَةً». (رواه البخاری والنسائی والترمذی والإمام أحمد عن أبی بکره).

«هرگز رستگار نخواهد شد قومی که کارهای خود را به زن واگذار کرده‌اند و امارت خود را به زن داده‌اند».

به علاوه زن خود عورت است باید پوشیده شود و چون امامت مردان را داشته باشد موجب فتنه و آشوب آن‌ها می‌شود و هرکس به زن اقتدا کند به حقیقت کار نمازش را به وی واگذار کرده است. و اما اقتدای کسی که قرائت فاتحه را نیکو می‌داند به مرد بی‌سوادی که فاتحه را خوب نمی‌داند در دو آن قول است، که قول اظهر و آشکارتر آنست که صحيح نیست، چون پیامبر فرمود:

«یَؤُمُّ القَومَ أَقْرَؤُهُم».

«کسی امامت قوم را به عهده بگیرد که از همه آنان نیکوتر فاتحه را بداند و بخواند».

چون اگر مأمومی در حال رکوع نماز جماعت را دریافت باز قرائت او را امام بدوش می‌کشد، و انسان امی و بی‌سوادی که قرائت فاتحه را نمی‌داند شایسته تحمل قرائت مأموم نیست، و اگر در نماز سرّی به امی اقتدا کند نمازش صحيح است. و بر وی واجب نیست که از حال او جستجو کند. و هرگاه امی به امی اقتدا کند نمازش صحيح است مانند اقتدای زن به زن دیگر.

شرط اقتدا آنست که مأموم از نماز امام اطلاع و علم داشته باشد و این اطلاع و آگاهی ممکن است از طریق مشاهده و رویت امام و شنیدن صدایش یا صدای مبلغ از طرف امام صورت گیرد، و نباید مأموم بر امام تقدم داشته باشد و محل مأموم جلوتر از امام باشد، چون نقل نشده است کسانی که به پیامبر اقتدا کرده‌اند از پیامبر تقدم داشته باشند و محلشان جلوتر بوده باشد.

و این حال از خلفای راشدین هم نقل نشده و دیده نشده است. و مساوات امام و مأموم در کنار هم اشکال ندارد ولی مکروه است، و این برای کسانی که حلقه وار به دور خانه کعبه نماز نمی‌خوانند، و اما برای کسانی که حلقه وار به دور خانه کعبه نماز می‌خوانند اشکال ندارد که مأمومی از امام به قبله نزدیکتر باشد البته در غیر جهت امام اشکال ندارد ولی در جهت امام نباید نزدیکتر باشد.

باید دانست که امام و مأموم با هم سه حالت دارند:

حالت اول: امام و مأموم هر دو داخل مسجد باشند.

حالت دوم: امام داخل مسجد و مأموم بیرون مسجد باشد.

حالت سوم: هر دو بیرون مسجد باشند. اما در حالت اول اقتدا به امام صحيح است خواه صفوف نمازگزاران بین آنان جدایی انداخته یا متصل به امام باشند، و خواه بین آنان فاصله ای باشد یا نباشد، و خواه هر دو در یک مکان باشند یا در دو مکان، حتی اگر امام روی مناره و گلدسته و مأموم در چاه باشد یا بالعکس اقتدا صحيح است، چون یک مکان محسوب می‌شود و برای نماز ساخته شده است.

اما حالت دوم: که امام داخل مسجد و مأموم خارج مسجد است، اقتدا به شرطی صحيح است که فاصله بین آنان از آخرین حد مسجد تاجای او بیش از سیصد ذراع تقریبی نباشد، و شرط است که از حرکات و انتقالات امام اطلاع داشته باشد آن گونه که قبلا گفته شد.

و اما حالت سوم: که امام و مأموم هر دو بیرون مسجدند اگر در فضای باز باشند به شرطی اقتدا صحيح است که فاصله بین آن‌ها بیش از سیصد ذراع تقریبی نباشد بنا به قول أصح. چون معمولا کسانی که در فضای بازند یک جمعیت به حساب می‌آیند و به هنگام نماز جهری به صورت عادی صدای امام در چنین فاصله و مسافتی غالبا به مأموم می‌رسد، و اما اگر در فضای باز نباشند بدین معنی که امام در خانه‌ای و مأموم در خانه‌ای دیگر باشد، وقتی اقتدا صحيح است که با هم متصل باشند تا رابطه بین امام و مأموم با اجتماع حاصل شود، چون اختلاف ساختمان موجب افتراق و جدایی است، لذا شرط است که به هم متصل باشند و چیزی بین آن دو ساختمان حایل نباشد چون اگر چیزی حایل باشد اجتماع آنان ممکن نیست.

از جمله شرایط صحت اقتدا توافق و هماهنگی نظم نماز امام و مأموم است، پس با اختلاف نظم اقتداء صحيح نیست. اقتدای کسی که نماز ادا و حاضر را می‌خواند به کسی که نماز قضا را می‌خواند صحيح است، و بالعکس نیز صحيح است، و کسی که نماز فرض می‌خواند می‌تواند به کسی اقتدا کند که نماز سنت و نفل می‌خواند، و کسی که نماز ظهر و امثال آن را می‌خواند می‌تواند به کسی اقتدا کند که نماز صبح یا نماز مغرب می‌خواند آن وقت مانند کسی که مسبوق است و جا مانده یا دیر رسیده، بعد از سلام دادن امام نماز خویش به اتمام می‌رساند و باقیمانده آن را می‌خواند.

و از جمله شرایط صحت اقتدا آنست که نباید تکبیرة الإحرام مأموم پیش از تکبیرة الإحرام امام باشد، و نباید مأموم با دو رکن فعلی و عملی از امام جلو یا عقب باشد بدون اینکه عذر داشته یا جاهل به تحریم باشد. پس اگر بدون عذر و با علم به حرام بودن چنین کرد نمازش باطل می‌شود، چون اختلاف بین آنان زیاد می‌شود. به خلاف اینکه اگر از روی فراموشی یا جهل این کار را بکند که در آن صورت نمازش باطل نیست، ولی این رکعت او معتبر نیست باید بعد از سلام دادن امام یک رکعت دیگر بخواند.

سنت است که مذکر اگر چه کودک هم باشد در طرف راست امام کمی عقب تر بایستد تا از وی پیروی و تبعیت کند و مراعات ادب نماید، اگر مذکری دیگر آمد او در طرف چپ امام ایستاده و تبعیت کند و مراعات ادب نماید، اگر مذکری دیگر آمد او در طرف چپ امام ایستاده و تکبیر تحریم را بگوید، سپس یا امام جلوتر می‌رود یا آن دو در حال قیام عقب‌تر می‌روند، و سنت است که دو مذکر پشت سر امام بایستند همان گونه که باید یک زن یا بیشتر پشت سر امام بایستند.

و سنت است که مردان در صفوف اولیه و بعد از آن‌ها کودکان باشند، و صفوف مردان با کودکان تکمیل می‌شود و بعد از کودکان صفوف مخنثان، چون احتمال مونث بودن دارند، و بعد از صف مخنثان صفوف زنان قرار دارد، و این ترتیب به جهت مراعات تبعیت مورد نظر است. سنت است زنی که به امامت زنان ایستاده در وسط آنان قرار گیرد، و اگر غیر زن امامت جماعت آنان را بر عهده داشته باشد باید مقدم بر آنان ایستد. و برای مأموم مکروه است که تنها و جدا از صف ایستد بلکه باید اگر جا داشته باشد داخل صف شود و اگر در صف جای نداشت باید اول نیت کند و تکبیر تحریم گوید سپس بعد از تحریم یکی را از صف نمازگزاران به سوی خود کشد تا با او صفی تشکیل دهند، و آن شخص نیز سنت است که موافقت کند و او را یاری کند و به نرمی با وی عقب نشیند.

کسی که با آب وضو گرفته است می‌تواند به کسی اقتدا کند که تیمم کرده است تیمم کننده ای که اعاده نماز بر وی نباشد.

و همچنین کسی که وضو گرفته است می‌تواند به کسی اقتدا کند که بر خفین مسح کرده است. و کسی که ایستاده است می‌تواند به کسی اقتدا کند که نشسته نماز می‌خواند، چون پیامبر در بیماری مرگش نشسته نماز می‌خواند و ابوبکر (که اول امام بود) و مردم ایستاده پشت سر او نماز خواندند. و عادل می‌تواند پشت سر فاسق نماز بخواند، زیرا که شیخین روایت کرده‌اند که عبدالله بن عمر خطابم پشت سر حجاج بن یوسف نماز می‌خواند. امام شافعی گفت: حجاج بهترین نمونه است برای فاسق بودن.

کوتاه کردن نمازهای چهار رکعتی: نماز شکسته

غالبا سفر وسیله رهایی از خطر یا وسیله رسیدن به مطلوب است. سفر مظنه مشقت است و گمان مشقت و رنج در سفر می‌رود و مشقت و رنج، آسانگیری و سهولت را ایجاب می‌کند لذا شارع مقدس در سفر نمازهای چهار رکعتی را به دو رکعتی تخفیف داده و پایین آورده است.

قرآن کریم و سنت نبوی و اجماع امت بر آن دلالت دارند که در سفر مباح طولانی کوتاه کردن نماز و شکسته خواندن آن جایز است. دلیل از قرآن کریم:

﴿وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْۚ﴾ [النساء: 101].

«هرگاه به سفر رفتید بر شما گناهی نیست که نمازهای (چهار رکعتی) را کوتاه کنید و شکسته بخوانید اگر خوف داشتید که کافران شما را با (قتل یا زخم و امثال آن) اذیت کنند».

بدیهی است که «ضربتم» در آیه به معنی «به سفر رفتید» می‌باشد.

مقید کردن شکسته خواندن نماز به خوف مورد عمل قرار نمی‌گیرد، چون از یعلی بن امیة روایت شده که گفته است: من به عمر بن خطاب گفتم نظرت درباره کوتاه کردن نمازها و شکسته خواند آن‌ها چیست؟ حال آن که خداوند می‌فرماید: «اگر خوف داشتید دشمن کافر شما را رنج و آزار برساند». و امروز این خوف از بین رفته است؟ عمر گفت: من نیز همچون تو از این کار تعجب کردم و آن را با پیامبر در میان نهادم فرمود:

«صَدَقَةُ تَصَدَّقَ اللهُ بِها عَلَیْکُم فَأقبِلُوا صَدَقتَهُ» (رواه مسلم).

«این تخفیف دو رکعتی و رخصت شکسته خواندن نمازهای چهار رکعتی صدقه و احسانی است که خداوند با شما کرده است پس آن را بپذیرید».

و در سنت آمده است که عبدالله بن مسعود گفت: «نماز چهار رکعتی را با عمر بن خطاب دو رکعتی خوانده‌ام». (شیخین آن را تخریج کرده‌اند). از ابن عمر م روایت شده است که گفت:

«سافَرْتُ مَعَ رَسُولِ الله صلی الله علیه وسلم وأَبی بَکرٍ وَعُمَرَ وَکانُوا یُصَلُّونَ الظُّهرَ وَالعَصْرَ رَکعَتَینِ رَکعَتَینِ».

«همراه پیامبر و ابوبکر و عمر بن خطاب به مسافرت رفتم که آنان نماز ظهر و عصر را دو رکعت دو رکعت می‌خواندند».

کوتاه کردن و شکسته خواندن نماز مخصوص نمازهای چهار رکعتی می‌باشد پس نماز مغرب و صبح کوتاه نمی‌شود.

شرط مسافرت: در سفری که کوتاه کردن نماز و شکسته خواندن آن مباح است چند شرط باید تحقق پذیرد:

1. نباید این مسافرت برای انجام یک عمل معصیت و گناه باشد. پس شامل سفر حج واجب و سفر برای قضا و ادای وام، و سفر برای حج سنت برای بجا آوردن صله رحم، و سفر مباح برای تجارت و سیاحت و جهانگردی، و سفر مکروه مانند سفر انفرادی و بدون رفیق می‌شود. پس واجب و مندوب و مباح و مکروه را در بر می‌گیرد.

و اما در سفر معصیت، کوتاه کردن نماز جایز نیست چون این رخصت است و رخصت و جواز شرعی به معصیت تعلق نمی‌گیرد، مانند سفر برای راهزنی و داد و ستد شراب و حشیش و بنگ، و سفر زن بدون اجازه شوهرش و سفر بدهکاری که قدرت پرداخت بدهی خود را داشته باشد بدون اجازه طلبکار.

اینها و امثال این‌ها هیچ کدام رخصت نماز شکسته را ندارند. همان گونه که در چنین سفری رخصت قصر و کوتاه کردن جایز نیست، رخصت جمع و با هم خواندن دو نماز نیز برای او نیست و نمی‌تواند از رخصت مسح بر خفین در مدت سه روز و جواز خوردن مردار در حال اضطرار و خواندن نماز سنت بر پشت مرکب نیز استفاده کند. سفیان ثوری گفته است: اگر ستمکاری در بیابانی یافت شود نباید به وی خوراک وآب داد اگر چه از گرسنگی و تشنگی هلاک شود، تا شهرها و مردمان و درختان و حیوانات از شر او رهایی یابند و راحت شوند.

1. سفر باید سفر طولانی باشد که عبارت است از مسافت دو روز معتدل راه رفتن با رفتن عادی و معمولی. چون پیامبر گفته است:

«لَا تَقْصُرُوا الصَّلَاةَ فِي أَقَلَّ مِنْ أَرْبَعَةِ بُرُدٍ، مِنْ مَكَّةَ إلَى عُسْفَانَ».

«نماز را کوتاه نکنید در مسافتی که کمتر باشد از مقدار چهار «برد» که فاصله بین مکه و عسفان است».

و عسفان به اندازه دو روز دور شدن از مکه است و حدود 84 کیلومتر می‌باشد. باید دانست که مسافر باید قصد خویش را به محل معینی مربوط سازد و قصد محل معینی داشته باشد، تا بتواند از آن رخصت استفاده کند، پس کسی که بلامقصد است و مقصد سفرش معلوم نیست اگر چه سفرش طولانی هم باشد نمی‌تواند نمازش را کوتاه کند و این رخصت را ندارد. این گونه مسافران را آوارگان سرگردان می‌نامند.

1. نمازهای چهار رکعتی حاضر و ادا شکسته خوانده می‌شود نه نمازهای قضا و فوت شده. پس اگر بخواهد نمازهای فوت شده چهار رکعتی را که پیش از سفر فوت شده است، قضا کند بر وی واجب است که آن‌ها را چهار رکعتی و کامل بخواند چون وقتی که بر وی واجب شده‌اند چهار رکعتی واجب شده‌اند. لیکن اگر نماز چهار رکعتی در سفر فوت شده و می‌خواهد در سفر قضا کند می‌تواند شکسته قضا کند، و اگر در حضر و بعد از سفر قضا کند باید آن‌ها را به تمامی بخواند. و اگر شک کند که آیا این نماز در سفر فوت شده یا در غیر سفر باید آن را به صورت کامل قضا کند، چون اصل کامل خواندن است و به اصل عمل می‌شود. باید دانست که کوتاه خواندن نماز پنج شرط دارد:

اول: نیت قصر و کوتاه خواندن. چون اصل کامل خواندن نماز است پس اگر نیت قصر و کوتاه خواندن نکند احرام و تکبیر تحریم گفتنش بر مبنای اصل منعقد می‌شود باید کامل بخواند.

دوم: باید از آغاز شروع نماز تا آخر نماز به صورت مسافر بماند، چون خداوند می‌فرماید: «هرگاه به سفر رفتید...». کسی که در سفر نیست نماز را کوتاه نمی‌کند.

سوم: باید بداند که کوتاه خواندن نماز جایز است، و برای کسی که به آن جاهل باشد جایز نیست که قصر کند چون خداوند گفته است:

﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٤٣﴾ [النحل: 43].

«وقتی که چیزی را نمی‌دانید از اهل ذکر سوال کنید».

چهارم: نباید به غیر مسافر و مقیم و کسی که نماز را کامل می‌خواند اقتدا کند، و چنانچه اقتدا کرد باید کامل بخواند چون متابعت امام واجب است. از ابن عباس م سوال شد که چرا مسافر اگر تنها نمازش را بخواند شکسته می‌خواند و اگر به مقیم و غیر مسافر اقتدا کند باید کامل بخواند؟ گفت: سنت پیامبر چنین است یعنی دلیلش قول پیامبر است. (به روایت امام احمد).

پنجم: نمازی که شکسته خوانده می‌شود باید چهار رکعتی باشد پس در غیر چهار رکعتی از جمله نماز مغرب و صبح شکسته خواندن جایز نیست چون ثابت نشده است.

چه موقع مسافر نماز را شکسته می‌خواند؟

تا زمانی که مسافر از منطقه آبادی که از آن سفرش را آغاز می‌کند جدا نشود کوتاه کردن نماز و شکسته خواندن آن را شروع نمی‌کند. ابن المنذر گفته است:

«لَا أَعْلَمُ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه وسلم قَصَّرَ فی سَفَرٍ مِن أَسْفارِهِ إِلاّ بَعْدَ خُرُوْجِهِ مِنَ الـمَدِیْنَةِ».

«من سراغ ندارم که پیامبر در هیچ یک از سفرهایش نماز را شکسته خوانده باشد مگر بعد از خروج از مدینه».

تا زمانی که شخص، مسافر بماند نمازش را شکسته می‌خواند. اگر به خاطر نیازی که انتظارش را می‌کشد اقامت گزید تا چهار روز حق دارد که نمازش را کوتاه کند و شکسته بخواند، سپس باید نمازش را کامل و تمام بخواند خواه نیازش بر آورده شود یا برآورده نشود، چون در صحيح بخاری و مسلم به ثبوت رسیده است که پیامبر بامداد روز چهارم ذی الحجه وارد مکه شد، و روزهای چهارم و پنجم و ششم و هفتم در آنجا اقامت گزید و روز هشتم نماز صبح را خواند، سپس به سوی مدینه از مکه خارج شد. و در این چهار روز اقامت در مکه نمازهای خود را شکسته می‌خواند و عزم و اراده‌اش چنین بود که تا پایان اعمال حج در آنجا بماند و اقامت کند.

از این روایت بر می‌آید که اگر کسی قصد اقامت مدت معینی داشته باشد به دلیل همین روایت تا چهار روز تمام می‌تواند نمازهایش را شکسته بخواند، سپس بعد از آن نمازش را کامل و تمام می‌خواند، و بر او واجب است که بر آن مقدار ایام اقتصاد کند که پیامبر بر آن اقتصاد کرده است. و بنا به قولی از شافعی چنین مسافری تا 19 روز یا تا 18 روز می‌تواند نمازش را شکسته بخواند. (در صحيح بخاری به روایت از ابن عباس م آمده است):

«أَقامَ النَّبِیُ صلی الله علیه وسلم فِی بَعْضِ أَسْفارِهِ تِسْعَ عَشَرةَ یُصَلّی رَکعَتَینِ فَنَحْنُ إِذا أَقَمْنا تِسْعَ عَشَرةَ نُصَلّی رَکعَتَینِ وَإِذا زِدْنا عَنْ ذِلکَ أَتْمَمْنا».

«پیامبر در یکی از سفرهایش 19 روز اقامت گزید که در این مدت نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت می‌خواند، پس ما هرگاه 19 روز اقامت می‌کردیم نمازهای چهار رکعتی را دو رکعتی می‌خواندیم و هرگاه بیش از آن می‌ماندیم از آن به بعد نمازهایمان را تمام و کامل می‌خواندیم».

(و در روایتی دیگر چنین است):

«أَقامَ رَسُولُ الله صلی الله علیه وسلم بِمَکَّة ثَمانِیَ عَشَرَة یَوماً مِنَ الفَتحِ لِأَنَّهُ أَرادَ حُنَیناً وَ لَم یَکُن ثَمَّ أَقامَ المقامَ».

«پیامبر 18 روز در مکه اقامت کرد در سال فتح مکه چون قصد اقامت در آنجا را نداشت و می‌خواست به حنین برود و قصد ماندن در مکه را داشت..».

جمع بین نماز (دو نماز را در یک وقت خواندن)

مسافر می‌تواند نماز ظهر و عصر، و نماز مغرب و عشاء را به صورت جمع تقدیم (هر دو را در وقت نماز اول) و به صورت جمع تاخیر (هر دو را در وقت نماز دوم) بخواند. دلیل این عمل روایت معاذ بن جبل است که می‌گفت:

«خَرَجْنا مَعَ رَسُولِ اللهِ فی غَزْوَةِ تَبُوْکٍ فَکانَ یَجْمَعُ بَینَ الظُّهْرِ وَالعَصرِ وَالمغرِبِ وَالعِشاءِ فَأَخَّرَ الصَّلاةَ یَوماً ثُمَّ خَرَجَ فَصَلِّی الظُّهْرَ وَالعَصْرَ جَمعیاً ثُمَّ خَرَجَ فَصَلیَّ المغرِبَ وَالعِشاءَ جَمیعاً».

«ما همراه پیامبر در غزوه تبوک بودیم و نماز ظهر و عصر را در وقت نماز ظهر، و نماز مغرب و عشا را در وقت نماز مغرب می‌خواند و جمع می‌کرد، روزی نماز را به تاخیر انداخت (تا جمع تاخیر کند) سپس (از خیمه اش) بیرون آمد و نماز ظهر و عصر را به صورت جمع تاخیر (در وقت نماز عصر) خواند سپس به داخل (خیمه) رفت سپس بیرون آمد و نماز مغرب و عشاء را با هم خواند».

برای جمع تقدیم سه شرط لازم است

1. باید اول نماز اولی را بخواند، پس باید نماز ظهر را پیش از عصر و نماز مغرب را پیش از عشاء بخواند، چون وقت، وقت نماز اولی است و دومی تابع آن است و نباید تابع بر متبوع جلو افتد.
2. باید به هنگام وقت نماز اول نیت نماز دوم را بکند، چون اصل عدم آن است و بدون نیت حاصل نمی‌شود.
3. بین نماز اول و دوم موالات و پشت سر هم آمدن شرط است، چون نماز دوم تابع و پیرو اولی است، و نباید بین تابع و متبوع فاصله ای باشد.

به این جهت است که سنت راتبه بعد از فریضه اول خوانده نمی‌شود و ترک می‌گردد، و ثابت شده است که پیامبر در «نمره» نماز ظهر و نماز عصر را جمع کرد و دستور داد در فاصله آن‌ها اقامه نماز را بگویند.

و اما در جمع تاخیر تنها شرط این است که در وقت اولی نیت جمع تاخیر کند و قصد داشته باشد که به منظور جمع تاخیر، اولی را به تاخیر می‌اندازد تا با نمازی که به طور مطلق به تاخیر انداخته می‌شود فرق داشته باشد. زیرا نماز اول را یا باید در آن وقت بخواند یا قصد و نیت انجام آن را در وقت دومی داشته باشد که اگر چنین نکند وقت آن فوت شده است. و برای کسی که در سفر نیست و مقیم است جایز می‌باشد که بین نماز ظهر و نماز عصر، و بین نماز مغرب و عشاء به صورت جمع تقدیم در موقع باران جمع کند به علت مشقت و رنج (در برگشت به مسجد برای جماعت). (و به علت روایت بخاری و مسلم از ابن عباس م که گفت):

«أَنَّ النَّبِیَّ صَلَّى بِالـْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْـمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ». وَفی رِوایة لِمُسلِمٍ «مِن غَیرٍ خَوفٍ وَلَا سَفَرٍ».

«پیامبر در مدینه نماز ظهر و عصر را هشت رکعت به صورت جمع و نماز مغرب و عشاء را هفت رکعت به صورت جمع خواند». و در روایت مسلم افزوده است: بدون این که در سفر باشد یا خوفی باشد».

علاوه بر شروطی که برای جمع التقدیم در سفر گفته شد، شرط است که باران در اول وقت نماز اولی و اول نماز دومی وجود داشته باشد، و نماز در محلی برگزار گردد که اگر برای نماز دومی در وقت خودش بدانجا برگردد باران لباس او را تر کند و به وی اصابت کند.

گروهی از یاران شافعی و دیگران برآنند که به علت بیماری هم جمع دو نماز جایز است. از جمله قاضی حسین، و متولی، و رویانی، و خطابی، و امام احمد و کسانی که از او پیروی کرده‌اند. و ابن عباس م عملا چنین کرده است. مردی از بنی تمیم این عمل وی را انکار کرد، ابن عباس م به وی گفت: «مادرت به عزایت بنشیند تو می‌خواهی سنت پیامبر را به من یاد بدهی؟ و گفت که: پیامبر چنین کرده است».

ابن شقیق گفت: از این ماجرا شبهه‌ای در دلم ایجاد شد لذا پیش ابوهریره رفته و از وی پرسیدم که او سخن ابن عباس م را تصدیق کرد. (داستان ابن عباس و سوال ابن شقیق از ابوهریره در صحيح مسلم به ثبوت رسیده است). نووی گفته است: قول به جواز جمع بین دو نماز به علت بیماری آشکار است و برگزیده ما می‌باشد، چون در صحيح مسلم به ثبوت رسیده است که پیامبر در مدینه بدون وجود خوف از دشمن و بدون وجود باران بین دو نماز جمع کرده است». اسنائی گفته است: آنچه را که نووی اختیار کرده است برابر نص شافعی است در «مختصر مزنی» و معناً نیز سخن او مورد تایید است، چون بیماری مجوز افطار در رمضان است مانند سفر، پس به طریق اولی مجوز جمع نیز می‌شود، بلکه گروهی از علماء برآنند که در غیر مسافرت هم به سبب نیاز جمع بین دو نماز جایز است، البته برای کسی که آن را عادت همیشگی خود نسازد و فقط به هنگام نیاز چنین کند. و ابواسحاق مروزی چنین گفته و آن را از قفال (چاچی) نقل کرده. و خطابی نیز آن را از جماعتی از اصحاب حدیث حکایت کرده است. و ابن المنذر آن را اختیار کرده. و اشهب از یاران مالک هم به آن رای داده است. و قول ابن سیرین هم همین است. و قول ابن عباس م هم بدان گواهی می‌دهد که گفت: پیامبر خواست که امت را در تنگنا و سختی قرار ندهد و گفت:

«جَمَعَ بِالمَدِینَةِ بَینَ الظُّهْرِ وَالعَصْرِ وَالمغْرِبِ وَالعِشَاءِ مِنْ غَیرِ خَوْفٍ وَلا مَطَرٍ».

«پیامبر در مدینه بدون این که خوف و ترسی از دشمن وجود داشته باشد و بدون وجود باران نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء را جمع کرد».

سعید بن جبیر از ابن عباس م پرسید چرا چنین کرده؟ گفت: تا امت خود را در سختی تنگنا قرار ندهد.

قضای نماز فوت شده

کسی که نماز را ترک می‌کند یا به علت داشتن عذر آن را ترک می‌کند یا بدون عذر. هرکس بدون عذر و بهانه شرعی نماز را ترک کند به حقیقت او مرتکب نافرمانی خداوند و مرتکب یکی از گناهان کبیره شده است، و بر وی واجب است که توبه کند و با اخلاص و پشیمانی کامل به سوی خدا برگردد و فورا آن نماز فوت شده را قضا کند، اگر چنین کرد او به وظیفه و تکلیف خویش عمل کرده است و اگر چنین نکرد بر حاکم مسلمین واجب است که با وی بجنگد، چون پیامبر گفت:

«أُمِرْتُ أَن اُقاتِلَ النّاسَ حَتّی یَقوُلُوا: لَا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَیُقیموُا الصَّلاةَ وَیُؤتُوا الزَّکاةَ وَیَحُجُّوا البَیتَ وَیَصُومُوا رَمَضانَ فَمَنْ فَعَلَ ذِلکَ فَقَد عَصِمَ دَمُهُ وَمالُهُ إِلَّا بِحَقِّهِ».

«به من دستور داده شده است که (در راه دین و تبلیغ دین) با مردمان غیر مسلمان بجنگم تا این که بگویند: لَا إِلهَ إِلَّا اللهُ و نماز بخوانند، و زکات بدهند، و (چون استطاعت پیدا کردند) به زیارت و حج بیت الله بروند، و روزه ماه رمضان را بگیرند، هر کس چنین کرد به حقیقت او خون و مال خود را حفظ کرده است مگر این که به حق خون و مالش گرفته شود».

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡ﴾ [التوبة: 5].

«پس هرگاه توبه کنند و نماز را بخوانند و زکات را بدهند آنان را به حال خود بگذارید و راهشان را رها کنید».

در غیر این صورت واجب است که کشته شود، اما اگر به سبب خواب یا سهو یا فراموشی نماز را ترک کرد بر وی گناهی نیست و واجب است که آن را قضا کند و این وجوب فوری نیست. برخی گفته‌اند که: باید به صورت حاضر و ادا نمازش را بخواند، چون وقت چنین نمازی وقت زوال عذر است چون پیامبر گفته است:

«مَن نامَ عَن صَلاةٍ أَوْ سَها عَنْها فَوَقْتُها حینَ یَذْکُرُها».

«هرکس در خواب ماند و به نماز نرسید یا نماز را فراموش کرد وقت نماز او آن زمان است که (بیدار شود) و بیادش می‌آید».

مراعات ترتیب در قضای نمازهای فوت شده و نماز حاضری که وقتش تنگ نشده است سنت است.

هرگاه به قضای نماز فوت شده شروع کرد پیش از آن که نماز حاضر را بخواند و دریافت که اگر نماز قضا را به پایان برساند نمی‌تواند یک رکعت از نماز حاضر را در وقت خود بخواند و وقتش می‌گذرد می‌تواند نماز قضا را قطع کند، یا در نیت خود آن را به نماز نفل و سنت تبدیل کند و آن را پایان دهد سپس نماز فرض حاضر را بخواند تا وقتش نگذرد.

نماز جمعه

به این جهت نماز جمعه را جمعه نام نهاده‌اند که مردم برای ادای آن اجتماع می‌کنند، یا بدان جهت که در آن روز خیر و برکت جمع است. نماز جمعه بزرگترین نماز و روز جمعه بزرگترین روز است، چون پیامبر گفته است:

«خَیرُ یَوْمٍ طَلَعَت فیهِ الشَّمسُ یَومُ الـجُمُعَةِ. فیهِ خُلِقَ آدَمُ وَفیهِ أُدخِلَ الـجَنَّـةَ وَفیهِ خَرَجَ مِنها وَلا تَقوُمُ الساّعَةُ إِلَّا یَومَ الـجُمُعَةِ».

«بهترین روزی که خورشید در آن طلوع کرده است روز جمعه می‌باشد. در آن روز حضرت آدم آفریده شد، و در آن روز به بهشت آورده شد، و در آن روز از بهشت اخراج گردید، و روز رستاخیز نیز بر پای نمی‌شود مگر در روز جمعه».

(به روایت مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی که آن را تصحيح کرده است).

حکم نماز جمعه

نماز جمعه به دلیل قرآن کریم و سنت نبوی و اجماع امت اسلامی واجب است خداوند فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٩﴾ [الجمعة: 9].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه در روز جمعه ندای نماز در داده شد برای یاد خدا نماز جمعه بشتابید و داد و ستد را رها کنید، این (رفتنتان برای نماز جمعه) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر بدانید».

و پیامبر گفته است:

«لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ رَجُلا يُصَلِّي بِالنَّاسِ ، ثُمَّ أُحَرِّقُ عَلَى رِجَالٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الـْجُمُعَةِ بُيُوتَهُمْ». (أخرجه مسلم فی صحيحه).

«تصمیم داشتم که مردی را تعیین کنم تا برای مردم امامت کند سپس خود بروم و خانه کسانی را که از نماز جمعه تخلف کرده‌اند بسوزانم».

و در روایت دیگری آمده است:

«لَیَنتَهِیَنَّ أَقْوامٌ عَنْ وَدْعِهِمُ الـجُمُعَةَ أَو لَیَخْتِمَنَّ اللهُ عَلی قُلوبِهِمْ ثُمَّ لَیَکُونُنَّ مِنَ الغافِلینَ». (أخرجه مسلم و غیره).

«کسانی که نماز جمعه را ترک می‌کنند اگر از آن عمل دست نکشند و به نماز جمعه نروند خداوند قلبشان را مهر می‌کند و هدایت به دلشان راه نمی‌یابد سپس از زمره غافلان و ناآگاهان خواهند شد».

و در روایت دیگری آمده است:

«رَواحُ الـجُمُعَةِ واجِبٌ عَلی کُلَّ مُحتَلِمٍ». (أخرجه النسائی بإسناد صحيح).

«رفتن به نماز جمعه بر هر مسلمانی که بالغ شده باشد واجب است».

و در حدیث است که:

«مَن تَرَکَ ثَلاثَ جُمَعٍ تَهاوُناً طَبَعَ اللهِ عَلی قَلْبِهِ» (رواه أبوداود والترمذی).

«هرکس سه نماز جمعه را از روی سهل انگاری ترک کند خداوند بر قلب وی مهر می‌زند (که حق به آن راه ندارد)».

ابن المنذر اجماع امت را بر فرض عین بودن نماز جمعه حکایت کرده است. و ابن العربی گفته است: به اجماع امت نماز جمعه فرض است.

شرایط وجوب نماز جمعه

شرایط وجوب نماز جمعه هفت چیز است:

1. مسلمان بودن چون قبلا گفته شد که نماز بر مسلمان واجب است.
2. حریت و آزادگی.
3. بلوغ.
4. داشتن عقل.
5. ذکورت و مرد بودن.
6. تندرست بودن. چون پیامبر گفته است:

«اَلـجُمُعَةُ واجِبَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ إِلَّا عَلی أَرْبَعَةٍ: عَبْدٍ مَمْلُوکٍ، وَامرَأَةٍ، وَصَبِیٍّ، وَمَریضٍ». (رواه أبو داود).

«نماز جمعه بر هر فرد مسلمانی واجب است جز بر چهار نفر: برده مملوک، زن، کودک، و بیمار».

و اما به آن جهت بر دیوانه واجب نیست چون مکلف نمی‌باشد. و بر بیمار قیاس می‌شود کسی که برهنه است و لباس و پوشش عورت ندارد، و کسی که از ظالمان و پیروان آنان می‌ترسد، و کسی که بیماری اسهال دارد و قادر به نگه داشتن خود نیست، و اگر کسی جنازه ای داشته باشد و نگران منفجر شدن یا بوی گرفتن آن باشد برای دفن آن ترک جمعه جایز است و عذرش مقبول می‌باشد و باید برای تدفین و تجهیز آن بکوشد.

1. مقیم بودن و غیر مسافر بودن که بر مسافر واجب نیست، چون از پیامبر نقل نشده است که در مسافرت نماز جمعه خوانده باشد.

و روایت شده است:

«لا جُمُعَةَ عَلی مُسافرٍ». (رواه البيهقي).

«بر مسافر نماز جمعه واجب نیست».

شرایط صحت نماز جمعه

برای صحت نماز جمعه علاوه بر شرایط صحت مطلق نماز سه شرط دیگر نیز در نظر گرفته شده است:

اول: نماز جمعه بر کسانی واجب است که در وطن خودشان مقیم باشند نه مسافر. و محل اقامت آنان فرق نمی‌کند که شهر یا روستا یا صحرائی باشد که بتوان بر آن وطن اطلاق کرد، و فرق نمی‌کند که ساختمانها سنگی یا گلی یا چوبی و یا امثال آن‌ها باشند، به دلیل اینکه نقل نشده است که در زمان پیامبر و دوره خلفای راشدین در غیر این امکنه برگزار شده باشد.

دوم: لازم است که نماز جمعه به صورت جماع برگزار گردد. چون نقل نشده است که پیامبر ، خلفای راشدین و دیگران آن را به صورت انفرادی برگزار کرده باشند. و درباره تعداد افراد جماعت گفته شده که با چهار نفر که یکیشان امام باشد منعقد می‌گردد.

برخی گفته‌اند: باید نمازگزاران تعدادی باشند که اجتماع آن‌ها در آنجا اجتماع اهالی روستا به حساب آید و بتوانند در آنجا اقامت کنند و در بینشان داد و ستد و خرید و فروش واقع شود. و برخی گفته‌اند: با سه نفر منعقد می‌شود. و مذهب صحيح و مشهور شافعیه آن است که برای انعقاد جمعه تعداد چهل نفر لازم است، و برای تایید آن به چند حدیث استناد شده است. از جمله حدیث جابر که گفت: «مَضَتِ السُّنَّـةُ أَنَّ کُلِّ أَرْبَعینَ فَما فَوقَها جُمُعَةً» (رواه البيهقي).

«سنت بر آن جاری است که برای چهل نفر و بیشتر نماز جمعه برپا می‌شود».

یک نفر صحابی می‌گوید که: سنت چنین جاری شده است به این معنی است که پیامبر گفته است.

و از جمله حدیث کعب بن مالک گفت: اولین کسی که در «بقیع خضمات» برایمان نماز جمعه بپای داشت اسعد بن زراره بود که تعدادمان چهل نفر بود. به تصحيح ابن حبان و بیهقی. و از جمله این که پیامبر در مدینه نماز جمعه را برگزار کرده است و از وی نقل نشده است که با کمتر از چهل نفر نماز جمعه خوانده باشد. و شرط چهل نفر آن است که همه مکلف به خواندن نماز جمعه باشند.

سوم: باید وقت نماز جمعه باقی مانده باشد، و وقت نماز جمعه همان وقت نماز ظهر است، چون انس گفته است: «کانَ النَّبِیُّ یُصَلِّی الـجُمُعَةَ حینَ تَزوُلُ الشَّمْسُ» (رواه البخاری).

«همواره پیامبر به هنگام زوال خورشید از خط استوا نماز جمعه را می‌خواند».

(به روایت مسلم سلمه بن الأکوع گفت):

«کُنّا نُصَلّی مَعَ رَسُولِ اللهِ الجُمُعَـةَ إِذا زالَتِ الشَّمْسُ».

«ما همراه پیامبر هنگام زوال خورشید نماز جمعه را می‌خواندیم».

چنانچه وقت تنگ باشد و نتوانند نماز جمعه را ادا کنند باید نماز ظهر بخوانند، و اگر در خروج وقت شک کنند نیز باید نماز ظهر بخوانند. چون بقای وقت نماز ظهر شرط صحت نماز جمعه است، پس لازم است که به صورت محقق بوجود وقت و بقای آن یقین داشته باشد و شک در آن کافی نیست.

فرایض نماز جمعه

فرایض نماز جمعه سه چیز است:

فرض اول: باید دو خطبه بر آن مقدم باشد که ا مام در بین آن‌ها بنشیند. (در صحيح مسلم از جابر بن سمره آمده است):

«کانَ یَخْطُبُ خُطْبَتَینِ یَجْلِسُ بَینَهُما وَکانَ یَخْطُبُ قَائِماً».

«پیامبر همواره در نماز جمعه دو خطبه ایراد می‌کرد که در بین آن‌ها می‌نشست و ایستاده خطبه را ایراد می‌فرمود».

و در روایتی آمده است:

«إِنَّهُ عَلَیهِ الصَّلاةُ وَالسَّلامُ کانَ یَخْطُبُ خُطْبَتَینِ یَقْرَأُ القُرآنَ وَیُذَکِّرُ النّاسَ».

«او همواره دو خطبه ایراد می‌کرد که در آن‌ها قرآن می‌خواند و مردم را متذکر می‌شد».

خطبه نماز جمعه پنج رکن دارد: حمد خدای تعالی، صلاة و سلام بر پیامبر ، وصیت و سفارش به تقوای الهی برای نمازگزاران، و دعا برای مؤمنان در خطبه دوم، و خواندن مقداری از قرآن که حداقل آن یک آیه کامل است، پس آیاتی از قبیل ﴿ثُمَّ نَظَرَ ٢١﴾ کافی نیست.

خطبه نماز جمعه هفت شرط دارد: فرا رسیدن وقت نماز جمعه، پس نباید پیش از وقت نماز باشد. و تقدم هر دو خطبه بر نماز، و ایستادن در هر دو خطبه با وجود قدرت بر آن، و نشستن بین دو خطبه به اندازه یک طمانینه در نماز، و پاکی از بی‌وضویی (بزرگ و کوچک)، و پاکی از ناپاکی تن و لباس و محل، و ستر عورت با لباس پاک، و بلندی صدا به اندازه ای که چهل نفر که جمعه به آنان منعقد می‌شود بشنوند.

فرض دوم: باید نماز جمعه دو رکعت خوانده شود. چون عمر بن خطاب گفت:

«اَلـجُمُعَةُ رَکعَتانِ تَمامٌ وَلَیسَ بِقَصرٍ عَلی لِسانِ مُحَمَّدٍ ».

«نماز جمعه دو رکعت کامل است بدون قصر و شکستگی و این بر زبان پیامبر جاری شده است».

فرض سوم: نماز باید به صورت جماعت برگزار گردد و دلیل آن قبلا بیان شد.

هیأت نماز جمعه (سنت‌های آن)

برای کسی که نماز جمعه می‌خواند چهار چیز سنت است:

اول: غسل جمعه. چون پیامبر گفته است:

«إِذا أَتی أَحدُکُمْ الـجُمُعَةَ فَلیَغْتَسِلْ». (رواه الشيخان).

«هرگاه یکی از شما خواست که به نماز جمعه برود غسل کند».

دوم: پاک کردن بدن از چرک‌هایی که سبب ایجاد بوی بد می‌شوند، چون هدف از غسل نیز این است پس تنها ریختن آب بر بدن کافی نیست. اما شافعی گفته است: «هرکس جامه خود را پاکیزه نگاه دارد اندوهش کم خواهد شد و هرکس خوش بو باشد خردش فزونی یابد».

سوم: پوشیدن لباس نیکو و آراسته و خود را خوشبو کردن و استعمال مواد خوشبو. چون پیامبر گفته است:

«مَن اِغتَسَلَ یَومَ الجُمُعَةِ وَلَبِسَ مِن أَحْسَنِ ثِیابِهِ وَمَسَّ مِن طِیبِ بَیتِهِ -إِن کانَ عِندَهُ- ثُمَّ أَتَی الجُمُعَةَ فَلَمْ یَتَخَطَّ أَعْناقَ النّاسِ ثُمَّ صَلّی ما کُتِبَ لَهُ ثُمَّ أَنْصَتَ إِذا خَرَجَ الإِمامُ حَتّی یَفرُغَ مِن صَلاتِهِ کانَتْ کَفاّرَةً لِما بَینَهُما وَبَینَ جُمُعَتِهِ التَّی قَبْلَها». (رواه ابن حبان فی صحيحه).

«هرکس روز جمعه غسل کند و نیکوترین لباسش را بپوشد و مواد خوشبوی خانه‌اش را استعمال کند -اگر داشته باشد- سپس به نماز جمعه رود به مزاحم مردم نشود و آن‌ها را لگدمال نکند، سپس فریضه نمازش را بجای آرد، و چون امام برای ادای نماز بیرون آید او سکوت اختیار کند، و گوش فرا دهد تا اینکه نمازش به پایان رسد، این اعمال او کفاره گناهان (صغیره) ما بین این هفته و هفته قبلی او خواهد شد».

لباس سفید برای روز جمعه بهتر است، چون پیامبر گفته است:

«إِلبِسُوا مِن ثِیابِکُمْ البَیاضَ فَإِنَّها مِن خَیرِ ثِیابِکُم وَکَفِّنُوا فیها مَوْتاکُم».

«جامه‌ای سفید خود را بپوشید چون جامه‌های سفید بهترین لباس شما است و مردگان خود را در لباس و جامه سفید کفن کنید».

چهارم: گرفتن ناخن و ازاله و برطرف کردن مویی که ازاله آن مستحب باشد، چون این عمل برابر فطرت سلیم است و جزو سنت است.

مراعات سکوت و گوش فرا دادن به خطبه نماز جمعه و اختلاف در آن

درباره سخن گفتن به هنگام ایراد خطبه اختلاف کرده‌اند. امام شافعی تصریح دارد به این که: سخن گفتن در هنگام ایراد خطبه حرام است. و امام مالک و امام ابوحنیفه و امام احمد بنا به ارجح روایتین از او بر این قول هستند. چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ﴾ [الأعراف: 204].

«هرگاه قرآن خوانده شد به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید».

بیشتر مفسرین گفته‌اند که: این آیه مربوط به خطبه نماز جمعه است. و به این جهت خطبه نماز جمعه قرآن نامیده شده است که مشتمل بر قرآن است، و چون پیامبر گفته است:

«إِذا قُلْتَ لِصاحِبِکَ یَومَ الـجُمُعَةِ وَالإِمامُ یَخْطُبُ: أَنْصِت فَقَد لَغَوْتَ». (رواه الجماعة إلا ابن ماجه).

«هرگاه در روز جمعه هنگام ایراد خطبه به رفیق و بغل دستی خود گفتی: خاموش باش تو نیز سخن بیهوده و لغو گفته‌ای».

کلمه «لغو» در حدیث به معنی ارتکاب گناه است، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣﴾ [المؤمنون: 3].

«و آنانکه از لغو و گناه روی گردانند».

و مذهب جدید شافعی بر این است که: سخن گفتن در وقت خطبه حرام نیست، و سکوت و گوش فرا دادن سنت است، چون شیخین روایت کرده‌اند که: «به هنگام ایراد خطبه نماز جمعه از طرف عمر بن خطاب، عثمان بن عفان وارد مسجد شد، عمر گفت: چه شده است مردانی را که بعد از ندای نماز جمعه وارد می‌شوند و تاخیر می‌‌کنند؟ عثمان گفت: ای امیر مؤمنان بعد از شنیدن اذان و ندای نماز تنها مشغول گرفتن وضو بوده‌ام». روایت شده است که پیامبر در روز جمعه مشغول ایراد خطبه بود که مردی وارد مسجد شد و سوال کرد: چه موقع قیامت می‌آید؟ مردم به وی اشاره کردند که خاموش باشد و او ساکت نشد و سخن خویش را تکرار کرد و پیامبر بعد از بار دوم به وی گفت:

«وَیْحَکَ مَا اعدَدتَ لَها؟ قالَ: حُبَّ اللهِ وَرَسُولِهِ، فَقالَ: إِنَّکَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». (رواه البيهقي بإسناد صحيح).

«وای بر تو برای قیامت چه چیزی تهیه دیده‌ای؟ گفت: مهر خدا و رسول خدا. پیامبر گفت: به حقیقت تو با کسی خواهی بود که دوستش داری».

دلیل این که سخن گفتن حرام نیست، این است که عثمان در جواب عمر سخن گفت، و پیامبر سوال آن مرد را انکار نکرد، اگر سخن گفتن حرام بود پیامبر آن را انکار می‌کرد.

و این اختلاف در ارتباط با حرف زدن و سخن گفتنی است که غرض و هدف مهم فوری به آن تعلق نگیرد، وإلا چنین سخنی نه تنها حرام نیست بلکه واجب است، مانند ارشاد و راهنمایی کوری که نزدیک است در چاه افتد، یا کژدمی ببیند که بر لباس انسانی راه می‌رود و او را از آن آگاه کند، یا ستمگری را ببیند که مردی را دنبال می‌کند و او آن مرد را آگاه سازد، یا امر به معروف و نهی از منکر کند.

جایز بودن نماز خواندن در حین ایراد خطبه

درباره کسی که در حین ایراد خطبه وارد مسجد می‌شود و اینکه آیا می‌تواند دو رکعت تحیة المسجد را بخواند یا خیر؟ اختلاف کرده‌اند. برخی گفته‌اند: نباید آن‌ها را بخواند، و این نظر از ابن عمر و عثمان و علی روایت شده، و نیز به این دلیل که به سکوت و گوش فرا دادن به خطبه امر شده است. و احادیثی را که در داستان «سلیک» آمده است تاویل کرده‌اند به این که سلیک عریان و برهنه بود، پیامبر به وی امر کرد که برخیزد تا مردم او را ببینند و به وی احسان و صدقه کنند و چیزی به وی بدهند.

امام شافعی و احمد و اسحاق و فقهای محدث گفته‌اند که: مستحب است چنین شخصی دو رکعت تحیة المسجد را کوتاه بخواند پیش از آن که بنشیند. و به سخن پیامبر به سلیک استدلال کرده‌اند که سلیک وقتی وارد مسجد شد پیامبر مشغول ایراد خطبه بود و او نشست، پیامبر به وی گفت: ای فلانی آیا نماز خواندی؟ (مراد تحیة المسجد است) گفت: خیر، گفت: برخیز و نماز را بخوان.

و در روایت آمده است: برخیز دو رکعت بخوان. و در روایت دیگری آمده است: دو رکعت بخوان. و در روایت دیگری آمده است: «هرگاه یکی از شما روز جمعه برای نماز به مسجد آمد در حالیکه امام بیرون آمده بود (مشغول خطبه بود) دو رکعت نماز بگزارد». و در روایت دیگری آمده است: «و امام خطبه می‌خواند او دو رکعت بخواند و سریع کوتاه بخواند». همه این روایت‌ها در صحيح مسلم آمده است و صریحند در مستحب بودن تحیة المسجد، و اما این که بعضی تاویل کرده‌اند که پیامبر به آن جهت به سیلک گفت: برخیز که مردم او را ببینند و بر وی صدقه کنند، این تاویل باطل است، چون پیامبر به صراحت گفته است:

«إذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الـْجُمُعَةِ وَالإِمَامُ يَخْطُبُ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ وَلْيَتَجَوَّزْ فِيهِمَا».

«هرگاه یکی از شما روز جمعه به مسجد آمد و امام مشغول خطبه بود او سریع و کوتاه دو رکعت را بخواند».

این نص صریح است و تاویل بردار نیست و مخالفت با آن صحيح نمی‌باشد. و این مربوط به کسی است که در حین خطبه وارد می‌شود، و اما کسی که در مسجد است جایز نیست نماز را آغاز کند، و اگر در نماز باشد و امام وارد شود باید نمازش را کوتاه کند. این را ماوردی و ابوحامد غزالی گفته‌اند.

سوره کهف و قرائت آن در روز یا شب جمعه سنت است که در روز یا شب جمعه سوره کهف را خواند، اما در روز جمعه چون پیامبر گفته است:

«مَن قَرَأَ سُورَةَ الکَهفِ فی یَومِ الـجُمُعَةِ أَضاءَ لَهُ مِنَ الُّنورِ ما بَیْنَ الجُمُعَتَینِ». (رواه الحاکم والبيهقي).

«هرکس در روز جمعه سوره کهف را بخواند آن قدر نور بهره او خواهد بود که مابین دو جمعه را برایش روشن می‌کند».

واجب است قرائت سوره کهف به گونه‌ای باشد که مزاحم عبادت دیگران نشود، و اوقات دیگران را در حین عبادت مشوش نکند، وإلا حرام است. چون پیامبر گفته است:

«أَلَا إِنَّ کُلَّـکُم مُناجٍ رَبَّهُ فَلا یُؤْذِیَـنَّ بَعْضُکُم بَعْضاً وَلَا یَجْهَرْ بَعضُکُمْ عَلی بَعْضٍ بِالقَراءَةِ».

«آگاه باشید که در مسجد همه شما با خدای خود مشغول مناجات هستید پس بعضی از شما بعضی دیگر را اذیت و آزار نکنند و بعضی از شما قرائت را بر بعضی دیگر آشکار نکنند».

بهترین وقت برای قرائت سوره کهف در روز جمعه بعد از نماز صبح است، به جهت این که اول روز جهت دریافتن خیر سرعت و شتاب کند، و اما آنچه که بسیاری از قاریان قرآن در مساجد انجام می‌دهند و قرائت را به گونه‌ای می‌خوانند که وقت را بر نمازگزاران مشوش می‌کنند حرام است. همان گونه که پیشوایان بزرگ تحقیق کرده‌اند همه این‌ها از جمله بدعتهای زشت و ناپسند است که شارع حکیم ما را از آن‌ها برحذر داشته است. خداوند ما و مسلمانان را از آن به دور دارد.

ساعت و زمان اجابت دعا و پذیرش آن در روز جمعه

سنت است که در شب و روز جمعه دعای بسیار کرد. اما در روز جمعه برای این که امید است دعا کردن با ساعت و زمان اجابت دعا مصادف شود. صاحب «روضة» گفته است: درباره ساعت اجابت دعا در صحيح مسلم به ثبوت رسیده که پیامبر گفته است: «این زمان از وقتی است که امام در بین خطبه‌ها می‌نشیند تا پایان نماز جمعه». این وقت لحظه‌ای لطیف و پاک است که پیامبر با دست اشاره به اندک بودن آن کرد. و اما در شب جمعه به دلیل شافعی که گفته است: به من رسیده است که دعای شب جمعه قبول است.

صلوات و درود بر پیامبر در روز و شب جمعه

فرستادن صلاة و سلام بر پیامبر در شب و روز جمعه سنت است به دلیل این خبر: «إِنَّ أَفْضَلَ أَیاّمِکُمْ یَومَ الـجُمُعَـةِ فَأَکْثِروُا عَلَیِّ مِنَ الصَّلاةِ فیهِ فَإِنَّ صَلاتَکُمْ مَعرُوضَةٌ عَلَیَّ».

«به حقیقت بهترین روز شما روز جمعه است پس در آن روز فراوان بر من صلوات بفرستید چون صلوات شما را بر من عرضه می‌کنند».

و خبر: «أَکْثِروُا عَلَیَّ مِنَ الصَّلاةِ لَیْلَةَ الـجُمُعَـةِ وَیَوْمَ الجُمُعَةِ فَمَنْ صَلّی عَلَیَّ صَلاةً صَلِّی اللهُ عَلَیهِ بِها عَشْراً». «درشب و روز جمعه فراوان بر من صلوات و درود فرستید چون هرکس بر من صلواتی فرستد، خداوند در برابر آن ده صلوات (رحمت) بر وی می‌فرستد».

حرام بودن داد و ستد در وقت اذان و ندای نماز جمعه

وقتی که اذان و بانگ جمعه در وقت حضور خطیب گفته می‌شود و خطیب بر منبر نشسته، برای کسی که نماز جمعه بر وی واجب باشد هر نوع مشغولیت حرام است. چون خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ﴾ [الجمعة: 10].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه در روز جمعه ندای نماز جمعه سر داه شد به سوی ذکر خدا (نماز جمعه) بشتابید و بیع و داد وستدها را رها کنید».

حرام بودن بیع و خرید و فروش به موجب این نص است، و کارهای دیگر بر آن قیاس می‌شود، و این مشغولیت پیش از اذان نماز جمعه و بعد از زوال خورشید مکروه است چون وقت وجوب نماز جمعه فرا رسیده است.

نماز عید رمضان و قربان

لفظ عید از عود گرفته شده است چون هر سال عود می‌کند و بر می‌گردد، یا چون یا آمدن آن سرور و شادی بر می‌گردد، یا چون در آن روزها خداوند بخشش و کرم فراوان عاید مؤمنان می‌کند. نماز عید به موجب قرآن و سنت نبوی و اجماع امت اسلامی مطلوب است. خداوند فرموده است:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الکوثر: 2].

«برای خدا و پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن».

و مراد از نماز، نماز عید قربان و مقصود از نحر، نحر و قربانی عید قربان است. بدون شک پیامبر و یارانش همراه وی و کسانی بعد از وی نیز نماز عیدین را خوانده‌اند پس به صورت اجماع درآمده است.

اولین بار که پیامبر نماز عید را خواند در سال دوم هجری و نماز عید رمضان بود، و در آن سال بود که زکات فطر (سر فطره) فرض و واجب گردید. ماوردی این را گفته است. باید دانست که نماز عید سنت مؤکده است، چون آن اعرابی به پیامبر گفت: به غیر از فرایض پنجگانه چیزی دیگر بر من واجب است؟ گفت:

«لا، إِلاَّ أَنْ تَطَـوَّعَ». (روا الشيخان).

«نخیر، مگر این که داوطلبانه و به صورت سنت و تطوع نماز دیگری را بخوانید».

و چون پیامبر بر آن مواظبت کرده است. برخی گفته‌اند: نماز عیدین فرض کفایه بوده، چون از جمله شعایر اسلامی است و ترک آن سستی و تنبلی در دین می‌باشد، و خداوند نیز در سوره کوثر به آن امر کرده است.

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الکوثر: 2].

خواندن نماز عیدین به صورت جماعت یک عمل شرعی است و منفرد و مسافر و عبد و زن نیز می‌توانند آن را بخوانند. ولی امروز برای دختران جوان و زنان خوش قیافه و شکل آراسته حضور در نماز جمعه مکروه و بلکه حرام است، چون فساد و تباهی اخلاق فراوان شده است. و حدیث ام عطیة اگر چه بر جواز خروج آنان دلالت می‌کند، ولی آن مجوزی که در زمان پیامبر که بهترین زمانها است وجود داشت، اکنون ندارد که عبارت بود از قلّت مسلمین، لذا پیامبر به آنان اجازه داد که در نماز عیدین شرکت کنند تا جمعیت فراوان گرد هم آید و به آن منظور به زنان حائض نیز اجازه داده شد که حضور یابند اگرچه نماز هم نمی‌خوانند. به علاوه آن زمان امن و آرامش بود و زنان زیبایی و مفاتن خود را نشان نمی‌داد و دیده از نامحرم می‌پوشیدند و نگاه نمی‌کردند و مردان نیز چنین بودند، و اما در زمان ما مفاسدی که بر خروج و بیرون آمدنشان مترتب است آشکارا و متحقق است. و در حدیث صحيح از عایشه ك آمده است که گفت:

«لَو رَأی رَسُولُ اللهِ ما أَحْدَثَ النِّساءُ لَمَنعَهُنَّ المسَاجِدَ کَما مُنِعَتْ نِساءُ بَنی إِسْراییلَ».

«اگر پیامبر چیزهایی را که زنان پدید آورده‌اند و کارهایی را که می‌کنند می‌دید آنان را از رفتن به مساجد منع می‌فرمود همان گونه که زنان بنی اسرائیل از این کار منع شدند».

این است فتوای ام المومنین در بهترین قرنها و مردمان فراوانی بر این قول حضرت عایشه ك‌اند، از جمله عروه و قاسم و یحیی انصاری و مالک و ابو حنیفه که یک بار منع کرد و یک بار اجازه داد، و همچنین ابویوسف نیز آنان را از رفتن منع کرد.

وقت شرعی نماز عیدین

باید دانست که وقت نماز عیدین را از هنگام طلوع و درخشش خورشید است تا وقت زوال آن. لیکن سنت و مندوب است که آن را تا وقتی که خورشید به اندازه یک نیزه بلند می‌شود به تاخیر انداخت، چون پیامبر چنین کرده است، و برای خروج از خلاف کسانی که می‌گویند: تا خورشید به اندازه یک نیزه بلند نشود وقت آن نمی‌رسد. تعجیل در نمازعید قربان و تاخیر در نماز فطر سنت است. امام شافعی به صورت مرسل آورده است که: پیامبر به عمرو بن حزم در نجران نوشت:

«أَن عَجِّلِ الأَضحی وَأَخِّرِ الفِطرَ».

«در نماز عید قربان شتاب کن و در نماز عید فطر تاخیر کن».

ابن قدامه گفته است: تا وقت برای قربانی کردن وسعت بیشتری داشته باشد، و برای پرداخت زکات فطر وقت بیشتری باشد.

تعداد رکعات نماز عیدین

نماز عید دو رکعت است به اجماع امت اسلامی که در رکعت اول به جز تکبیر تحریم، هفت تکبیر و در رکعت دوم بجز تکبیر انتقال قیام، پنج تکبیر گفته می‌شود. ترمذی از عمروبن عوف مزنی آورده است:

«أَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ کَبَّرَ فی العِیدَینِ، فی الأوُلی سَبْعاً قَبْلَ القِراءَةِ وَفِی الثّانِیَـة خَمْساً قَبلَ القِرَاءَةِ».

«پیامبر در نماز عیدین پیش از قرائت فاتحه در رکعت اول هفت تکبیر و در رکعت دوم پنج تکبیر گفت».

وسنت است که بین تکبیرها یعنی بین دو هر تکبیر به اندازه خواندن یک آیه معتدل توقف کند و تهلیل و تکبیر و تحمید گوید. به روایت بیهقی از ابن مسعود به صورت قولی و فعلی. و این اشاره است به تسبیح و تحمید. و نیکو است که بگوید: «سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُلِلهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَکْبَر». چون این ذکر مناسب این حال و مقام است. و به قول ابن عباس م و گروهی این ذکر جزء باقیات صالحات (اعمال خیری که همواره می‌ماند و ثوابش ادامه دارد) می‌باشد، و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره «ق» و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره «اقتربت الساعة» را بخواند به تمامی. به روایت مسلم. یا در رکعت اول بعد از فاتحه «سبح اسم ربک الأعلی» و در دومی «الغاشیة» را بخواند به دلیل پیروی از پیامبر .

خطبه نماز عیدین بعد از نماز است

سنت است بعد از ادای نماز دو خطبه خوانده شود، چون بخاری و مسلم از ابن عمر م روایت کرده‌اند که پیامبر و ابوبکر و عمر م همواره نماز عیدین را پیش از ایراد خطبه‌ها می‌خواندند. تکرار خطبه به قیاس بر خطبه نماز جمعه است که دو تا است.

نووی گفته است: در این باره حدیثی به ثبوت نرسیده است. مستحب است که خطبه عید به حمد خدای تعالی افتتاح شود، چون پیامبر همه خطبه‌های خود را با حمد خدای شروع می‌کرد، و به ثبوت نرسیده است که او خطبه‌های عدین را با الله أکبر شروع کرده باشد بلکه در خلال خطبه تکبیر می‌گفت. (به روایت ابن ماجه در سنن خود).

نماز عید در صحرا

سنت است که نماز عید در صحرا برگزار گردد، چون پیامر بر آن مواظبت می‌کرد و نماز عید را با مردم در مسجد هم خوانده است به علت بارانی که آمده بود. به روایت از ابوهریره آمده است که در روز عید باران آمده بود و پیامبر نماز عید را در مسجد برایشان خواند. (به روایت ابوداود و ابن ماجه و حاکم). چنانچه نماز عید در مکه باشد به طور قطع خواندن آن در مسجد الحرام بهتر است.

تکبیر گفتن در عید:

در عید فطر از هنگام غروب خورشید شب عید فطر تا وقت ورود امام برای نماز عید مستحب است تکبیر گفت. خواه در خانه‌ها یا راه‌ها یا بازارها در شب یا روز فرقی نمی‌کند. مستحب است به هنگام ازدحام چنین کرد تا مردم با وی در تکبیرگفتن موافقت نمایند، و برای مقیم و مسافر و زن و مرد فرقی نیست چون به طور عموم خداوند فرموده است:

﴿لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ﴾ [الحج: 37].

«و برای این که خداوند را تکبیر گویئد بر این که شما را هدایت کرده است».

و برای این که بخاری به روایت از ام عطیة گفته است: «به ما دستور داده می‌شد که در نمازهای عید به صحرا برویم حتی زنان قاعده نیز بیرون می‌آمدند و پشت سر مردم با آنان تکبیر می‌گفتند».

و اما گفتن تکبیر در عید قربان به دلیل قول خدای متعال است:

﴿كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمۡ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ﴾ [الحج: 37].

«این چنین آن را برایتان مسخر کردیم تا خدای را بر آنچه شما را هدایت کرده است تکبیر گوئید و بزرگ بدانید».

﴿۞وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖ﴾ [البقرة: 203].

«و الله را در روزهای معدود و معلوم یاد و ذکر کنید».

ابن عباس م گفته است: مراد از این ایام، ایام التشریق (11-12- 13 ذی الحجه) است. و به روایت از علی و ابن مسعود این ایام از صبح روز عرفه تا عصر آخرین روز منی است. ابن المنذر و غیر او چنین گفته‌اند. و عبدالله بن عمر م تمام این روزها را در منی تکبیر می‌گفت. و ام المومنین میمونه ك در روز قربانی تکبیر می‌گفت. و زنان در شب‌های ایام التشریق پشت سر أبان ابن عثمان و پشت سر عمر بن عبدالعزیز در مسجد تکبیر می‌گفتند. و حافظ ابن حجر گفته است که: این آثار بر این دلالت دارند که در این روزها بعد از نمازهای فریضه تکبیر می‌گفتند.

صیغه تکبیر عید:

صحيح‌ترین چیزی که درباره تکبیر عید آمده است آن است که عبدالرزاق با سند صحيح از سلمان نقل کرده است که گفت: بگویید: «اللهُ أکبر اللهُ أکبر اللهُ أکبر کبیراً» و به روایت از عمر و بن مسعود آمده است: «اللهُ أکبر اللهُ أکبر لَا إلهَ إلَّا اللهُ وَالُله أکبر وَلَلهِ الحَمد». برای مردان مستحب است که صدا را بلند کنند ولی برای زنان مستحب نیست. بخاری گفت: عمر بن خطاب در قبه خویش در منی تکبیر می‌گفت که مردم در مسجد می‌شنیدند، و با تکبیر او تکبیر می‌گفتند، و مردم بازار نیز تکبیر می‌گفتند تا این که صدای تکبیر در منی طنین انداخت.

نماز خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی (کسوف و خسوف)

کسوف برای خورشید گرفتگی و خسوف برای ماه گرفتگی است، و به هنگام آن‌ها خواندن نماز مخصوص سنت مؤکده است، چون پیامبر گفته ا ست:

«إِنَّ الشَّمْسَ وَالقَمَرَ لَا یَنْکَسِفانِ لِمَوتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَیاتِهِ فَإِذا رَأَیتُمْ ذالِکَ فَصَلُّوْا وَادعُوا اللهَ تَعالی». (رواه الشيخان).

«به حقیقت خورشید و ماه برای مرگ و حیات کسی گرفته نمی‌شود، هرگاه خورشید یا ماه را گرفته دیدید نماز کسوف و خسوف بخوانید و خداوند را بخوانید و دعا کنید».

و در روایت آمده است:

«ادعُوا اللهَ وَصَلُّوا حَتّی یَنکَشِفَ ما بِکُمْ».

«خداوند را بخوانید و دعا کنید و نماز بخوانید تا این حالت رفع شود».

حداقل نماز کسوف و خسوف دو رکعت است. برای هر رکعت دو قیام و دو رکوع است که در هر قیام فاتحه خوانده می‌شود، به این ترتیب که اول تکبیر صلاة را گفته و فاتحه را می‌خواند و به رکوع می‌رود، سپس از رکوع بر می‌خیزد و دوباره در قیام فاتحه را می‌خواند، سپس برای بار دوم به رکوع می‌رود، سپس از رکوع بر می‌خیزد تا این که به حالت اعتدال می‌ایستد و مراعات طمانینه می‌کند، سپس به سجده می‌رود که این می‌شود یک رکعت، سپس رکعت دوم را نیز به همین ترتیب می‌خواند.

صورت کامل این نماز این است که در قیام اول بعد از دعای افتتاح و تعوذ و قرائت فاتحه سوره بقره را بخواند، و در قیام دوم بعد از فاتحه به اندازه دویست آیه سوره بقره را بخواند و در قیام سوم بعد از فاتحه به اندازه یکصد و پنجاه آیه و در قیام چهارم به اندازه یکصد آیه بخواند. به روایت شیخین از ابن عباس.

مستحب ا ست که در رکوع اول آن قدر تسبیح را طول دهد که به اندازه خواندن یکصد آیه از سوره بقره طول بکشد. و در رکوع سوم به اندازه هشتاد آیه و در رکوع سوم به اندازه هفتاد آیه و در چهارم به اندازه پنجاه آیه، چون این صورت در خبر آمده است و بنا بر قول صحيح اعتدال و سجده را طول نمی‌دهد. رافعی چنین گفته است، ولی نووی گفته است: صحيح آن است که در آن‌ها نیز مدت را طولانی کند. و در حدیث صحيح آمده و شافعی به آن تصریح کرده، و بویطی آن را از او نقل کرده است.

پس سجود اول مانند رکوع اول و سجود دوم مانند رکوع دوم می‌باشد، و دلیل آن خبر شیخین است از ابن عباس م که گفت: «در زمان پیامبر خورشید گرفتگی پیش آمد پیامبر نماز خواند و مردم نیز با وی بودند که در قیام اول بسیار قیام را طول داد و به اندازه مدتی که بتوان سوره بقره را در آن خواند طول کشید، سپس مدت طولانی به رکوع رفت و سپس برخاست و مدت طولانی کمتر از مدت قیام اولی ایستاد، سپس دوباره به رکوع رفت و مدت طولانی کمتر از مدت قیام اولی ایستاد، سپس دوباره به رکوع رفت و مدت طولانی کمتر از مدت رکوع اول توقف نمود، سپس به سجده رفت و بعد از آن قیام فرمود و مدت طولانی کمتر از مدت قیام اول توقف نمود، سپس به رکوع رفت و مدتی کمتر از مدت رکوع اول توقف نمود، سپس از رکوع برخاست و مدت کمتر از مدت قیام اولی ایستاد سپس دوباره به رکوع رفت و مدت کمتر از مدت رکوع اول در رکوع ماند، سپس به سجده رفت سپس نماز را به پایان برد و خورشید گرفتگی برطرف شده بود».

جماعت در نماز کسوف و خسوف، به تبعیت از پیامبر سنت است که نماز خسوف و کسوف به صورت جماعت خوانده شود، (و در صحيحین به آن اشاره شده است). اگر مأموم در رکوع اول رکعت اول یا رکعت دوم را دریابد یک رکعت را دریافته است، بخلاف این که اگر در رکوع دوم رکعت اول و رکعت دوم برسد یک رکعت را درک نکرده است، چون رکوع دوم تابع رکوع اول است و خود تنها اعتبار ندارد. در نماز خسوف مستحب است با صدای بلند فاتحه خوانده شود، و در نماز کسوف با صدای سری که (در صحيحین از جهر سخن رفته و در ترمذی از سر، گفته است حسن صحيح است).

خطبه نماز کسوف و خسوف

سنت است امام بعد از نماز دو خطبه بخواند مانند خطبه‌های جمعه، چون پیامبر عملا چنین کرد. (و مسلم آن را روایت کرده است). در مسلم آمده است که: پیامبر برخاست خطبه ایراد کرد و حمد و ثنای خدای گفت، تا آنجا که گفت: ای امت محمد آیا کسی هست که از خداوند با غیرت تر باشد که ببیند بنده‌اش یا کنیزش را که زنا می‌کنند؟ ای امت محمد بخدای سوگند اگر شما آنچه را که من می‌دانم می‌دانستید فراوان گریه می‌کردید و اندک می‌خندید. ای مردم آگاه باشید آیا من رسالت خود را بیان کرده‌ام؟ برخی از یاران این خطبه را روایت کرده‌اند و در صحيح آمده است.

سنت است که خطیب مردم را بر صدقه دادن و بنده آزاد کردن تشویق و ترغیب کند و مردم را از غفلت و فریب و مغرور شدن برحذر دارد. (در صحيح بخاری آمده است که): «أَمَرَ بِالعِتاقَة ِ فِی کُسُوْفِ القَمَرِ».

«پیامبر در هنگام خسوف و ماه گرفتگی مردم را به آزاد کردن بندگان دستور داد».

برای هر کس سنت است که به هنگام سختیها و حوادث و نزول بلایا و صواعق و وزش باد شدید و زلزله و خرابی و امثال آن‌ها خالصانه و با تضرع و زاری از پیشگاه خداوند دعا نماید.

چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَوۡلَآ إِذۡ جَآءَهُم بَأۡسُنَا تَضَرَّعُواْ﴾ [الأنعام: 43].

«پس چرا وقتی که عذاب سخت ما را دیدند تضرع و زاری نکردند؟».

در مواقع حوادث و نوازل، علاوه بر دعا در پیشگاه خدا سنت است که به صورت انفرادی هم نماز بخوانند تا انسان غافل نماند، چون پیامبر هرگاه باد سختی می‌وزید می‌گفت:

«اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رِيَاحًا وَلا تَجْعَلْهَا رِيحًا».

«خداوند خیر آن را و خیر آنچه در آن است و خیر مأموریت و وظیفه ای که به عهده‌اش گذاشته شده است از تو مسئلت دارم، و از شر آن و شر آنچه که در آن وجود دارد و شر مأموریتی که به عهده‌اش واگذار شده و برای آن فرستاده شده است به تو پناه می‌برم. خداوندا آن آن را باد راحت و خوشی گردان نه باد عذاب».

نماز طلب باران

استسقاء به معنی خواستن آب از خداوند به هنگام نیاز است، و نماز طلب باران سنت مؤکد است که پیامبر بر آن مواظبت کرده است. به روایت مسلم:

«خَرَجَ رَسُولُ اللهِ یَسْتَسْقِی فَجَعَلَ إِلَی النّاسِ ظَهْرَهُ وَاستَقْبَلَ القِبْلَةَ وَحَوَّلَ رِداءَهُ» وَزادَ البُخارِی: «جَهَرَ فیها بِالقِرَاءَةِ».

«پیامبر برای طلب باران از خدا به صحرا بیرون رفت سپس به مردم پشت کرد و روی به قبله ایستاد و عبا و تن پوش (ردای) خود را برگردانید و وارونه کرد» بخاری به آن افزود: «با صدای آشکار و جهری قرائت کرد».

و احادیث در این مورد فراوانند.

استسقاء سه نوع است که کمترین آن‌ها طلب باران و آب از خداوند است با دعا، خواه به صورت انفرادی یا دستجمعی. حد متوسط استسقاء به وسیله دعا بعد از نماز است حتی اگر نماز سنت باشد، و در خطبه ای مشروع (مانند خطبه جمعه یا عیدین) و افضلترین و بهترین صورت استسقاء آن است که با نماز مخصوص و خطبه‌های مخصوص صورت گیرد که امام مردم را پند دهد و از عذاب خدا مردم را بترساند و مردم را امر به صدقه و انواع خیرات و حسنات کند و مردم را به پرداخت و باز پس دادن حقوقی که از دیگران پایمال کرده‌اند و توبه از گناهان تشویق کند، چون این چیزهاست که سبب انقطاع باران و خشکسالی و خشکیدن جویباران و چشمه‌ها و محروم شدن مردم از رزق و روزی، و سبب غضب خداوند شده و موجب نزول عقوبتهای الهی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش اموال و محصولات زراعی و میوه جات، و ویران شدن آبادی و آبادانی ممالک ستم پیشه گان گردیده است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا ١٦﴾ [الإسراء: 16].

«هرگاه اراده کنیم مملکتی و شهری را هلاک کنیم به مردمان مرفه و ثروتمند و منعمانش امر می‌کنیم (و مهلت شان می‌دهیم که با اوامر ما مخالفت کنند) و راه فسق و فجور را در پیش گیرند، آن وقت مستحق عذاب ما خواهند شد که آن جاها را به کلی ویران می‌کنیم».

باید امام مردم را سه روز متوالی به روزه گرفتن دعوت کند و در روز چهارم که همگی روزه هستند به صحرا بیرون روند و دعا کنند، چون دعای روزه دار نزدیکتر است به اجابت و پذیرش از جانب خدا، و همگی در لباس کهنه و به هیأت و شکل گدایان در پیشگاه خدا باشند و با متانت و آرامش و وقار باشند در راه رفتنشان و سخن گفتنشان و نشستنشان.

(ابوداود روایت کرده است که): پیامبر با لباس کار و متواضع و متضرع و با فروتنی و زاری از شهر بیرون آمد تا اینکه به مصلی واقع در خارج شهر رسید. و نباید مردم خود را خوشبوی کنند چون این نشانه سرور و فرح است.

و لازم است که استسقاء به وسیله پیران شکسته و ناتوان و زنان اندوهگین و کودکان صورت گیرد، چون دعای اینگونه اشخاص به اجابت و قبول نزدیکتر است. زیرا پیامبر گفته است:

«وَهَلْ تُرْزَقُـوْنَ وَتُنْـصَرُونَ إِلَّا بِضُعَفائِـکُمْ». (رواه البخاری).

«مگر نه این است که به وسیله ضعیفانتان به شما رزق و روزی و نصرت و پیروزی داده می‌شود».

باید پرهیز کرد از استسقاء به وسیله ظالمان و فاسقان چون در آنصورت از نزول غضب خدا بر آن ناحیه نتوان ایمن شد.

هنگامی که امام مردم را بیرون برد بر ایشان دو رکعت نماز مانند نماز عید می‌خواند که قرائت را به صورت جهری انجام می‌دهد، چون در حدیث آمده است. و سوره‌هائی را می‌خواند که در نماز عید خوانده میشود. امام شافعی چنین گفته است. وقت نماز باران همان وقت نماز عید است. برخی گفته‌اند: اختصاص به وقت معین ندارد، نووی چنین گفته است. شافعی نیز آن را به صراحت گفته و محققین آن را تصحيح کرده‌اند. چون امام از نماز فارغ شد دو خطبه ایراد می‌کند، چون پیامبر در طلب باران بیرون رفت برایمان دو رکعت نماز خواند بدون اذان و اقامه، سپس خطبه خواند و دعا کرد و روی را به جهت قبله برگردانید و دستان را به طرف آسمان برداشته سپس عبایش را وارونه کرد که طرف راست را برطرف چپ و طرف چپ را بر طرف راست انداخت». (به روایت احمد وابن ماجه و بیهقی).

امام باید در خطبه اول و دوم فراوان استغفار کند چون مقام، مقام استغفار است، و باید پرهیز کند از اینکه به زبان استغفار نماید ولی قلبش بر گناه و ظلم و جور و عدم اجرای حدود شرعی و ستم بر رعایا اصرار داشته باشد، چون در این صورت با غضب خدا روبرو می‌گردد برای اینکه کسی که از گناه توبه کند و بر آن اصرار و ادامه داشته باشد چون کسی می‌ماند که به پروردگارش استهزاء و مسخره کند، و چگونه دعای چنین شخصی پذیرفته می‌شود؟

از عمر بن خطاب روایت شده وقتی که استسقاء کرد تنها استغفار نمود. به وی گفتند: ای امیر مؤمنان ما ندیدیم که تو استسقاء کرده باشی و طلب نزول باران کنی؟ گفت: من با استغفار خویش طلب نزول باران کردم و این استغفار به منزله ستارگان آسمان است که به هنگام ظهور آن‌ها عادتا باران می‌بارد، سپس این آیات را خواند:

﴿ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارٗا ١٠ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا ١١﴾ [النوح:10-11].

«از پروردگار خودتان طلب مغفرت کنید که او بسیار آمرزنده است و بر شما باران سنگین می‌باراند».

در سخن عمر کلمه «مجادیح» آمده است که به معنی ستارگان است که اعراب جاهلی گمان می‌کردند باران زایند، و عمر بن خطاب با این سخن خود چنین خبر داد که این استغفارها است که موجب نزول باران الهی می‌شوند نه ستارگان.

امام در نماز باران عبای خویش را وارونه می‌کند و مردم نیز از وی پیروی می‌کنند، به دلیل حدیث ابوهریره ، و در وارونه کردن عبا اشاره است به اینکه از خداوند می‌خواهیم که حالمان را از شدت و سختی به رخاء و فراخی، و از تنگدستی به فراخ دستی تبدیل کند و خشم خود را به رضای خود مبدل سازد، و امام باید دستان خود را رو به آسمان بردارد و دعائی را بخواند که رسول الله خواند و نهانی و آشکارا در دعا مبالغه کند چون خداوند می‌فرماید:

﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةً﴾ [الأعراف: 55].

«خدایتان را با تضرع و زاری و پنهانی بخوانید».

هرگاه امام دعای سری می‌خواند مردم نیز دعای سری بخوانند و هرگاه امام با صدای جهری و آشکار دعا کند مردم آمین بگویند. و اینک دعایی که پیامبر خواند:

«اللّهُـمَّ سُقْیا رَحمَـةٍ لاَ سُقْیا عَذابٍ وَلا مَحـقٍ (اتلاف وذهاب البرکة) وَلابَلاءٍ (اختیار) وَلا هَدْمٍ (ضار) اَللّهُمَّ عَلَی الظَّرابِ وَالآکامِ (الجبال والتلال) وَمَنابِتِ الشَّجَرِ وَبُطُـونِ الأَودِیَةِ اَللّهُـمَّ حَوالینا وَلَا عَلَیْنا. اللّهُـمَّ اسْقِنا غَیثاً مغیثاً (مطرا منقذا من الشدة) هَنِیْئاً مَرِیئاً غَدَقاً (کثیر الماء) مُجِّللاً (یعم الأرض بالنبات) سَحّاً (شدید الوقع علی الأرض) طَبَقاً (مطبقا علی الأرض مستوعباً لها) دائِماً (مستمراً نفعه). اَللّهُمَّ اسقنِا الغَیْثَ وَلا تَجْعَلْنا مِنَ القانِطِینَ (الیائسین من رحمتک) اَللّهُـمَّ إِنَّ بِالعبادِ وَالبِلادِ مِنَ الجَهدِ (المشقة) وَالجُوْعِ وَالضَّنْـکِ (الضیق) ما نَشْکُوا إِلاّ إِلَیکَ (لأنک قادر علی النفع والضر) اَللّهُـمَّ أَنبِتْ لَنَا الزَرعَ وأََدرِ لَنَا الضَّرعَ وَأَنزِلْ عَلَینا بَرَکاتِ السَّـماءِ وَأَنبِتْ لَنا مَنْ بَرَکاتِ الأَرْضِ وَاکشِفْ عَنَّا مِنَ البَلاءِ ما لَا یَکشِفُ غَیُرکَ. اَللّهُمَّ إِناّ نَسْتَغفِرُکَ إِنَّکَ کُنْتَ بِنا غَفَّـاراً فَأَرْسِلِ السَّماءَ عَلَینا مِدْرَاراً». (رواه الشافعی عن سالم ابن عبدالله).

«خداوندا باران رحمت باشد نه باران عذاب و بی‌برکت و ویرانی و بلاء و امتحان و خرابی و غرق کردن و سیل، خداوندا بر کوه‌ها و محل رویش گیاهان و درختان و دره‌ها بباران، خداوندا بر پیرامون ما باشد نه بر ما. خداوندا باران رهایی بخش از سختی و باران پر آب و گوارا وسبزکننده گیاهان و فراوان پوشاننده، فراگیر و گسترده، ریزان و جاری و پیوسته به ما عطا کن، خداوندا ما را از آن سیراب گردان و ما را از محرومان و نومیدان از رحمتت مگردان، خداوندا بندگانت و سرزمین‌ها و حیوانات و مردم به چنان سختی و گرسنگی و تنگی و مشقت مبتلا شده‌اند که شکایت و شکوه از آن را تنها به تو می‌بریم و به تو شکایت می‌آوریم چون نفع و ضرر تنها در دست تو است، خداوندا کشتزارمان را سبز و پستان حیواناتمان را پر شیر کن، و از برکت و فزونی‌های آسمان ما را سیراب گردان، و از برکت‌ها و فزونی‌های زمین و نباتات ما را روزی ده، و این مشقت و سختی و بلا را از ما دور کن که غیر از تو کسی بر آن قادر نیست، خداندا از تو طلب مغفرت داریم چه تنها تو آمرزنده ای پس خداوندا باران سنگین و فراوان به ما عطا کن». (امام شافعی آن را از سالم بن عبدالله روایت کرده است).

سنت است که امام از آب باران که در وادی و دره روان گردیده و جاری شده است غسل کند یا وضو بگیرد و بهتر است که هر دو را انجام دهد. در مجموع نووی چنین گفته است. و سنت است که به هنگام شنیدن صدای رعد تسبیح کند و این آیه را به عنوان تسبیح بخواند: ﴿وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ مِنۡ خِيفَتِهِ﴾ [الرعد: 13].

«(پاک و منزه است خدایی که) رعد تسبیح و حمد او را می‌کند و فرشتگان نیز از خوف او چنین کنند». امام مالک آن را روایت کرده است که به وقت رویت برق آسمان گوید: «سُبحانَ مَن یُرِیکُمُ البَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً» «پاک و منزه است خدائی که برق را به شما نشان می‌دهد که هم به آن امید باران دارید و هم از آن می‌ترسید». و مستحب است که به برق آسمان چشم ندوزد، چون پیشینیان درستکار آن را مکروه دانسته‌اند، و به هنگام رویت برق می‌گویند: «لَا إلهَ إِلَّا الله سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» ماوردی گفت: نیکو است که در این باره به آنان اقتداء نمود. و نیکو است که به هنگام ریزش باران بگوید: «خداوندا باران فراوان و سنگین و سودمند باشد». به روایت بخاری. و در هر مورد که دلش می‌خواهد در پیشگاه خداوند دعا کند چون بیهقی گفته است که: در چهار موقع و چهار جا دعا مورد قبول واقع می‌شود: به هنگام برخورد صفوف جنگجویان مجاهد با دشمن، و به هنگام نزول باران، و به هنگام اقامه نماز، و به هنگام رویت خانه کعبه معظمه.

و سنت و مستحب است که به دنبال باران بگوید: در سایه فضل خداوند بر ما باران بارید و رحمت خدا بهره ما باشد. دشنام دادن به باد مکروه است بلکه سنت است که به هنگام وزش باد دعا کرد چون در خبر آمده است:

«الَرّیحُ مِن رَوْحِ اللهِ تَأْتی بِالرَّحْمَةِ وَتأتی بِالْعَذابِ فِإِذا رَأَیتُمُوها فَلا تَسُبوُّها وَاسأَلُوا اللهَ خَیرَها وَاستَعیذُوا بِاللهِ مِنَ شَرِّها».

«باد از رحمت خدا است و رحمت را با خود می‌آورد و گاهی هم عذاب خدا را همراه دارد، چون باد را مشاهده کردید آن را ناسزا نگوئید و خیر آن را از خداوند مسئلت کنید و از شر و بدی آن به خداوند پناه ببرید».

(بیهقی در فصل ایمان از محمد بن حاتم روایت کرده است که گفت): به ابوبکر وراق گفتم: چیزی را به من آموز که مرا به خداوند نزدیک سازد و از مردم دور نماید، گفت: چیزی که تو را به خداوند نزدیک سازد مسألت تو از او است، و اما چیزی که تو را از مردم دور سازد ترک مسألت و خواهش از آن‌ها است، سپس از ابوهریره روایت کرد که پیامبر گفت:

«مَن لَم یَسْأَلِ اللهَ یَغْضَبُ عَلَیهِ».

«هرکس از خداوند مسألت نکند و چیزی نخواهد بر وی خشم می‌گیرد».

سپس این شعر را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا تَسأَلَنَّ بَنی آدَمَ حاجَةً |  | وَسَلِ الَّذی أَبوابُهُ لا تُحجَبُ |
| اَللهُ یَغضَبُ إِن تَرَکتَ سُؤالَهُ |  | وَبَنی آدَمُ حیَن یَسأَلُ یَغضَبُ |

«هرگز از فرزندان آدم طلب نیاز مکن، از کسی که تقاضای نیاز و مسألت کن که هرگز درهایش بسته نمی‌شود. خداوند خشمگین می‌شود اگر از او چیزی نخواهی و مسألت را از او ترک کنی، و فرزندان آدم به عکس چون چیزی از آنان خواسته شود خشمگین می‌شوند».

صلاة الخوف (نماز ترس)

نماز خواندن در هنگام خوف و ترس به دلیل قرآن کریم و سنت نبوی و اجماع امت اسلامی یک عمل شرعی است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ وَلۡيَأۡخُذُوٓاْ أَسۡلِحَتَهُمۡۖ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلۡيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمۡ وَلۡتَأۡتِ طَآئِفَةٌ أُخۡرَىٰ لَمۡ يُصَلُّواْ فَلۡيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلۡيَأۡخُذُواْ حِذۡرَهُمۡ وَأَسۡلِحَتَهُمۡۗ وَدَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ تَغۡفُلُونَ عَنۡ أَسۡلِحَتِكُمۡ وَأَمۡتِعَتِكُمۡ فَيَمِيلُونَ عَلَيۡكُم مَّيۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِن كَانَ بِكُمۡ أَذٗى مِّن مَّطَرٍ أَوۡ كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَن تَضَعُوٓاْ أَسۡلِحَتَكُمۡۖ وَخُذُواْ حِذۡرَكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ١٠٢﴾ [النساء: 102].

«هرگاه خواستی (برای سپاهیان و یارانت) نماز خوف بخوانی آن‌ها را (به دو دسته و گروه تقسیم کن)، گروهی با تو نماز بخوانند و گروهی دیگر مراقب و مواظب دشمن باشند و آن‌ها که با تونماز می‌خوانند در اثنای نماز) اسلحه را با خود حمل کنند (تا هر لحظه آمادگی رویا رویی با دشمن را داشته باشند). هرگاه (آن گروه که با تو نماز می‌خوانند با تو به) سجده رفتند، (آن گروه دیگر که در پشت سر شما هستند نگهبانی بدهند تا این که گروه اول نیت نمازشان را با تو بپایان می‌رسانند و نیمه دیگر را خودشان می‌خوانند و سلام می‌دهند، و آنوقت آنان به نگهبانی می‌پردازند در حالی که تو هنوز رکعت سوم را می‌خوانی، سپس آن گروه دیگر به تو اقتدا می‌کنند و بقیه نماز را با آنان می‌خوانی و پس از این که تو سلام دادی آنان نماز خود را تکمیل می‌کنند، بنابراین هر دو دسته از پاداش و فضیلت نماز جماعت بهره برده‌اند)، کافران دوست دارند که شما از اسلحه و کالای خود غفلت کنید و یکباره به شما حمله کنند. بر شما گناهی نیست که اگر از باران در رنج بودید یا بیمار بودید اسلحه تان را بر زمین بگذارید و احتیاط لازم را بکار ببرید (و آمادگی کامل داشته باشید)، بی‌گمان خداوند برای کافران عذاب خوار کننده و رسوا کننده ای مهیا کرده است».

و پیامبر گفته است:

«صَلُّوا کَما رَأَیتُمُونی أُصَلّی».

«آن گونه نماز بخوانید که می‌بینید مرا نماز می‌خوانم».

و حال آن که پیامبر و یارانش بعد از وی نماز خوف و ترس را خوانده‌اند، پس اجماع نیز بر آن منعقد شده است. به علاوه سبب آن هنوز نیز باقی است مانند نماز قصر و شکسته. نماز خوف در سفر و غیر سفر هر دو جایز است. این نماز به سه روش خوانده می‌شود:

1. دشمن در غیر جهت قبله قرار گرفته که امام نمازگزاران را به دو گروه تقسیم می‌کند یک گروه در برابر دشمن ایستاده و گروهی با امام نماز را شروع می‌کنند، و با امام یک رکعت را با آنان می‌خواند، چون برای رکعت دوم برخاستند این گروه نیت جدایی از امام می‌کنند و خود بدون امام یک رکعت دیگر و تشهد را می‌خوانند و سلام می‌دهند و می‌روند در برابر دشمن می‌ایستند. آن وقت که هنوز امام در قیام رکعت دوم است گروه دوم می‌آیند و در رکعت دوم به امام اقتدا می‌کنند که امام آن را طول می‌دهد تا به وی ملحق شوند، آنگاه رکعت دوم را با آنان می‌خواند چون امام برای تشهد نشست آنان بر می‌خیزند و رکعت دوم را می‌خوانند و امام هنوز سلام نداده و در تشهد منتظر آنان است، چون آنان نیز تشهد خواندند آن وقت همراه امام سلام می‌دهند، و این کیفیت نماز خواندن خوف همان نمازی است که پیامبر در «ذات الرقاع» خواند. (و شیخین آن را به روایت سهل ذکر کرده‌اند). ذات الرقاع محلی است کهنه بسته بودند و پایشان در اثر راه رفتن زخمی شده بود، آن محل را به این نام خواندند. (این در صورتی بود که امام با آنان نماز دو رکعتی بخواند).
2. دشمن در جهت قبله است پس امام نمازگزاران را به دو صف تقسیم کرده و با همه آنان تکبیر تحریم گفته و با هم قرائت و فاتحه را انجام داده و به رکوع رفته چون به اعتدال رکوع رکعت اول برسیدند، یکی از صفها همراه امام به سجده رفته و صف دیگر ایستاده می‌ماند تا امام همراه آن صف از سجده برخیزند و به حالت قیام در آیند، آنگاه آن صف دیگر خود به سجده می‌روند و پس از سجده به امام ملحق می‌شوند و همگی با هم قرائت رکعت دوم را انجام داده و دسته جمعی به رکوع می‌روند، چون به حالت اعتدال از رکوع رکعت دوم رسیدند آن صف که در رکعت اول با امام به سجده می‌روند چون امام و آن صف از سجده سر برداشتند آن صف نگهبان نیز به سجده می‌روند، و آن وقت با هم تشهد خوانده و سلام می‌دهند، و این همان کیفیت نماز خوفی است که پیامبر در «عسفان» خواند. (و ابوداود و دیگران آن را روایت کرده‌اند). و این نماز سه شرط دارد:

اول: دشمن در جهت قبله باشد.

دوم: دشمن بر کوه یا دشتی باشد که از چشمان مؤمنان ناپیدا نباشد و در هر حال در دیدرس آنان باشد.

سوم: مسلمانان آن قدر فراوان باشند که گروهی به سجده رفته و گروهی دیگر نگهبانی دهند.

1. نماز در حال شدت خوف و ترس و رویارویی صفوف مجاهدان با دشمن که امکان تقسیم صفوف نیست، در این صورت به هرگونه که ممکن باشد سواره یا پیاده در جهت قبله یا رو به غیر قبله نماز خود را می‌خوانند، چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانٗا﴾ [البقرة: 239].

«هرگاه خوف داشتید (از دشمن که غافلگیرتان کند به هر شکل که می‌توانید نمازتان را) بخوانید پیاده یا سواره».

ابن عمر م گفت: روی به قبله باشید یا روی به غیر قبله. مالک آن را از نافع روایت کرده است و گفت: گمان می‌کنم آن را از قول پیامبر نقل می‌کند. و امام شافعی با سند خود آن را روایت کرده است. یاران گفته‌اند: به هر شکل که ممکن باشد نماز خود را می‌خوانند و حق ندارند نماز را از وقت خود به تاخیر بیاندازند و اعاده آن نماز لازم نیست. در نماز ترس اعمال کثیر مورد چشم پوشی است، مانند ضربات و نیزه زدنهای متوالی، چون به هر حال لازمه جنگ است لیکن فریاد و صدا، قابل چشم پوشی نیست چون به آن نیازی نیست. اگر نمازگزار به علت شدت حمله دشمن عاجز از رکوع و سجود باشد با اشاره آنان را انجام می‌دهد، چون در حال اضطرار است لیکن اشاره سجود باید پایین تر از رکوع باشد اگر آن هم ممکن نشد به هرکیفیت که ممکن باشد نمازش را بخواند.

استعمال حریر و طلا

استفاده از حریر به عنوان لباس برای مردان حرام است و همچنین تکیه دادن به آن و بر آن نشستن و به خود پیچیدن آن، و در لابلای جامه یا وسایل دیگر قرار دادن و ساختن آستر و پرده از آن و هر نوع استعمال دیگر آن برای مردان حرام است، به دلیل اینکه پیامبر از آن نهی کرده است. (و در روایت بخاری آمده است):

«نَهانا رَسوُلُ اللّهِ عَن لَبْسِ الحَریرِ وَالدِّیباجِ وَ أَن نَجْلِسَ عَلَیْهِ».

«پیامبر ما را از پوشیدن حریر و دیباج و نشستن بر آن نهی فرموده».

به علت اینکه در استعمال حریر و دیبا یک نوع تکبر و بزرگ منشی زنانه وجود دارد که شایسته شهامت و مردانگی نیست، لذا اراذل و اوباش که به زنان تشبه می‌کنند آن را می‌پوشند، و پیامبر آنان را نفرین کرده است که از طبیعت مردان بیرون می‌آیند و به زنان تشبه می‌نمایند. شبیه سازی با زنان حرام است، و مخنث هم چون احتمال مذکر بودن و مرد بودن را دارد حکم مردان را دارد و به آنان ملحق می‌شود به جهت احتیاط. پوشیدن لباس حریری برای زنان حلال شده چون پیامبر فرمود:

«أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالحَریرُ لِأُناثِ أُمَّتِی وَحُرِّمَ عَلی ذُکوُرِها» (رواه الإمام أحمد فی مسنده).

«طلا و حریر برای زنان و مؤنثان امت من حلال شده و بر مردان و مذکران حرام گردیده است».

و در آن نکته باریک شرعی هست که گویند: پوشیدن حریر طبع و مزاج مردان را متمایل به زنان می‌سازد، (پس اگر مردان آن را بپوشند کمتر تمایل جنسی در آن‌ها تحریک می‌شود بلکه طبع زنانه پیدا می‌کنند)[[11]](#footnote-11). و پیامبر خواهان کثرت نسل است و نمی‌خواهد طبیعت مردانگی در مردان ضعیف گردد. در این که حریر برای مردان حرام است فرق بین اندک و بسیار نیست چون پیامبر گفته است:

«لا تَلْبِسُوا الحَرِیرَ وَالِّدیباجَ وَلا تَشْرَبوُا فِی آنِیَةِ الذَّهَبِ وَالفَضَّةِ فَإِنَّها لَهُمْ فِی الدُّنیا وَلَکُمْ فِی الآخِرَةِ». (رواه الشيخان).

«لباس حریر و دیبا مپوشید و در ظروف طلا و نقره چیزی ننوشید و نخورید، چون این‌ها در دنیا از آن کافران و در قیامت از آن شما مؤمنان است».

لباس رنگ شده به زعفران نیز حکم حریر دارد خواه همه‌اش یا بعضی از آن رنگ شده باشد. و اما اگر پارچه از مخلوطی از حریر و چیزهای مباح دیگر بافته شده باشد مانند کتان و پنبه و امثال آن، نگاه می‌کنیم اگر بیشتر آن حریر باشد حرام و اگر بیشتر آن غیر حریر باشد حلال است و حکم به اکثریت داده می‌شود.

و اگر هر دو مساوی و برابر باشند اصح آن است که حلال باشد، چون دیگر به آن حریر اطلاق نمی‌شود و اصل در منافع مباح بودن است. برخی گفته‌اند: حرام است، چون هرگاه حلال و حرام با هم جمع شوند جنبه تحریم بر حلال تغلیب می‌یابد. و پوشیدن حریر به جهت ضرورت جایز است، مانند این که جنگ ناگهانی پیش آید و فرصت جستجوی غیر آن نباشد، یا برای نیاز مانند دفع گرما یا سرما و یا دفع خارش شپش، چون پیامبر به آن جهت آن را برای عبدالرحمن بن عوف اجازه داد و این رخصت را برای او روا دانست. و مانند پوشیدن عورت با پارچه حریری و ابریشمی اگر غیر آن را نیابد. از لباسی که با ابریشم و حریر تزیین یافته باشد مانند یقه و سینه و آستین جامه و دامن آن خواه پیدا یا ناپیدا باشد عفو شده است، و دلیل آن احادیثی است که از جمله آن‌ها یکی به شرح زیر است که مسلم از عمر بن خطاب روایت کرده است:

«نَهی رَسوُل اللهِ عَن لَبْسِ الحَرِیر إِلَّا مَوْضِعَ أُصْبُعٍ أَو أُصبُعَینِ أَو ثَلاثٍ أَو أَربَعٍ».

«پیامبر از پوشیدن جامه ابریشمی و حریری نهی کرده است مگر به اندازه یک انگشت یا دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت».

آنچه که برای میت لازم است شرعا انجام گیرد

برای میت و مرده مسلمان چهار چیز لازم است: غسل و شستشوی تمام اندامش، تکفین، نماز خواندن بر آن، و تدفین.

1. غسل میت که حداقل آن عبارت است از اینکه همه بدنش را آب فرا گیرد بعد از آن که ناپاکی و پلیدی و آنچه مانع رسیدن آب به پوستش می‌شود از وی دور گردد. چون این اندازه و کیفیت برای انسان زنده در غسل جنابت واجب است. برای کسی که میت را می‌شوید نیت غسل میت شرط نیست، پس اگر کافری هم او را شست کفایت می‌کند و کسی که غرق شده است نیازی به غسل ندارد، چون نظافت و پاکی او حاصل شده است، برخی گفته‌اند: چون ما مأمور به غسل میت هستیم آن را نیز باید غسل داد و تا زمانی که او را غسل ندهیم این فرض از ما ساقط نمی‌شود. اگر مرده به گونه‌ای سوخته شده بود که با شستن متلاشی می‌شد و گوشتش می‌ریخت به جای غسل تیمم کرده می‌شود، و اگر زنی بمیرد و محرمی نباشد که وی را غسل دهد یا مرد بمیرد و جز زن کسی نباشد که وی را غسل دهد، در هر دو صورت بر روی چیزی که حائل باشد باید مرده را تیمم داد.آری کودکی که به حد شهوت و اشتها نرسیده باشد و مخنث بزرگ را، هم مردان و هم زنان می‌توانند غسل بدهند.

اما کفار غیر ذمی را می‌توان غسل و تکفین کرد، ولی نماز بر آنان خوانده نمی‌شود لیکن برای کافر ذمی غسل و تکفین واجب است تا به ذمه عمل شده باشد، و همچنین است کافر همپیمان نه کافر جنگی یا مرتد که تکفین و تدفین آن‌ها واجب نیست، بلکه می‌توان لاشه آنان را جلو سگان انداخت چون قابل احترام نیستند، لیکن اگر بوی عفونتشان مردم را بیازارد خاک کردنشان واجب است. لازم نیست میت را برای شستن زیر حلقه آلت مردانگیش ختنه کرد.

1. کفن کردن میت که حداقل آن یک جامه و لباس است برای مرد و زن، چون پیامبر دستور داد تا مصعب بن عمیر را در جامه پشمین که تنها آن را از خود به جای نهاده بود کفن کنند. به روایت شیخین ودیگران از حدیث خباب ابن الأرت. درباره مقدار کفن اختلاف است بعضی گفته‌اند: کفن برای مرد و زن آن است که عورت آن‌ها را بپوشاند. (معلوم است که عورت مرد با زن فرق دارد).

و برخی گفته‌اند: باید تمام اندام مرده را بپوشاند مگر سر مردی که در احرام مرده و صورت زنی که در احرام مرده است. نووی قول دوم را تصحيح کرده. و ابن المقری و أذرعی به تبعیت از خراسانیان آن را اختیار کرده‌اند.

1. نماز میت که حکم آن خواهد آمد.
2. دفن کردن میت و حداقل آن گودالی است که مانع نفوذ بوی عفونت آن به بیرون گردد و آن را از دستبرد حیوانات درنده محفوظ دارد به گونه‌ای که غالبا نبش آن برای حیوانات ممکن نباشد.

دو مرده نیاز به غسل و نماز ندارند:

اول شهیدی که در جنگ با کافران در جنگ مشروع و پسندیده کشته شده باشد، مانند جنگ با مشرکان یا به وسیله اسلحه مؤمنان به طور اشتباهی یا وسیله کمانه اسلحه خودش، یا به سبب افتادن از اسبش، یا انداختن چهار پایش او را، یا به سبب افتادن در گودالی و چاهی که به مرگش منتهی شده و کشته شده باشد، یا بعد از پایان جنگ او را کشته یافته و سبب مرگش معلوم نباشد، چنین شهیدی غسل و نماز لازم ندارد خواه بزرگ باشد یا کوچک، آزاد باشد یا مرده، مرد باشد یا زن.

اما شهیدی که به ناحق کشته شده یا غرق شده یا دچار حریق و سوختگی شده یا زیر آوار مانده یا به سبب اسهال و درد شکم مرده یا در سرزمین کافران جنگی مرده، یا زنی که در اثر زایمان و خونریزی مرده است این‌ها اگر چه همگی شهیدند لیکن از حکم شهیدی که گفته شد مستثنی هستند و غسل و نماز دارند.

(بخاری از جابر روایت کرده است): که پیامبر دستور غسل شهیدان بدر را نداد و بر آنان نماز نخواند. گفتیم که: شهید غسل ندارد و خواه جنابت داشته باشد یا نداشته باشد، چون حنظله در جنگ احد به شهادت رسید و جنب بود وپیامبر دستور غسل وی را نداد، و گفت: «فرشتگان را دیدم که او را غسل می‌دادند». شهیدی که به کیفیت مذکور به شهادت رسیده باشد شهید دنیا و آخرت است و از جمله کسانی است که خداوند در حقشان گفته است:

﴿عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِ﴾ [آل عمران: 169- 170].

«اینان نزد خدای خود و پروردگارشان روزی و رزق می‌یابند و بدانچه خداوند از فضل و بخشش خود به آنان عطا کرده و ارزانی داشته است شادمان هستند».

و اما شهیدی که به آن شیوه پسندیده در جنگ با کفار کشته نشده است، مانند شهیدی که پشت به دشمن کرده و کشته شده و این پشت به دشمن کردنش برای جبهه عوض کردن یا به امداد جبهه ضعیف شتافتن نبوده است یا حضورش در جبهه جنگ برای ریا و شهرت بوده نه رضای خدا، این نوع شهیدان فقط شهیدان دنیایی هستند که غسل و نماز ندارند، و آن بهره و ثواب و پاداش آخرتی شهید را ندارند. اما سایر شهدا غیر از این دو نوع شهیدی که گفته شد (شهید دنیا و آخرت و شهید دنیا) مانند دیگر مردگان غسل و نماز دارند که غسل داده می‌شوند و بر آنان نماز نیز خوانده می‌شود.

و مقصود از شهادتشان آن است که نزد خداوند زنده‌اند و از فضل او روزی و رزق می‌یابند.

دومین مرده که غسل و نماز ندارد:

بچه سقط شده است که دو حالت دارد:

حالت اول: آن است که همین که از مادر جدا شد با صدای بلند گریه کند سپس بمیرد یا با صدای بلند گریه نکرده لیکن شیر خورده یا چشم باز کرده یا به گونه‌ای حرکت کرده و تکان خورده که دلیل بر حیات او است سپس مرده است، که در این صورت باید او را شست و بر آن نماز خواند، چون به زندگی او یقین حاصل شده است، و پیامبر گفته است:

«إِذا استَهَلَّ الصَّبِیُّ وُرِّثَ وَصُلِّیَ عَلَیهِ» (رواه النسائی وصححه ابن حبان والحاکم).

«هرگاه کودک و بچه سقط شده فریاد کشید و گریست سپس مرد هم ارث می‌برد و هم بر وی نماز خوانده می‌شود».

حالت دوم: به حیات و زندگی او یقینی نباشد به این معنی که نشانه‌های زندگی بر وی ظاهر نشده باشد، اگر به حدی رسیده بود که جان در وی دمیده شود و آن وقتی است که چهار ماهه یا بیشتر باشد چنین کودک سقط شده ای غسل و نماز لازم ندارد، لیکن باید تکفین و تدفین شود، و اما آنچه صورت انسانی آن ظاهر نشده باشد مانند پاره گوشت تنها خاک کردن آن به هر شکل که باشد کافی است.

آنچه که در غسل میت سنت است

حداقل غسل میت را گفتیم و اما حد کامل آن با چند چیز است:

1. مرده شوی آن را در خلوت بشوید که تنها همدستش و ولی میت بر وی داخل شوند، و آن را روی جای بلندی مانند کرسی قرار دهد و آن را با آب سرد بشوید، چون بدن را سفت و محکم می‌کند مگر اینکه به علت چرکین بودن نیاز به آب گرم داشته باشد، و مرده شوی آن را با ملایمت بر جای بلندی به گونه‌ای قرار دهد که به طرف عقب متمایل به کج باشد و پشت او را به زانوی راست خود تکیه دهد و با دست چپش به تندی و با فشار شکمش را مالش دهد تا فضلات و زایده‌های شکمش خارج شود، سپس او را به پشت بخواباند و پارچه یا خرقه ای بر دست چپ یا خرقه ای بر دست چپ خود بسته شرمگاه پیش و پس وی را بشوید، و آن کهنه و خرقه را دور انداخته و با کهنه و خرقه ای دیگر دندان‌ها و بینی او را پاکیزه گرداند.
2. مرده شوی او را وضوی کامل چون وضوی زنده دهد، سپس بعد از آن که با سدر و کافور یا مواد پاک کننده دیگر او را شستشوی داد بر سر وی آب ریزد که تمام بدنش را فرا گیرد و سه بار طرف راست و سه بار طرف چپش را بشوید، چون بخاری از ام عطیة روایت کرده است که گفت: در حالی که ما مشغول شستن و غسل دخترش بودیم پیامبر پیش ما آمد و گفت:

«اغْسِلْنَهَا وِتْرًا ثَلَاثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ رَأَيْتُنَّ وَاغْسِلْنَهَا بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَاجْعَلْنَ فِي الْآخِرَةِ كَافُورًا أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ وَابْدَأْنَ بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ».

«او را سه بار یا پنج بار یا بیشتر از آن مصلحت دیدید با آب و سدر بشوئید و بار آخر او را با کافور یا مقداری از کافور بشویید، اول از طرف راست و اندام‌های وضویش شروع کنید».

گفت: «ما گیسوانش را به سه قسمت بافتیم که یکی در پیشانی و دو تا در اطرافش قرار دادیم». و در روایتی آمده است که آن‌ها را بافتیم و به پشتش انداختیم.

1. این که ریش و سرش شانه شود اگر موی داشته باشند با شانه ای درشت دندانه در کمال ملایمت و نرمی تا مویش کنده نشود. اگر موئی از او کنده شد باید با وی در کفن نهاده شود به جهت احترام و اکرام وی چون خداوند می‌فرماید:

﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70].

«به حقیقت ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم».

چنانچه بعد از غسل چیزی از میت بیرون آمد باید از وی دور شود و غسل مجدد لازم نیست.

پسندیده است که مرده شوی مگر به جهت نیاز به اندام‌های غیر عورت مرده ننگرد، اما به عورت مرده نباید نگاه کند و این کار حرام است و نباید به عورت وی دست بزند مگر از روی حایل و پوشش. باید مرده شوی امین و راز نگه دار باشد اگر چیز خوب و خیری از مرده دید سنت است که آن را ذکر کند، و اگر خلاف آن را دید ذکر آن حرام است. برای غسل مرد مرده، مرد و برای غسل زن مرده، زن بهتر است. مرد می‌تواند همسر مرده‌اش را بشوید و غسل دهد خواه زن آزاده یا کنیز و جاریه‌اش باشد اگر چه کتابی هم باشد. و زن نیز می‌تواند شوهر مرده‌اش را غسل دهد. اگر چنانچه برای غسل زن مرده جز مرد بیگانه کسی حضور نداشته باشد و یا برای غسل مرد مرده جز زن بیگانه حضور نداشته باشد در این صورت به جای غسل، تیمم می‌شود.

آنچه که در کفن کردن مرده سنت است

حداقل کفن را گفتیم و اما حد اکمل آن برای مردان آن است که در سه پارچه و جامه کفن شوند و بهتر است که سفید باشند. چون پیامبر گفت:

«إِلِبسُوا مِن ثِیابِکُمُ البَیاضَ فَإِنَّها مِن خَیرِ ثِیابِکُمْ وَکَفِّنُوا فِیها مَوْتاکُمْ». (أخرجه أحمد وأبو داود وابن ماجه والترمذی وصححه).

«جامه‌ها و لباس‌های سفید خود را بپوشید چون بهترین لباس شما است، و مردگانتان را نیز در جامه و لباس سفید کفن کنید».

در میان این سه کفن پیراهن و عمامه نیست بلکه ازار (بیژامه) و دو تن پوش بلند است که بر وی پیچیده می‌شوند که ازار یا بیژامه از ناف تا زانو را می‌پوشاند و دومی از گردن تا قوزک پا، و سومی همه بدنش را می‌پوشاند، و این پارچه کفن به این شکل اقتداء به پیامبر می‌باشد، چون در صحيحین آمده است که: پیامبر

«کُفِّنَ فی ثَلاثَةٍ أَثوابٍ سَحولِیَّةٍ جُدُد یَمانِیَّةٍ لَیسَ فیها قَمِیصٌ وَلَا عَمامَةُ أُدْرِجَ فیها إِدْراجاً».

«در سه جامه سحولی (پارچه سفید پاک پنبه ای منسوب به سحول یمن) تازه یمنی کفن شد که در میان آن‌ها پیراهن و عمامه نبود و او را در لابلای آن‌ها قرار دادند».

برای زن سنت است که در پنج پارچه و جامه کفن شود که عبارتند از یک ازار و یک مقنعه و یک پیراهن و دو تن پوش بزرگ که به وی پیچیده شوند. و این‌ها برابر سنت ثابت شده‌اند. در حدیث لیلی دختر قائف ثقفی آمده است که پیامبر کفن دخترش را به زنان می‌داد تا او را در آن بپیچند، و یکی یکی آن‌ها را به آنان می‌داد و او نزد در، ایستاده بود که اول ازار داد سپس مقنعه و روسری و سپس ملافه ای که در آن پیچیده شد سپس او را در جامه ای پیچیدند. احمد و ابوداود آن را تخریج کرده‌اند. باید دانست که برای هرکس جایز است در چیزی کفن شود که در حال زندگی بتواند آن را بپوشد و جایز باشد، پس تکفین زن در ابریشم و حریر و دیبا جایز است لیکن مکروه است، اما کفن ابریشمی و حریری برای مرد حرام است، و کفن زعفرانی و زرد رنگ مکروه است. و زیاده روی در کفن نیز مکروه است. لازم است که پارچه کفن ضخیم باشد نه نازک، چون مقصد آن است که باقی بماند نه این که زیبا باشد.

نماز میت

مشخص شد که نماز میت فرض کفایه است، پس شرط است میتی که بر وی نماز خوانده می‌شود میت مسلمان و غیر شهید و غیر کودک و بچه‌ای باشد که نشانه و آثار حیات و زندگی در وی ظاهر نشده است. برای صحت نماز میت همان شرایط نمازهای دیگر شرط است و غسل میت یا تیمم آن به هنگام عذر داشتن از غسل مقدم بر نماز است، جماعت شرط صحت نماز میت نیست بلکه سنت است که به صورت جماعت برگزار شود (به دلیل خبر مسلم):

«مَا مِن رَجُلٍ يَمُوتُ فيَقُومُ على جنازته أَرْبَعُونَ رَجُلاً، لا يُشْركُونَ بالله شيئًا، إِلَّا شَفَّعَهُمُ الله فيه».

«هر مسلمانی که بمیرد و چهل نفر مرد بر وی نماز جماعت بخوانند که این چهل مرد مشرک نباشند خدای تعالی آنان را شفیع وی قرار داده و شفاعتشان را می‌پذیرد».

و برای این که فرض آن ساقط شود کافی است که مذکری بر آن نماز بخواند اگر چه کودک ممیز و اهل تمییز باشد، چون مقصود به آن حاصل می‌شود و چنین کودکی می‌تواند امامت جماعت مرد را بکند، و سنت است که نماز جماعت میت سه صف یا بیشتر باشد به دلیل خبر:

«ما مِن عَبدٍ مُسْلِمٍ یَمُوتُ فَیٌصَلَّیَ عَلَیهِ ثَلاثَة صُفُوْفٍ إِلَّا غُفِرَ لَهُ».

«هر میت مسلمانی که بمیرد و نماز میت به جماعت در سه صف بر وی گزارده شود خداوند او را مورد مغفرت خویش قرار می‌دهد».

شایسته‌ترین شخص برای امامت نماز میت پدر میت است، سپس جدش و هرچه بالاتر برود، سپس پسرش سپس پسر پسرش و هر چه پایین تر برود و باقی عصبه به ترتیب ارث.

ارکان نماز میت:

ارکان نماز میت هفت چیز است:

اول: نیت که اگر میت یک نفر باشد نیت نماز بر آن و اگر متعدد باشند نیت نماز برایشان می‌کند و تعیین کردن لازم نیست.

دوم: ایستاده خواندن برای کسی که بتواند ایستاده بخواند.

سوم: چهار تکبیر که اگر پنج هم شد نماز باطل نمی‌شود، چون در صحيح مسلم آمده است و تکبیر ذکر است و موجب باطل شدن نمی‌شود.

چهارم: قرائت فاتحه بعد از تکبیر اول، چون از سهل روایت شده است که گفت: سنت نبوی و روش پیامبر در نماز میت آن است که قرائت فاتحه بعد از تکبیر اول به صورت سری باشد.

پنجم: فرستادن صلوات بر پیامبر بعد از تکبیر دوم، چون در حدیث صحيح آمده است: و اقل صلوات: «اللهُمَّ صلِّ علی محمد» است، و اکمل آن «اللهُمَّ صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم إنک حمیدٌ مجید» می‌باشد.

ششم: دعا برای میت بعد از تکبیر سوم. امام شافعی در مسند خود از ابو امامة بن سهل روایت کرده است که گفت: «یکی از یاران پیامبر به وی خبر داد که شیوه و طریقه نماز میت آن است که امام تکبیر تحریم را گفته سپس فاتحه را بخواند، سپس در تکبیرات بعدی بر پیامبر صلوات بفرستد و برای مرده دعا کند، و همه را به صورت سری انجام دهد، و چیزی را قرائت نکند، سپس به صورت سری و برای خود سلام بدهد». در «الفتح» گفته است که: (اسناد این روایت صحيح است. و عبدالرزاق و نسائی آن را بدون «بعد التکبیرة» و «ثم سلم سراً فی نفسه» تخریج کرده‌اند).

آنچه که در دعای میت لازم است چیزی است که بدان دعا اطلاق شود، ولی صورت کامل تر آن دعاهای فراوان و جامعی است که نیکوترین آن‌ها آن است که مسلم از عوف بن مالک روایت کرده است که گفت: پیامبر بر جنازه‌ای نماز می‌خواند و من از او شنیدم که می‌گفت:

«اَللّهُمَّ اغفِرلَهُ وَارْحَمهُ وَعافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ وَأَکْرِم نُزُلَهُ وَوَسِّعَ مَدخَلَهُ وَاغْسِلهُ بِماءِ الثَّلجِ وَالبَردِ وَنَقِّهِ مِنَ الخَطایا کَماَ یُنَقَّ الثَّوبُ الأَبْیَضُ مِنَ الدَّنَسِ وَأَبْدِلهُ داراً خَیراً مِن دارِهِ وَأَهلاً خَیراً مِن أَهلِهِ وَزَوْجاً خَیراً مِن زَوجِهِ». عوف گفت: آرزو داشتم که من به جای آن میت بودم. که ترجمه دعا چنین است:

«خداوندا او را مورد مغفرت و رحمت خود قرار ده، و او را ایمن دار و از وی درگذر و وروحش را گرامی دار و جایش را وسیع و فراخ گردان، و او را آن گونه از گناهانش پاک گردان که جامه چرکین با آب برف و تگرگ پاک می‌شود و آنچنان گناهانش را بزدای که جامه سفید از چرک پاکیزه می‌شود و او را از فتنه و آشوب و عذاب و شکنجه قبر و عذاب دوزخ به دور دار، و خانه‌ای بهتر ازخانه دنیایش و اهل و اطرافیانی بهتر از اطرافیان دنیایش و همسری بهتر از همسر دنیایش به وی عطا کن».

در دعای کودک دعای زیر نقل شده است: «اَللّهُمَّ اجْعَلهُ فُرُطاً لِأَبَوَیهِ وَسَلَفاً وَذُخْراً وَعِظَةً وَاعتبِاراً وَشَفِیعاً وَثَقِّلْ بِهِ مَوازینَهما وَأَفْرِغِ الصَّبرَ الجَمِیلَ عَلی قُلُوبِهِما وَلَا تَفتِنْهمُا بَعْدَهُ وَلَا تَحْرِمْهُما أَجْرَهُ».

«خداوندا او را جبران کننده ثواب والدینش قرار ده که برایشان ذخیره و پس انداز خیر و پند و عبرت و شفیع و میانجی نزد خدا باشد، و کفه ترازوی اعمال خیرشان را به وسیله این مصیبت سنگین گردان، و صبر و شکیبایی نیکو در دلشان ایجاد بنما و آنان را بعد از مرگ دچار فتنه و آشوب نکن، و از مزد و پاداش زحماتی که با وی کشیده‌اند محرومشان مساز».

نووی آن را گفته است. و سنت است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اَللّهُمَّ لا تَحْرِمْنا أَجْرَهُ وَلا تَفْتِنّا بَعْدَهُ وَاغفِرْلَنا وَلَهُ». «خداوندا ما را از پاداش زحماتمان با وی محروم مگردان و بعد از او ما را دچار فتنه وآشوب مساز، و ما و او را بیامرز».

امام شافعی چنین گفته است: امام باید در برابر سر مرد و در برابر وسط بدن زن بایستد، چون در حدیث انس بن مالک آمده است که او بر جنازه مردی نماز خواند و در برابر سرش ایستاد سپس آن را برداشتند و جنازه زنی را آوردند که بر آن نیز نماز خواند و در برابر وسط جنازه ایستاد، و در این باره از او سوال شد که چرا؟ انس گفت: «پیامبر این گونه در نماز بر مرد و این گونه در نماز بر زن می‌ایستاد و این عمل پیامبر است». (احمد و ابوداود و ترمذی آن را حسن دانسته و تخریج کرده‌اند).

باید دانست که اگر کسی از امام جا مانده باشد همین که نیت نماز میت کرد تکبیر اول را گفته و فاتحه را می‌خواند، اگرچه امام به صلوات بر پیامبر یا به دعای میت رسیده باشد او باید نظم نماز خویش را مراعات کند، اگر پیش از آنکه او فاتحه را بخواند و فاتحه را شروع کند امام بار دیگر الله اکبر گفت، او نیز باید با امام تکبیر گوید و قرائت از او ساقط می‌گردد همان گونه که در دیگر نمازها چون امام به رکوع رفت او نیز با او به رکوع می‌رود و فاتحه را نمی‌خواند.

اگر مأموم در وسط فاتحه بود و امام تکبیر گفت، او نیز از امام پیروی می‌کند و بقیه فاتحه را ترک می‌کند به خاطر محافظت بر متابعت امام. پس از این که امام سلام داد مأموم باقیمانده نمازش را در می‌یابد و تکبیرات و اذکار و دعای خود را تکمیل می‌کند، و مستحب است که پیش از آن که اقتدا کنندگان به امام نمازشان را تمام کنند جنازه را از جای خود تکان ندهند و بلند نکنند، و اگر پیش از اتمام نمازشان جنازه را برداشتند اشکالی ندارد. میتوان بر کسی نماز خواند که در آن شهر نیست، چون پیامبر بر نجاشی نماز میت خواند حال آن که پیامبر در مدینه بود و نجاشی پادشاه حبشه و در آنجا وفات یافته بود. شیخین آن را روایت کرده‌اند. اگر بر کسی نماز خوانده شود که دفن شده است این نماز صحيح است، چون پیامبر بر قبر کسی نماز خواند که یک ماه از تدفین او می‌گذشت، به روایت شیخین و دارقطنی.

هفتم: سلام دادن بعد از تکبیر چهارم. و سنت است که پیش از سلام دادن بگوید:

«اَللّهُمَّ لا تَحرِمنا أَجرَهُ وَلا تَفْتِنّا بَعْدَهُ وَاغفِرلَنا وَلهُ»**.**

آنچه در تدفین میت سنت است

قبلا گفتیم که حداقل تدفین گودالی است که مانع نفوذ بوی عفونت جنازه به بیرون و مانع نبش قبر به وسیله حیوانات درنده گردد. و اما صورت کامل تر تدفین پنهان کردن جنازه و دفن آن در «لحد» است. چون مسلم از سعد بن وقاص روایت کرده است که گفت: «برای من لحدی بسازید و آن را با آجر بالا ببرید و بر من آجر نصب کنید همان گونه که برای پیامبر چنین کردند».

این وقتی است که زمین سفت و سخت باشد لیکن اگر زمین نرم و سست باشد باید از «شق» استفاده کرد. «لحد» آن است که در قسمت پایین قبر در جهت قبله حفره و گودالی کنده شود که گنجایش میت را داشته باشد. «شق» آن است که وسط قبر را چون جوی و نهر بکنند و اطراف آن را بسازند تا از ریزش خاک جلوگیری کند، آنگاه میت را داخل آن جا دهند و رویش را با آجر خام سقف بندی کنند، و واجب است که میت رو به قبله تدفین شود حتی اگر میت پشت به قبله یا بر روی پشت نه به پهلو دفن شده بود باید نبش قبر شود و او را رو به قبله بر پهلو بخوابانند، به شرط این که تغییر نکرده و متعفّن نشده باشد. مستحب است که گور را وسیع و به اندازه قامت یک مرد معتدل القامة که دست‌هایش را بالا برده و باز نگه داشته باشد عمیق و گود بکنند که در حدود سه ذراع و نیم می‌شود. رافعی چنین گفته است. وسطح قبر را به اندازه یک وجب از سطح زمین بالاتر و بلندتر قرار دهند تا معلوم باشد و مورد زیارت و احترام قرار بگیرد. ابن حبان روایت کرده است که قبر پیامبر چنین بوده است.

بهتر است روی قبر مسطح باشد تا این که چون کوهان شتر مورب باشد. ابوداود و حاکم به سند صحيح روایت کرده‌اند که قبر پیامبر و قبر ابوبکر و عمر چنین بوده است. و اما آنچه که بخاری از سفیان تمار روایت کرده است که او قبر پیامبر را به صورت سنام دیده است، جواب آن است که بیهقی داده است که در اول روضه شریف مسطح بود اما بعداً در زمان ولید بن عبدالملک یا در زمان عمر بن عبدالعزیز که دیوار آن فرو ریخت آن را به صورت سنام و مورب در آوردند.

مستحب است تنها همان خاکی را بر گور بریزند که از آن بیرون آورده شده است. گچ کاری و نوشتن بر قبر مکروه است. حاکم از حدیث جابر روایت کرده است:

«نَهی رَسُولُ اللهِ عَن تجْصِیْصِ القُـبُورِ وَالکِتابَـةِ فِیها وَالبِنَاءِ عَلَیها وَالجُـلُوْسِ عَلَیها».

«پیامبر از گچ کاری قبرها و نوشتن آن‌ها و ساختمان ساختن بر آن‌ها و نشستن در قبرها نهی کرده است».

هرگاه گورستان موقوفه و خیریه باشد ساختن دیوار برای قبر و ساختن ساختمان گنبد بر آن حرام است، و ویران کردن آن واجب است. و همچنین واجب است که قبه‌ها و گنبدها و ترکیبات ساخته شده ولو در زمینهای ملک خصوصی باشد ویران گردد، چون پیامبر از آن نهی کرده است.

مسلم و غیر او از جابر روایت کرده‌اند که گفت: «پیامبر او را (به یمن) فرستاد تا هر مجسمه و تمثالی را که دید محو و نابود کند، و هر قبر بلندی را دید با زمین یکسان کند. مستحب است که بر قبر آب بپاشند و سنگ ریزه روی آن بگذارند و نزد سرش صخره ای یا چیزی مانند آن بنهند. بیهقی از حدیث جعفر بن محمد به روایت از پدرش تخریج کرده است که: «پیامبر بر قبر پسرش ابراهیم آب پاشید و بر آن سنگ ریزه نهاد و یک وجب آن را از سطح زمین بلند کرد».

رفتن روی گورها و پایمالی آن‌ها و نشستن روی آن‌ها و تکیه دادن بدانها و نماز خواندن بر آن‌ها حرام است، چون پیامبر گفت:

«لَا تَجْلِسُوا عَلَی القُبُورِ وَلَا تُصَلُّوا عَلَیْها». (رواه مسلم فی صحيحه).

«بر گورها منشینید و بر آن‌ها نماز مخوانید».

در ترمذی آمده است که: «پیامبر از پایمال کردن و رفتن روی گور نهی کرده است». به روایت عمرو بن حزم آمده است که گفت: «پیامبر مرا دید که بر قبری تکیه زده بودم گفت: صاحب این قبر را اذیت مکن». (امام احمد آن را با سند صحيح تخریج کرده است).

دو مرده و دو جنازه در یک گور دفن نمی‌شوند مگر در وقت ضرورت

در حالت اختیار و امکان دو جنازه در یک قبر دفن نمی‌شوند بلکه باید هر یک جداگانه دفن شود مگر در وقت نیاز و ضرورت و ناچاری، مانند تنگی گورستان و زمین و کثرت مردگان به گونه‌ای که دفن هر جنازه ای بطور جداگانه سخت باشد که در آن صورت جمع بین دو یا سه یا بیشتر در یک گور برحسب ضرورت اشکالی ندارد، همان گونه که اگر کفن کمیاب و نایاب باشد چند نفر در یک کفن جمع می‌شود، به علت تبعیت از پیامبر که در کشتگان «احد» چنین کرد، همانطوری که بخاری روایت کرده است. در این صورت اول آن کس که فاضلتر و بزرگوارتر است در جهت قبله قرار داده شده است، و پشت سرش دیگری به ترتیب فضل قرار داده می‌شود چون:

«کانَ یَسأَلُ فِی قَتْلی أُحُـدٍ عَن أکْثَرِهِم قُرآناً فَیُقَـدِّمُـهُ إِِلَی اللَّـحَدِ».

«پیامبر درباره کشتگان جنگ احد به هنگام تدفین دسته جمعی سوال می‌فرمود که: کدامیک بیشتر قرآن می‌دانست که او را پیشتر در لحد می‌نهاد و مندوب است که فاصله بین آن‌ها اندکی خاک باشد».

و حرام است که استخوانهای مردگان را برای دفن دیگران جمع آوری نمود، و همچنین نهادن و دفن کردن جنازه بر استخوان مرده دیگر حرام است، چون این کارها هتک حرمت مردگان است. باید دانست که اگر میت (پیش از مرگ) مال کسی را بلعیده بود و بعد از دفن کردنش صاحب مال، مال خود را مطالبه کرد قبر نبش می‌شود و مال او از شکمش بیرون آورده می‌شود. اما اگر مال خود را بلعیده بود نبش قبر و کالبد شکافی صورت نمی‌گیرد.

باید دانست که فشار قبر و به هم رسیدن هر دو جانب آن بعد از تدفین برای هر میتی هست اگر چه مکلف هم نباشد، و جز پیامبران ‡ و فاطمه ل دختر رسول الله و زوجۀ اسد پسر ابوطالب کسی از آن ایمن نبوده است، چون پیامبر خود را در خاک گور فاطمه غلطانید. و همچنین گویند: کسی که در بیماری مرگش سوره توحید ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ را بخواند از آن عذاب ایمن خواهد شد.

سنت است که برای همسایگان و اطرافیان خانواده میت خوراک و طعام تهیه شود یک شبانه روز آنان را طعام کنند، چون در اثر شدت اندوه خود فرصت و حال تهیه طعام ندارند، و چون پیامبر گفت: «اِصْنَعُوا لِآلِ جَعفَرَ طَعاماً فَإِنَّـهُ قَدْ أتاهُم ما یُشْغِلهُمُ». (رواه أحمد فی مسنده والترمذی وأبوداود وابن ماجه والحاکم).

«برای آل جعفر طعام آماده کنید چون به آنان اندوهی رسیده است که آنان را مشغول کرده است».

گریه بر میت

پیش از مرگ و بعد از آن گریه بر میت جایز است. اما پیش از مرگ به دلیل این که انس گفت: «ما بر پیامبر وارد شدیم در حالیکه ابراهیم فرزندش مشغول جان دادن بود و چشمان پیامبر اشک می‌ریخت». (به روایت شیخین). و اما گریه بعد از مرگ میت به دلیل این که انس روایت کرده است که: «من شاهد تدفین دختر پیامبر بودم که پیامبر بر سر قبرش نشسته و چشمانش اشک می‌ریخت». (به روایت شیخین). و از ابوهریره روایت شده که: «پیامبر قبر مادرش را زیارت نمود که هم خود گریه فرمود و هم پیرامونیان و اطرافیانش را نیز گریانید». (به روایت مسلم). ولی بهتر است که بعد از مرگ گریه نکند، چون پیامبر گفته است:

«فَإِذَا وَجَبَتْ فَلا تَبْكِـيَـنَّ بَاكِـيَةٌ».

«هرگاه روح از بدن خارج شد و بیرون رفت باید کسی گریه نکند، چون فایده ندارد».

(اسناد آن صحيح است).

نوحه سردادن بر میت (گریستن با فریاد بلند و نوحه خوانی)

نوحه خوانی بر میت حرام است، چون پیامبر گفته است:

«النَّائِحَةَ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ» (رواه مسلم).

«زن نوحه گری که پیش مردنش توبه نکند و از این عمل زشت خود پشیمان نشود او در روز رستاخیر در حالی برانگیخته می‌شود و از گور بر می‌خیزد که پیراهن قطران سیاه و روپوش و تن پوشی از بیماری گری به تن دارد».

نوحه عبارت است از گریستن با صدای بلند و گفتن اوصاف مرده، مانند این که ماتم دیده گوید: وای پشتیبانم، وای قّوت پشتم، وای پشتم شکست، وای عزیزم و چنین خصایل و شمایل و امثال آن که بیشتر در میان زنان مرسوم است و اوصاف مرده را می‌شمارند و بر خویشتن می‌زنند. پیامبر گفته است:

«ما مِنْ مَیَّتٍ یَمُوْتُ فَیَقُومُ باکِیهم فَیَقُولُ: واجَبَلاه، واسنداه وَ نَحوِ ذلکِ إِلَّا وُکَّلَ بِهِ مَلَکانِ یَلهَزانِهِ: هَکَذا کُنْتَ؟» (رواه الترمذی).

«هرکس بمیرد و نوحه گردان بگویند: وای کوه پشتیبان و تکیه گاهمان رفت و امثال آن، خداوند در آن وقت دو فرشته را بر وی می‌گمارد که بر سینه‌اش می‌زنند و می‌گویند مگر تو چنین بودی».

همان گونه که نوحه حرام است، یقه دریدن و بر سینه زدن و بر گونه زدن و خراشیدن آن و موی کندن و دعای بد بر خویشتن کردن و واویلا گفتن و امثال آن، و لباس غیر عادی پوشیدن و هر عملی که بیانگر اظهار جزع و فزع منافی با تسلیم و انقیاد در برابر قضا و حکم الهی باشد نیز حرام است، چون همه این کارها از جمله اعمال جاهلی و مخالف با روح اسلام است که پیامبر بدین گونه از آن‌ها نهی کرده است:

«لَیسَ مِناّ مَنْ ضَرَبَ الخَدَّ وَشَقَّ الجَیبَ وَدَعا بِدَعْوَی الجاهِلیَّةِ» (رواه الشيخان).

«کسی که در هنگام مصایب و مرگ به گونه خویش زند و یقه خویش را بدرد و سخنان جاهلی و دعویهای جاهلیت را مطرح کند بر دین ما نیست و از ما نیست».

(و در صحيحین آمده است که):

«بَرِئَ رَسُولُ اللهِ مِنَ الصَّالِقَـةِ وَالحالِقَـةِ وَالشّـَاقَـةِ».

«پیامبر از کسی که با صدای بلند بر میت نوحه گری می‌کند و به هنگام مصیبت صدای خویش را بر می‌دارد، و موی خویش را می‌تراشد یا می‌کند و لباس را بر تن می‌درد بیزار است».

این اعمال جاهلانه از آن جهت حرام است که بدین می‌ماند که از دست ظالمی شکوه می‌کند و فریادرس می‌طلبد، در حالی که این وقایع و رویدادها محض عدل الهی است پس بر مسلمان واجب است که مرده و میت با اعمال دیگران معذب و گناهکار نخواهد شد مگر خود وصیت و سفارش کرده باشد که برایش چنین کنند، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [فاطر: 18].

هیچ کس گناه کسی دیگر را به دوش نمی‌کشد بار گناه هرکس به دوش خود وی است».

لیکن اگر به آن وصیت کرده و سفارش نموده باشد که برایش نوحه گری و امثال آن راه اندازند مانند قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إِذا مِتُّ فَانعینیِ بِما هُوَ أَهلُهُ |  | وَشُقّی عَلیّ الجیبَ یا بِنتَ مَعبَدِ |

«چون مُردم بگونه‌ای شایسته خبر مرگ مرا اعلام کن و گریه نما و برای من یقه خویش پاره کن ای دختر معبد».

بدیهی است در این صورت میت در عذاب خواهد بود و به وی نیز گناه می‌رسد، چون او به چیزی سفارش و توصیه کرده است که پیامبر به ترک آن و محو آن امر فرموده است، پس او با این توصیه‌اش با امر پیامبر مخالفت ورزیده است.

و مقصود از سخن جمهور علما نیز این است که گفته‌اند: مرده با این اعمال معذب خواهد گردید و احادیث تعذیب مرده را به سبب این اعمال، بر این حمل کرده‌اند که خود وصیت کرده باشد. مستحب است که هر چه زودتر برای پرداخت وام و بدهی میت اقدام به عمل آید به دلیل خبر:

«نَفْسُ الـمُؤْمِنِ مُعَلَّقَةُ بِدَیْنِهِ حَتّی یُقْضَی عَنهُ». (رواه الترمذی).

«جان مؤمن به وام او تعلق دارد و چشم به آن دوخته است تا این که به جای وی باز پرداخت گردد».

و چنانچه طلبکار آن را مطالبه کند این مبادرت واجب می‌شود.

به هنگام ضرری که پیش آمده و حادثه و رویدادی بدنی یا مالی و دنیایی و تنگنائی که پیش آمده است تمنی و آرزوی مرگ مکروه است، مگر اینکه فتنه و آشوب دینی پیش آید که در آن صورت آرزوی مرگ مکروه و ناپسند نیست. اما تمنای مرگ به خاطر یک هدف اخروی و قیامتی مانند شهادت در راه خدا بسیار پسندیده است. و سنت است که انسان فراوان یاد مرگ کند به دلیل خبر:

«أَکْثِرُوا مِنْ ذِکْرِ هاذِمِ اللَّذاتِ فَإنَّهُ لَا یَکونُ فِی کَثیرٍ إِلَّا قَلَّلَهُ وَلَا فی قَلِیلٍ إِلَّا کَثَّرَهُ».

«فراوان از مرگ که ویرانگر لذت‌ها است یاد کنید چون هرگاه از آن یاد شود بسیارها را اندک و اندک‌ها را بسیار می‌گرداند».

یعنی اعمال و مطلب فراوان دنیایی را اندک می‌گرداند و بر دل آدم سرد می‌شوند، و اعمال اندک خیریه را در دل آدم فراوان می‌گرداند و بر آن دل گرم می‌شود. واجب است که انسان با توجه خالصانه و پشیمانی راستین، خود را برای مرگ مهیا نماید و برای ترک گناهان شتاب ورزد و به خدا و درگاه او روی آورد تا مرگ او را ناگهانی درنیابد که توبه از دستش در رود و از او فوت شود.

تعزیه و تسلیت

تعزیه در زبان عربی به معنی تسلیت دادن و آرامش بخشیدن است، و در اصطلاح شرع و فقه عبارت است از این که با ذکر وعده الهی به ثواب و پاداش صبر و شکیبائی بر مصیبت، و برحذر داشتن از جزع و فریاد و اعمالی که باطل کننده اجر و پاداش اخروی و سبب گناهان است، و دعای خیر و مغفرت و آمرزش برای میت و دعای جبران مصیبت صاحب مصیبت، شخص مصیبت زده را به صبر و شکیبائی دعوت کرد.

تعزیه و تسلیت سنت است به دلیل خبر:

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ یُعَـزِّی أَخاهُ مِن مُصیبَـةٍ إِلَّا کَساهُ اللَّـهُ مِن حُلَلِ الکَرامَـةِ».

«هرکس برادر مصیبت زده خود را تسلیت دهد و آرامش بخشد خداوند جامه کرامت و عزت به وی پوشاند».

و به روایت اسامه آمده است:

«أرْسَلَتْ إحْدى بَنَاتِ النَّبيِّ صلى الله عليه وسلم إِلَيْهِ تَدْعُوهُ وَتُخْبِـرُهُ أنَّ صَبِـيَّاً لَهَا - أَوْ ابْناً - في المَوْتِ فَقَالَ للرسول: «ارْجِعْ إِلَيْهَا، فَأخْبـِرْهَا أنَّ للهِ تَعَالَى مَا أخَذَ وَلَهُ مَا أعْطَى، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأجَلٍ مُسَمّى، فَمُرْهَا، فَلْتَصْـبِرْ وَلْتَحْتَـسِبْ» (رواه الشيخان).

«یکی از دختران پیامبر به نزد پیامبر فرستاد که او را بخواند و به وی خبر دهد که فرزندش (فرزند دختر پیامبر یا طفلی شان) در حال جان دادن است. پیامبر گفت: به سوی او برگرد و به وی خبر ده که خداوند هر چه بخواهد می‌گیرد، و هر چه بخواهد می‌دهد، و هرچیزی پیش خداوند وقت و مدت معین دارد که می‌دهد و می‌گیرد، پس به وی امر کن که صبر و شکیبایی داشته باشد و اجر و مزد را از خداوند بخواهد و در طلب رضای او باشد».

در این امر دو فائده بزرگ هست که هرکس آن‌ها را بکار بندد و قلباً بدانها ایمان داشته باشد شیرینی ایمان را چشیده است، و آن این است که: هرگاه انسان این حقیقت را درک کرده و از روی ایمان چشیده باشد که هرچه را خداوند ببخشد از آن او است و هرچه را بگیرد نیز از آن اوست، و خداوند هر طور که بخواهد در ملک خویش تصرف می‌کند، آن وقت کار مصیبت بر وی آسان خواهد شد، چون جهان از آن خدا است و به هر شکل که بخواهد در آن تصرف می‌کند، (و تصرف و مشیت او از روی حکمت است). چنانچه انسان این باور را از دست بدهد و تحت تاثیر عوامل طبیعی و انگیزه‌های درونی قرار گیرد عوامل و انگیزه‌های شرعی و دینی او را به صبر و شکیبایی می‌خوانند و او را به رضا به قضا دعوت می‌کنند که اگر این باور را نداشته باشد مصیبت او چند برابر خواهد شد، (ونعوذ بالله) این حال وقتی پیش می‌آید که قلب از یاد خدای تعالی خالی باشد. ولی قلبی که با یاد خدا آبادان است و سرشار از ذکر الهی است به حقیقت او اموال و اولاد را امتحان و آزمایش الهی و فتنه و آشوب می‌داند، و آن‌ها را سبب جدایی از خداوند و دوری از اهداف خود می‌شمارد. آورده‌اند که: یاران ابن مسعود از نیکی فرزندانش تعجب کردند و خوشحال شدند، او به آنان گفت: «شاید شما از نیکی آنان تعجب کنید و خوشحال باشید، به خدای سوگند اگر دستم از تربیت و اشتغال به پرورش آنان خالی باشد بیشتر دوست دارم و پیش من پسندیده تر است از بقایشان». او می‌دانست که امکان دارد آنان او را از خدای خویش جدا کنند لذا چنین گفت، و این ترس را داشت که مبادا او را به خود مشغول کنند و رضای خدا را که بالاترین مقام است از دست بدهد. آورده‌اند که امام شافعی تعزیت نامه زیر را برای یکی از یارانش فرستاد که فرزندش را از دست داده بود: «همانا من به تو تسلیت می‌گویم و به راستی اطمینان ندارم که خود جاودان بمانم، لیکن سنت و طریق دین این است، نه کسی که به وی تسلیت گفته شده است بعد از مرگ میت باقی می‌ماند، و نه کسی که تسلیت می‌گوید، اگر چه تا مدتی زنده بمانند».

آنچه که مستحب و پسندیده است در تسلیت گفته شود

مستحب و پسندیده است که تعزیت و تسلیت برای همه خانواده میت باشد از کوچک و بزرگ گرفته تا مذکر و مونث، لیکن تسلیت به زنان را تنها زنان یا محارم زنان باید بگویند. و سنت است که تسلیت پیش از تدفین گفته شود، چون وقت شدت و سختی و غم و اندوه و جزع و بی‌تابی است، لیکن بعد از تدفین بهتر است چون پیش از تدفین در صدد تجهیز و آمادگی تدفین او هستند، مگر این که حزن و اندوهشان از حد بگذرد که در این صورت پیش از تدفین بهتر است تا اندکی آرامش یابند و صبر پیش گیرند. بهتر است که تسلیت را از آن‌ها شروع کرد که در برابر تحمل مصیبت ناتوان ترند.

در تسلیت به مسلمانان چنین گفته می‌شود:

«أَعْظَمَ اللهُ أَجرَکَ وَأَحْسَنَ عَزاءَکَ وَغَفَرَ لِمیِّـتِکَ أَو أَخلَفَ الله ُعَلَیکَ».

«خداوند مزد و پاداش بزرگ این مصیبت را به تو بدهد و نیکو تو را تسلیت و آرامش دهد و مرده‌ات را بیامرزد، یا عوض بهتری تو را دهد». و امثال آن.

و در تسلیت به مسلمانی که کافری از خویشاوندانش را از دست داده گفته می‌شود:

«أَعظَمَ اللهُ أَجرَکَ وَصَبَرَکَ وَأَخلَفَ عَلَیکَ».

«خداوند مزدت را بزرگ گرداند و تو را عظیم شکیبایی دهد و عوض آن را به تو دهد».

و امثال آن.

و به وی نباید گفت: خدا مرده‌ات را بیامرزد، چون خداوند کافر را نمی‌بخشاید. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِ﴾ [النساء: 48].

«به حقیقت خداوند نمی‌بخشد که به وی شرک ورزند».

و در تسلیت به کافری که مسلمانی را از دست داده است گفته می‌شود: خداوند مرده‌ات را بیامرزد، یا خداوند عوض وی را به تو دهد یا امثال آن. و در تسلیت به کافری که کافری را از دست داده است گفته می‌شود: خداوند عوضت بدهد و از تعداد شما کم نکند. تسلیت گفتن به کافر مندوب و مطلوب نیست لیکن اگر امید به اسلام آوردنش نداشته باشد جایز است و اگر امید به اسلام آوردنش باشد مستحب است.

تسلیت گفتن در سه روز پس از مرگ گفته می‌شود، چون غالبا روزهای شدت و سختی و اندوه و غم این سه روز است و بعد از گذشت سه روز مکروه است، چون موجب تجدید غم و اندوه می‌گردد، پیامبر پایان غم و اندوه خوردن را سه روز قرار داده است. در صحيحین آمده است:

«لَا یَحِـلُّ لِامْرَأَةٍ تُـؤْمِنُ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ أَنْ تَحِـدَّ عَلی مَیِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ إِلَّا عَلی زَوجِها أَرْبَعَـةَ أَشْهُـرٍ وَعشـْراً».

«برای زنی که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد سوگواری بر میت و ترک زینت و لباس سیاه پوشیدن بیش از سه روز حلال نیست، مگر برای شوهرش که این سوگواری چهار ماه و ده روز است».

هنگامی که تسلیت گوینده یا صاحب مصیبت غائب باشد از این مستثنی است و تا رسیدن او وقت تسلیت باقی است و اشکالی ندارد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین.

پایان ترجمه نماز از کتاب «الفقه المیسر» ساعت پنج و پنجاه و پنج دقیقه بعد از ظهر مورخ (22 / 2 / 1367هش) برابر 26 ماه رمضان یا 25 ماه رمضان برابر تقویم در منزل شخصی در سنندج.

امیدوارم خداوند در ترجمه قسمت‌های بعدی نیز توفیق را رفیقم گرداند و رضای خویش را در آن قرار دهد. آمین

1. - حدث یعنی دانستن حالتی که مانع نماز خواندن و چیزهائی می‌شود که بعدا مطرح خواهد شد و با خروج چیزی و بادی از پیش و پس و جنابت و چیزهائی که در نواقض وضو مطرح می‌شود حادث می‌گردد. مترجم [↑](#footnote-ref-1)
2. - حدث بمعنی بی‌وضوئی است که حدث اکبر جنابت است. مترجم [↑](#footnote-ref-2)
3. - معادل 384 کیلوگرم و مکعبی که هر طرف آن 75 سانتی متر باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - عنزه و حربه: عصایی که نوک آهنی داشت. [↑](#footnote-ref-4)
5. - رحم یا زاهدان پوست و کیسه چرمی کوچکی است در درون آلت تناسلی زن که دهانه آن تنگ و داخل آن گشاد است و دهانه آن روی به سوی مدخل آلت تناسلی زن دارد که آب منی مرد داخل آن می‌شود سپس دهان‌اش بسته می‌گردد و بعد از آن دیگر منی نمی پذیرد. و حکمت خدا بدان جاری شده است که یک بچه از آب منی دو مرد آفریده نشود. [↑](#footnote-ref-5)
6. - تفصیل احوال مستحاضه را در ترجمه فقه السنة ج 1/132-136 بخوانید. مترجم [↑](#footnote-ref-6)
7. - از وقتی که سایه هر چیزی بعد از سایه وقت زوال به اندازه خودش شد تا وقتی که سایه هر چیزی دو برابر خود به اضافه سایه وقت زوال می‌شود وقت اختیار عصر است. [↑](#footnote-ref-7)
8. - بار إلها! بر محمد – صلى الله عليه وسلم- و آل محمد درود بفرست همچنان كه بر ابراهيم و آل ابراهيم درود فرستادى، همانا تو ستوده و باعظمت هستى. بار الها! بر محمد و آل محمد بركت نازل فرما همچنان كه بر ابراهيم ؛ و آل ابراهيم بركت نازل كردى، همانا تو ستوده و باعظمت هستى. [↑](#footnote-ref-8)
9. - اين حديث ضعيف است. و بسيار زياد از علماي حديث بر ضعيف بودن آن حكم كرده‌اند. مصحح [↑](#footnote-ref-9)
10. - این کراهت یا تحریمی است که در (روضه) بدان اشاره شده است. یا کراهت تنزیهی است که در (تحقیق) گفته است. کراهت تحریمی موجب گناه است و کراهت تنزیهی موجب گناه نیست. فرق بین کراهت تحریم و حرام آنست که کراهت تحریمی به دلیل ظنی ثابت شده که احتمال تاویل دارد. و حرام آنست که به دلیل قطعی ثابت شده و احتمال تاویل ندارد مانند کتاب یا سنت یا اجماع یا قیاس و البته هر دو موجب گناهند. باید دانست که این کراهت، کراهت تحریمی است و قول أصح آنست و بنابر هر دو قول نماز در این اوقات منعقد نمی شود چون نهی متوجه نماز می‌گردد و این مطلب مقتضی فساد آنست چون عبادتت فاسدی انجام داده است. مؤلف. [↑](#footnote-ref-10)
11. - عبارت بین دو کمان استنباط شخصی مترجم است، یعنی جهت حرمت حریر و طلا برای مردان را بیان می‌کنند و می‌توان آن را سبب حلال و روا بودن آن برای زنان نیز بر شمرد که به این جهت پوشیدن حریر و زینت آلات طلا برای زنان روا است که موجب تمایل طبع مردان به زنان می‌گردد و اقبال به ازدواج بیشتر می‌شود و در نتیجه کثرت نسل پیش می‌آید. مترجم [↑](#footnote-ref-11)